

آذربایجان واقعی کجاست؟

تاریخ و زبان آذربایجان کدام است؟

احمد خلیل اللہ مقدم

آلبانیای قفقاز با آران
از ۱۹۱۸ بعد
جمهوری آذربایجان

موز ترکمنچای
۱۸۲۸

باکو

ساتراپی آتورپاتکان

آذربایجان باستانی

Caspian
Sea

قفقاز

Iran

خلیج
فارس

Persian

Gulf

با سپاس از دخترم تابنده
که چاپ و انتشار این کتاب با تلاش او میسر شد

خلیل الله مقدم، احمد، ۱۳۰۷
آذربایجان واقعی کجاست؟ تاریخ و زبان آذربایجان است؟
مؤلف: خلیل الله مقدم / تهران
ناشر: آسمان
چاپ اول: تابستان ۱۳۸۷ بن / آلمان
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نشانی تماس و سفارش کتاب: kh.mogh@yahoo.de

آذربایجان واقعی کجاست؟

آذربایجان واقعی کجاست؟

خلیل الله مقدم

Where is the real Azarbayan?

History and Language of Azaris
Ahmad Kh. Moghadam

Wo liegt das reale Azarbayan?

Geschichte und Sprache der Azaris
Ahmad Kh. Moghadam

ISBN: 978-3-00-025137-5

۹۷۸-۳-۰۰-۰۲۵۱۳۷-۵

شابک: ۰۰۰۰۰۲۵۱۳۷-۵

فهرست مطالب

عنوان	صفحة
۱- علت پژوهش این رساله	۵
۲- گذشته تاریخی آذربایجان.....	۱۲
۳- جنگ‌های قاجاریه با روس‌ها در قفقاز.....	۲۰
۴- «آلانیا» یا «آران» کجاست؟	۳۰
۵- تبدیل نام «آران» به آذربایجان	۳۷
۶- زبان‌های باستانی ایران و آذربایجان.....	۴۷
۷- هجوم تازیان و نهضت‌های ملی شمال غربی ایران	۶۲
۸- فرهنگ و زبان ترک‌ها.....	۸۰
۹- چگونه آذربایجانی‌ها مورد هجوم ترکان قوارگرفتند.	۹۰
۱۰- اشاعه زبان ترکی در آذربایجان	۹۵
۱۱- پارسی سرایان ایرانی در دل تازیان و ترکان	۱۰۳
۱۲- ستم ترک و ستم تازی (ترکتازی)	۱۱۶
۱۳- فهرست منابع	۱۲۸

آذربایجان واقعی کجاست؟ تاریخ و زبان آذربایجان است؟

۱- علت پژوهش این رساله

در هر کشوری نسلی آگاهانه سیمای سیاسی می‌یابد که دارای «پیشینه تاریخی» باشد. «پیشینه تاریخی» را هم باید موزخان و پژوهندگان در دنیاچی که هیچ جامعه‌ای کاملاً متجانس نیست به روشنی نشان دهند در حالی که به جز تعدادی انگشت شمار چنین نمی‌کنند.

تردید نیست کسانی که از «هویت تاریخی» خود اطلاع درستی ندارند نمی‌توانند در آینده از نظر سیاسی کامیاب شوند زیرا آینده روش از آن مردمی است که گذشته خود را به درستی بشناسند.

اینگونه افراد در هر مذهب و مسلکی که باشند و با هر نگاهی که به سیاست‌های «شرق و غرب» و «شمال و جنوب» بیندازند مبانی اندیشه سیاسی درستی ندارند چون پذیرش یک آرمان منطقی مستلزم یک فرهنگ برترست و این فرهنگ برتر در صورتی تجلی می‌یابد که متکی به یک «پیشینه تاریخی» باشد حال آنکه در موارد بسیاری می‌بینیم که «داعیه‌داران» سیاسی ندانسته نسل جوان و حتی میان‌سال را در طیف‌های گوناگون از ملیّت خود دور می‌کنند.

بدیهی است که مردمان بدوی و بربر (اندیژن) INDIGENE^(۱) به این مرحله از تکامل نرسیده‌اند که در زمینه گذشته خود حقیقت را از خطأ تمیز دهند آن‌ها بدون دقّت و توجه به دنبال حرکت‌های سیاسی روانه می‌شوند حال آنکه سرسپرده‌گی به هرگونه حرکت سیاسی به ویژه «برون‌مرزی» راهگشای زندگی بهتر نیست.

از سوی دیگر دوگانگی در زبان مادری هم برای نسلی که باید روش درستی را دنبال کند مشکل بزرگی است و هرکس که خواهان ترقی و تعالی و اعتلای فرهنگ ملی کشور خود باشد و بخواهد به دموکراسی و حاکمیّت قانون دست یابد باید صادقانه بکوشد تا تفہیم و تفہم آسان شود.

فراموش نکنیم که زبان به فعالیّت‌های تولیدی انسان در هر زمینه‌ای بستگی دارد و دقیقاً تحت تأثیر تغییراتی که در امر مبادلات روی می‌دهد قرار می‌گیرد و از این راه است که جوامع بشری به هم پیوند می‌یابند.

متأسفانه ما گذشته از اینکه به درستی تاریخ خود را نمی‌دانیم در بیان استدلال هم کلمات را در قالب خودش نمی‌گذاریم «در آغاز پیدایش حاکمیّت ملّی... زبان با خصلت ذاتی خود نمودار می‌شد و ملیّت و قومیّت در نزد تیره‌های گوناگون معانی آشکاری داشت ولی «فرهنگ‌شناسان خاطرنشان می‌نمایند که در نزد اقوام عقب‌مانده معاصر، زبان از نظر مفاهیم مجرد فقیر است» و کلمات در قالب خود نمودار نمی‌شود.

«زبان مانند ضمیر از ضرورت مبرم پیوند یافتن با انسان‌های دیگر به وجود می‌آید و طبیعت اجتماعی انسان را نشان می‌دهد... زبان تنها وسیله ارتباط و

(۱) کلمه «بربر» از ریشه یونانی «بارباروس» گرفته شده و لغت «بارب» فرانسه به معنای «ریش» از آن مشتق شده است.

پیوند مردم با یکدیگر نیست... بلکه بیانگر اشتراک فکری گروهی از مردم نیز می‌باشد. از آن گذشته زبان به منزله کلید شناسایی ملت یعنی عالی‌ترین مجموعه‌ای است که تاکنون توسط انسان شکل گرفته است اما در شرایط خاصی برای از بین بردن پاره‌ای از ملت‌ها و تیره‌ها کوشیده‌اند که نخست زبان و تاریخ آن‌ها را از بین ببرند و سپس به تجزیه و طشان بپردازند.

در این زمینه محمدجان شکوری عضو فرهنگستان تاجیکستان تحت عنوان «زبان و خط فارسی ریشه ماست» می‌گوید «در پنجاه سال آخر حکومت اتحاد جماهیر شوروی نزدیک به چهل زبان از بین رفت یعنی چهل ملت از میان رفتند. سرشماری سال ۱۹۲۶ میلادی نشان داد که در آن سال در اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۴ ملت وجود داشت ولی در سال ۱۹۷۱ میلادی که سرشماری دیگری به عمل آمد معلوم شد که ۱۰۱ ملت باقی مانده است یعنی ۹۳ ملت ناپدید شده‌اند...»^(۱).

پاره‌ای از پژوهشگران ایرانی درباره رواج زبان و لهجه‌های ایرانی تا اندازه‌ای سخن گفته‌اند در این شصت، هفتاد سال مبارزة سیاسی آشکار شده است که ندانستن تاریخ و زبان‌های درونی کشور یکی از مشکلات سیاسی و اجتماعی حال و آینده است و از این روی ما به این مسئله می‌پردازیم که اگر اندیشه‌های گذشتگان درباره تاریخ گوشه و کنار ایران و درباره زبان و گویش‌های گوناگون آن با بیان ساده در یک رساله گرد آید و به گونه گسترده‌ای در دسترس خاص و عام قرار گیرد برای شناخت «هویت ملّی» و «پیشینه تاریخی» لازم است. حال پیش از اینکه وارد اصل مطلب شویم برای اینکه در این زمینه مقاهم

(۱) آذربایجان و ملت آن صفحه ۱۲۱

کلمات به درستی در اذهان بنشینند و به پیروی از «ناسیونالیسم» و «شوونیسم» برحسب نخوریم لازم می‌بینیم که در آغاز به تعریف دو، سه اصطلاحی که به گونه نادرستی بر اذهان عوام نشسته است اشاره کنیم.

«شوونیسم» CHAUVINISME - اصطلاحی است مأخوذه از نام «نیکلاشون» به مفهوم افراط و مبالغه کورکورانه در میهن‌پرستی و می‌توان آن را «پاتریوتیسم» افراطی خواند...».

«پاتریوتیسم» PATRIOTISME - یا میهن‌پرست کسی را گویند که به وطن خود مباراهم می‌کند و وجود خود را جزئی از آن می‌داند...^(۱) که با «ناسیونالیسم» فرق بسیار دارد ولی هیچگاه به تجزیه یک واحد سیاسی و جغرافیایی کردن نمی‌نهد.

در اینجا برای اینگونه اصطلاحات در قالب خود نشانده شود و نادرست به کار نرود باید افزود «مردمی که برای آزادی و تحقق حاکمیت ملّی به تلاش بر می‌خیزند در قالب یک ملت جای می‌گیرند... در آغاز سده بیستم میلادی که واژه «ناسیون» NATION از غرب به ایران آمد روشنفکران انگشت‌شمار آن روز کلمه ملت را که پیشینه تاریخی داشت^(۲) معادل آن انتخاب کردند و آنگاه این کلمه در طول سال‌ها تحول یافت تا مفهوم کنونی را به دست آورد.

به تدریج ملت به جماعتی گفته شد که در قالب تیره‌های گوناگون اما در یک محدوده جغرافیایی مشخص زندگی می‌کنند و دارای آداب و عادات و رسوم و سنن خاصی می‌باشند یعنی فرهنگ مشترکی دارند.

(۱) دکتر بهاء الدین پازارگاد - مکتب‌های سیاسی صفحات ۵۳ و ۱۶۳

(۲) چنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره انسانه زدند

باید دقیقاً به این نکته توجه کرد که «ناسیونالیسم» به معنی ملت‌خواهی و نقطه مقابل استبدادخواهی است حال آنکه در ایران به غلط چنین تفسیر کرده‌اند که «ناسیونالیسم» نظریه کسانی است که ملت خود را مافق همه ملل می‌دانند...»^(۱).

رسول‌زاده یکی از مبارزان و پیشگامان سیاسی در آذربایجان ایران و «اران» QAFQAZ که پیرو تفاهمن طبقات و همبستگی لایه‌های ملی بود و سرانجام هم ضمن انتقاد شدید از لنین LÉNIN از دست بشویک‌ها فرار کرد می‌نویسد «ملّت از طبقات گوناگون تشکیل می‌یابد و شامل همه گروه‌های مشخص درون جامعه می‌شود.

وی در مورد وطن می‌گوید: وطن معنوی‌ترین کلام روی زمین است. دوستی وطن نه در آب است و نه در خاک. دوستی وطن در دل است. وطن تنها خاکی نیست که ما روی آن زندگی می‌کنیم. وطن میراث ارزش‌هایی است که سیمای حقیقی ملت و شخصیت معنوی‌اش را می‌سازد...»^(۲).

کبیری یکی از زعمای فرقه دموکرات برای افسران محلی آذربایجان شرح داده بود که «غرض آن نیست که فرقه دموکرات، آذربایجان را از ایران جدا کند. آذربایجان پایگاه آزادی ایران است... من هم مثل شما آذربایجان را جزء لاینفک ایران می‌دانم... این عشق به وطن است که ما را به قیام علیه حکومت مرکزی واداشته است... غرض فرقه دموکرات جدا کردن آذربایجان از ایران و پیوستن به آذربایجان شوروی نیست»^(۳).

(۱) مبانی اندیشه‌های سیاسی صفحات ۹۵ و ۹۶

(۲) مبانی اندیشه‌های سیاسی صفحه ۹۹

(۳) روزگار نو - آبان ۱۳۶۳

یک «ویتکنگ» به نام «نگوین وان سام» در مصاحبه با خانم «اویریانا فالاچی» گفته بود «من قبلًا نمی‌دانستم که وطن دارم. اصلاً نمی‌دانستم وطن چیست؟... وطن مثل مادر ماست آن را با تمام وجودمان دوست داریم و از مرگش تا جایی که بتوانیم جلوگیری می‌کنیم. وطن مثل کلبه آدم است و اگر کسی خواست آن را بگیرد باید تا سرحد مرگ با او جنگید... هر کس می‌خواهد باشد. روسی، چینی، فرانسوی یا آمریکایی...»^(۱).

محمد اسماعیل منیر مازندرانی می‌سراید:

عنکبوت گر لانه دارد آدمی دارد وطن عنکبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن
شیخ اگر مام وطن نشاخت معدورش بدار این وطن نامش بود ایران بیا بشنو ذ من
در واقع پدران ما کمی پیش از انقلاب مشروطه الفاظی را برگزیده‌اند که
اشتراك در شخصیت سیاسی انسان و محتوای درونی مردم را بیان می‌کند و
پذیرفته‌اند که «بینش ایرانیان برگزینش واژه ملت اصل احساس کردن و
اندیشیدن را به جای اصل زائیدن نشانیده است» زیرا «همفکری بالاتر از
هم‌خونی است»^(۲).

بنابراین اگر ما تاریخ را سرگذشت واقعی تیره‌های درون یک ملت بدانیم که در سده‌های پیش در بخشی از این کره خاکی زندگی کرده‌اند در آن صورت برای ترسیم خط سیر زندگی خود در آینده باید وطن، ملت، فرهنگ و مجموعه آداب و رسومی را که بدان خوگرفته‌ایم به درستی بشناسیم.

حال ببینیم که این پدران ما چه کسانی بوده‌اند؟ از کجا آمده‌اند و چگونه زیسته‌اند؟ در طول زندگی خود چه گفته‌اند و چه کرده‌اند؟ مگر نیاکان ما که

(۱) زندگی، جنگ و دیگر هیچ - صفحات ۷۸ و ۷۹

(۲) مبانی اندیشه‌های سیاسی صفحه ۹۹

عبارت باشند از «ایلامی‌ها، پارس‌ها، پارت‌ها، و مادها» زاد و ولد نداشته‌اند؟ و در برابر این مسئله، حل مسئله چیست؟ و ما می‌خواهیم در این زمینه خاص که آذربایجان واقعی کجاست؟ و چه کسانی در آنجا به چه صورتی زندگی کرده‌اند که اکنون به ارث به ما رسیده است؟. بررسی کنیم.

۲- گذشته تاریخی آذربایجان

مرحوم کاظم زاده ایرانشهر می‌گوید «برای بیدار کردن روح ملّی یکی از بهترین راه، مطالعه عمیق تاریخ ایران به خصوص قسمت قدیم آن است. لازم است که نسل آینده قبل از هر چیز بداند که زاده کیست».

این ویژگی باید در نهاد افراد ایرانی جای شایسته‌ای داشته باشد چون بنا به گفته «هانری ماسه» HENRY. MASSER خاورشناس مشهور فرانسوی «فلات وسیع ایران در گذشته سرزمین‌های دیگری را نیز در بر می‌گرفته و ایرانیان در تمام طول تاریخ قریب‌هه ذاتی خود را به خوبی حفظ کرده‌اند و همین امر برای عظمت روح این ملت کافی بوده است...».

برای آگاهی بیشتر به روح ملیت‌خواهی تیره‌های ایرانی و برای شناخت کامل سرزمین‌های ایران باید گفت تا آنجا که تاریخ داوری می‌کند نخستین حکومت در بخشی از آذربایجان «اورارت» ها URARTU بودند که در فاصله کوه‌های سهند تا دریاچه وان در اراضی باش قلعه ترکیه و از ماکو، قره‌سو، خوی، سلماس، ارسپاران، چالدران تا جلفا دولتی تشکیل داده بودند.

«پیوتروفسکی» PIUTROVSKI باستان‌شناس روسیه شوروی «اورارت» را باستانی‌ترین دولت قفقاز شمرده و نام کوه‌های آرارات را مأخذ از نام «اورارت» دانسته است... که در پایان سده نهم پیش از میلاد برای نخستین بار از رود ارس گذشته به سرزمین کنونی ارمنستان و ایروان راه گشوده بودند...»^(۱)

«اورارت» ها از نژاد «آسیانی» ASIANIQUE و «کاسی» KASSY بودند. در آن زمان اقوام دیگری هم مانند «رگانی» ها و «باختریان» در ترکستان بودند و آخرین

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحات ۵۷ و ۵۸

بار نیز نام «اورارت» به شکل «اوراشتو» در متن بابلی کتبیه داریوش هخامنشی حدود سال ۵۲۰ پیش از میلاد در بیستون دیده می‌شود...». پس از «اورارت» ها باید از «ماد» ها در خطه آذربایجان نام برد. «هرودوت» HERODOTS پدر تاریخ می‌نویسد «ظاهرًا مادها در سده هشتم پیش از میلاد به ایران قدم نهادند و در آن سرزمین موسوم به آریان بودند و بعدها خود را ماد نامیدند».

مرحوم احمد کسری در سلسله یادداشت‌های خود می‌آورد «پراکنده شدن آریایی‌ها در اروپا و آسیا پیش از تاریخ رخ داده و نوشه‌ای از آن زمان در دست نیست لیکن رهنمون‌هایی در «اوستا» و دیگر جاهای در دست است و جستجوهایی از راه دانش انجام گرفته است... که در آغاز تاریخ که سه هزار سال پیش بوده است مادان در آذربایجان و این پیرامون‌ها نشیمن داشته‌اند...»^(۱).

هنگامی که آریایی‌ها به سرزمین آذربایجان کنونی رسیدند سه شاخه شدند. یک شاخه به سوی جنوب رهسپار شدند که پارس نامیده شد. شاخه دوم به سوی مشرق ایران رفتند که «پارت» گفته شد و شاخه سوم همانجا ماندند و «ماد» خوانده شدند.

جغرافیادانان گذشته که نام آذربایجان را به دو وجه آورده‌اند، به دو تیره ماد قائل بودند ماد بزرگ که در همدان، گروس، کرمانشاه، قزوین، اراک، نهاوند و ری ساکن بودند و ماد کوچک که فقط در آذربایجان زندگی می‌کردند و نخستین دولت آریایی را که مقدمه تشکیل امپراتوری هخامنشی شد بنیاد نهادند. در نظریه دیگری آمده است «زمانی که سلسله کیانیان (در شرق ایران) رو به

(۱) آذری یا زبان باستانی آذربایجان صفحات ۱۴ و ۱۵

انحطاط می‌رفت سرزمین ماد به صورت ایالت رهبری‌کننده کشور ایران درآمد. تاریخ نخستین آن تا اندازه‌ای مبهم است و نویسنده‌گان یونانی اسمی محدودی از شاهان آنجا را نام بردند ولی هنوز بسیاری از اسرار در بطن آن سرزمین نهفته است و ممکن است که در آینده به وسیله باستان‌شناسان آشکار شود - آن‌ها زرتشتی شدند و موبد موبدان بلخ را به رهبری برگزیدند...^(۱).

در واقع مادها مردمانی آریایی نژاد بودند که در آغاز سده هفتم پیش از میلاد در آذربایجان و کردستان سلطنت خود را برپا کردند و ساکنان بومی آذربایجان نیز در آن زمان عبارت می‌شدند از «آسیانی»‌ها و «کاسی»‌ها و «کاریان»‌ها که بخشی از آنان نیز در نیمه دوم هزاره دوّم پیش از میلاد در نواحی «زاگرس» می‌زیستند و بخش قدیمی‌تر به نام «اوراتوریان» ORARTIEN با مادهای کوچنده به ایران درآمیختند.

«دیوکس» DEIOCES نخستین شاه مادها بود و یکی دیگر از پادشاهان این سلسله به نام «سیاگزار» یا «آستیاژ» در یک نظام منطقه‌ای سپاهیان خود را در دسته‌های منظم سازمان داد...^(۲).

از ویژگی‌های مادها یکی هم این بوده است که «شمشیر به دست از رویرو با دشمن می‌جنگیده‌اند. از حیله و تزویر و خیانت دوری می‌جسته‌اند... و به فرشتگان اعتقاد داشته‌اند...» و از این‌روی «هگل» HEGEL «حکومت ایران را نخستین حکومت تاریخ‌ساز جهان خوانده و ناپلئون NAPOLEON سرمش همه امپراتوری‌های جهان نام برده است».

بنابراین باید گفت که «پانصد سال پیش از میلاد مسیح که نخستین امپراتوری

(۱) دین بھی صفحه ۱۱۵

(۲) آذربایجان پیش از تاریخ صفحات ۵۵ و ۶۶

جهان به دست کوروش بنا نهاده شد آذربایجان بخشی از امپراتوری ایران بوده است... و آنگاه که در سال ۳۳۱ پیش از میلاد اسکندر مقدونی ایران را گرفت در آذربایجان دو حاکم‌نشین به وجود آمد یکی «آتروپاتن» در جنوب و دیگری «آلانیا» در شمال...».

از کتبیه مؤبد «کرتیر» در زمان ساسانیان نیز «به روشنی می‌توان فهمید که آذربایجان و مأواه آن بخشی از ایران بوده است ولی «آلانیا» در قفقاز گاهی بیرون از حاکمیّت ایران قرار داشته است.

گفتیم که نام آذربایجان را به دو وجه آوردہ‌اند. زیرا گفته‌اند که «نام آذربایجان که مغرب آذربادگان است از نام آتشکده‌ای گرفته شده است که توسط معان در تبریز کتونی برپا شده است...».

عبدالله ابن مقفع (روزبه ایرانی) از اهالی جوز، فیروزآباد فارس و از دانشمندان و نویسنده‌گان بی‌نهایت فصیح و بلیغ ایرانی می‌نویسد «آذر به لغت پهلوی آتش است و بایگان یعنی نگهدارنده و این نزدیک به صحّت است زیرا که در نواحی آذربایجان آتشکده‌های بسیار بوده است.

از آتشکده‌های ایران زیاد نام بردہ‌اند که در میان آن‌ها سه آتشکده از همه معروف‌تر بوده است. آتشکده کاریان در پارس، آتشکده آذرگشسب در شهر شیز آذربایجان و «آتشکده آذر بزرین در نیشابور»^(۱). در تاریخ قره‌باغ تألیف سال ۱۸۴۷ میلادی نیز آمده است که «آتشکده‌ای در ۱۵ کیلومتری شهر باکو واقع است که از قرن سوم یا چهارم میلادی بر جای مانده است...».

آذربایگان که احمد کسری این کلمه را درست‌تر می‌داند^(۲) بخشی از

(۱) دین پایه زرتشتی صفحه ۵۶

(۲) نام شهرها و دیه‌ها صفحه ۵۹

سرزمین ماد باستانی است که حدود هزار سال پیش از میلاد محدود بوده است از خاور به گیلان و از باخته به ارمنستان، از شمال به آران و از جنوب باخته به سرزمین آشور.

ولی «استرابون» STRABON جغرافیادان یونانی می‌نویسد «چون اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت سرداری به نام «آتروپات» از ATROPAT آذربایجان برحاست و آن سرزمین را که بخشی از خاک ماد بود از اقتادن به دست یونانیان بازداشت و آنجا را به نام او «آتروپاتگان» خوانند...»^(۱)

پاره‌ای دیگر از تاریخ‌نویسان ایرانی و یونانی هم می‌گویند آذربایجان در زمان هخامنشیان سرزمین ماد نامیده می‌شد... والی این سرزمین سرداری به نام «آتروپات» بود که اقتدارش به جایی رسید که... آذربایجان پناهگاه مذهب زرتشت و تکیه‌گاه ایرانیت در برابر یونانیت گردید»^(۲).

به طور کلی گفته‌اند که:

اولاً - آذربایجان همواره بخشی از سرزمین ایران بوده است.

ثانیاً - آذربایجان از آلبانی در قفقاز جدا بوده است.

ثالثاً - مردم آذربایجان از نژاد ایرانی می‌باشند و مردم آلبانی از نژاد دیگر...»^(۳).

۱- بنا به نوشته «معجم‌البلدان» آذربایجان نام ایالتی از ایران بوده است که آنجا را آذرپادگان، آذربایگان، آذر آبادگان و... نامیده‌اند».

۲- موقعیت جغرافیایی آذربایجان در عرض شمالی از ۳۶ تا ۳۸ درجه و

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحه ۱۳۱

(۲) بخش دوم یستا - دائره‌المعارف فارسی ۱ - ۷۸

(۳) (اسون اولوف لرو) آذربایجان صفحه ۵۰

طول شرقی از ۴۲ تا ۴۶ درجه و مساحت آن (در آن زمان) ۱۰۴ هزار کیلومترمربع و جمعیتش دو میلیون نفر و زبان مردم آنجا شاخه‌ای از زبان پهلوی موسوم به آذری بوده است...».

۳- ابوعون اسحق بن علی در «زیج» خود گفته است که آذربایجان از اقلیم پنجم و طولش ۷۳ درجه و سه دقیقه... و عرضش ۴۰ درجه است...»^(۱).

۴- دانشمند ایران‌شناس «ادوارد براون» EDWARD. BROWN می‌گوید «ساکنان پارس و پارت و ماد به مرور زمان به هم آمیختند و ملت واحدی را تشکیل دادند.

۵- «استرابون» STRABON و آریان موژخ ارمنی، FLAVIUS آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد دانسته‌اند.

۶- «ولادیمیر دویچ. بارتولد» BARTOLED ۱۸۶۹-۱۹۳۵ میلادی، مستشرق روسی که شهرت جهانی دارد و زبان‌های فارسی، ترکی و عربی را می‌دانسته است می‌نویسد «پیش از حمله اسکندر مقدونی، آذربایجان بخشی جدایی‌ناپذیر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه‌ای داشت... یونانیان این سرزمین را «آتروپاتن» و ارمنیان آتروپاتakan می‌نامیدند...».

۷- احمد کسری دیوان «اتروپات» را از واژه «اتور» که همان آذر یا آتش باشد و واژه «پات» را به معنای نگهبان دانسته است...»^(۲)

۸- «آلفرد گوتشمید» GUTSHMID در کتاب تاریخ ایران و همسایگانش می‌نویسد «ساتراپ‌نشین‌های زیر سلطه اسکندر چهارده تا بوده‌اند که یکی از آن‌ها ماد یا آذربایجان می‌باشد...»

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحه ۱۳۱

(۲) لغت‌نامه دهخدا صفحه ۳۶

- ۹- «دارمستر» DARMESTETER اعتقاد داشته است که «آنروپاتن» در غرب ایران مهد زرتشت بوده است».
- ۱۰- هنگامی که «در سال ۳۶ پیش از میلاد «أنطونيوس» ANTONIUS به ایران حمله کرد، وارد سرزمین قفقاز شد. گرجستان، ارمنستان و آلبانی را مقهور و مطیع خود ساخت... آنگاه با شش هزار سوار ارمنی به آذربایجان تاخت... ولی از طرف سپاهیان پارت (اشکانی) غافلگیر شد و همه سربازانش یکسره به تیر پارتهای گرفتار آمدند و کشته شدند و دم و دستگاهشان به چنگ پارتی‌ها افتاد...»^(۱).
- ۱۱- محمد جریر طبری می‌نویسد «بهرام گور سوی آذربایجان شد که در آتشکده آنجا عبادت کند...»^(۲).
- ۱۲- مورخ ایرانی حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب «تاریخ پادشاهان و پیامبران» می‌نویسد در میان آتشکدهای دوره ساسانیان مهمتر از همه آتشکده آذربگشتب در شهر «شیز» در آذربایجان بوده است».
- ۱۳- عبدالله ابن خرداذ جغرافیادان مشهور ایرانی که در سال ۳۰۰ هجری قمری وفات یافته است در کتاب «الممالک والمسالک» ارومیه را شهر زرتشت می‌خواند و می‌نویسد در شهر «شیز» آتشکده آذربگشتب می‌باشد.
- ۱۴- «یاقوت حموی» جغرافیادان بزرگ در کتاب «معجم البلدان» می‌نویسد «شهر شیز همان «گنجک» در متون پهلوی است که میان مراغه و زنجان بوده است».

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحه ۱۴۱

(۲) تاریخ المرسل و الملوك صفحه ۶۲۱

۱۵- در سال ۶۲۳ میلادی «هراکلیوس» شهر «شیز» و آتشکده آنجا را ویران کرد...»^(۱).

۱۶- «چون خلیفه ثانی عمر بن خطاب از فتح گرگان و طبرستان آگاه شد «نعمیم بن مقرن» را نامه کرد که اکنون آذربایجان را باید گشود...»^(۲).

۱۷- محمد امین رسولزاده رهبر حزب مساوات در باکو می‌نویسد «آذربایجان در اصطلاح جغرافیایی محدود به آذربایجان ایران در ماوراء رود ارس می‌باشد...»^(۳)

بنابراین بر پایه گفته احمد کسروی «اگر کسی به تاریخ آشنا باشد این را نیک می‌داند که تا هزار سال پیش ترکان از آذربایجان و نزدیکی‌هایش بسیار دور بوده‌اند و در آسیای میانه می‌زیسته‌اند... و آذربایجان هیچگاه سرزمین ترک‌ها نبوده است...».

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحه ۱۶۶

(۲) آذربایجان پیش از تاریخ صفحه ۱۸۰

(۳) روزنامه رعد ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶ هجری قمری

۳- جنگ‌های قاجاریه با روس‌ها در قفقاز

در آغاز این بخش به کوتاهی بسیار می‌گوییم که «نزدیک به چهارصد سال پیش از این نه دولتی به نام روسیه وجود داشت و نه روابطی میان ایران و آن سرزمین برقرار بود. تنها قومی به نام روس در آنجا می‌زیستند که به شیوه عشیرتی و پدرشاهی اداره می‌شدند...»

«ولی یک حادثه بزرگی که در زمان پادشاهی مرزبان روی داد، هجوم روس‌ها بر «آران» و دست یافتن آن‌ها بر «بردمعه» بزرگترین شهر آن ولايت بود. روس‌ها در این زمان ملت بزرگ و به نامی نبودند و صدھا فرسنگ از آران دور بودند... با این حال از راه رود «ولگا» به دریای خزر آمده و در آران، گیلان، مازندران و گرگان به تاراج و یغما پرداختند...»^(۱).

«ابن مسکویه» MOSKUYA که همزمان با این رویداد می‌زیسته است، می‌نویسد «این گروه به دریابی که نزدیک مرز و بومشان است رسیدند و از آنجا به رود بزرگ «گُر» که همان رود «بردمعه» است آمدند... و سرانجام انبوھی از مردم آنجا را کشتار کردند و زنان و دختران و کوکاتشان را اسیر نمودند... - و این هجوم را بر آران در سال ۳۳۲ تا ۳۳۴ آورده است.»

آنگاه پس از اینکه دولتی به نام روسیه به وجود آمد «پتر کبیر» PETER.TH.GREAT (۱۶۷۱-۱۷۲۵ میلادی) امپراتور آنچا یک و صیّت‌نامه سیاسی از خود به جای گذاشت که در اینجا برای درک نظریات استعماری روسیه تزاری و سپس روسیه شوروی در مورد سرزمین‌های ایران که آذربایجان و آران را نیز دربرمی‌گرفت و بعدها منجر به دو قرارداد نتگین «گلستان و ترکمانچای» گردید به کوتاه شده آن و صیّت‌نامه می‌پردازیم.

(۱) شهر یاران گمنام صفحه ۷۸

«دولت روسیه را وقتی می‌توان دولت نامید که پایتخت خود را شهر استانبول که کلید کنونی آسیا و اروپاست قرار بدهد و برای انجام این کار و رسیدن به این مقصود بایستی میان ایران و عثمانی اختلاف انداخت تا برای همیشه بین آن‌ها جنگ و جدال برقرار باشد.

اگرچه اختلاف مذهب و تباین عقاید که جماعت شیعه با اهل سنت داردند کار هزار لشکر و تأثیر هر تیر و تیغی را می‌کند و برای اجرای مقصود ما یعنی تسلط اقتدار روسیه در ممالک آسیا بهترین وسیله می‌باشد ولی بر شما لازم است که همواره به هر ترتیبی که هست شعله این اختلاف و نقار را در میان آن‌ها دامن بزند و خصوصت و عداوت آن‌ها را با یکدیگر زیاد کنید و نگذارید که به مقام الفت و مؤanst برآیند.

موضوعی که بیشتر از همه مرا خوشحال می‌کند دو نکته است یکی تباین مذهب میان شیعه و سنی و دیگر مداخله و تسلط علمای دین در امور مسلمین و عدم تجویز آن‌ها به کنار آمدن مردم مسلمان با اهل اروپاست که چشم و گوش آن‌ها باز نشود و راه را از چاه باز نشناشند و همین موضوع کفایت می‌کند که به زودی نام اسلام از ممالک آسیا برطرف شود و مدیتیت و تربیت دین عیسوی به دست سلاطین جوان روسیه جای آن را بگیرد....

افزون بر این باید تدبیر گوناگونی به کار برد که مملکت ایران روز به روز بی‌پول‌تر شود و تجارتش تنزل کند و به طور کلی همیشه باید در فکر تنزل این مملکت بود و چنان باید ایران را در حال احتضار نگهداشت که دولت روس هر وقت که بخواهد بتواند بدون زحمت قادر به خفه کردن ایران باشد و با اندک فشاری کار را به پایان برساند ولی مصلحت نیست که پیش از فوت کامل و مرگ حتمی دولت عثمانی از جسد ایران قبض روح نمود.

ممالک گرجستان و ولایات قفقاز شریان حیاتی ایران است و همین که نیش تسلط روسیه بر آن زده شد فوراً خون ضعف از رگ‌های ایران فوران خواهد کرد و بر شما لازم است که بدون فوت وقت ممالک گرجستان و قفقاز را تسخیر کرده و فرمانروای ایران را مطیع خود سازید و پس از آن باید قصد هندوستان کرد چون که آن ممالک محل وسیعی برای تجارت است.

کلید هندوستان سمت ترکستان است هر قدر که می‌توانید از جانب صحاری قرقیز و خیوه و مرو و بخارا پیش بروید تا شاهد مقصود را در آغوش کشید^(۱) ولی از عجله و شتاب نیز باید دوری جست...».

در راه تحقیق این نظریه، «پتر کبیر» و به ویژه «کاترین» دوّم کوشش بسیار کردند و مدتی بعد «الکساندر» اول امپراتور روسیه با استفاده از نادانی و ناتوانی حکومت ایران به مقصود رسید...»^(۲).

پیش از این زمان «دولت روسیه» به علت تلفاتی که از بدی آب و هوای سواحل دریای مالاریا خیز خزر^(۳) به سپاهیان روس وارد آمده و طی ۱۲ سال

(۱) در مشرق دریایی مازندران شهرهای بخارا، بلخ، سمرقند، مرو جز خراسان بزرگ بوده‌اند که روس‌ها «مرو» را در سال ۱۲۷۳ هجری قمری به تصرف خود درآوردند.

(۲) «البته انگلیس‌ها هم ساکت نبودند و در جنوب ایران با اینگونه شنگردها ولی مذیانه‌تر عمل می‌کردند و از این روی توانستند به تدریج دریاچه قاجار را به دست گیرند...»

(۳) «خرز» قومی قدیمی بوده که امروز از میان رفته است. خزرها برای نخستین بار در سده دوّم میلادی در مأموراء قفقاز در تاریخ پدید آمدند و در جنوب روسیه بین رودهای «ولگا» و «دان» ساکن شدند و دولتی تشکیل دادند که سرانجام در سال ۹۶۵ میلادی برافتادند. گفته‌اند که قوم خزر مدت‌ها با ایرانیان همسایه دیوار به دیوار بوده‌اند.

دریای خزر در گذشته به نام نواحی اطراف یا به نام ساکنین آن نواحی خوانده می‌شد... در مأخذ یونانی و رومی دریای کاسپی‌ها و نام کوئنی آن در زبان‌های اروپایی دریای «کاسپین» KASPİAN (قزوین) آمده است و در مأخذ اسلامی آن را دریای خراسان و بعد دریای مازندران گفتند -

تلفاتشان از یکصد سی هزار نفر به دویست هزار نفر رسیده بود به تخلیه این ایالت تعامل داشت و چون نمی‌خواست که دولت عثمانی این نواحی را اشغال کند به شاه تهماسب پیغام داد که آن نواحی را متصرف شود... ولی تخلیه دریند و باکو را به زمانی موقول کرد که دولت ایران، ایروان و قفقاز را از دولت عثمانی پس بگیرد و راه استیلای آن دولت را به سواحل دریای خزر بیند و سرانجام این دو ولایت در سال ۱۱۴۷ هجری قمری به ایران پس داده شد»^(۱).

رویداد بدینگونه بود که «در آغاز نادرقلی افتخار در جنگ همدان شکست سختی به عثمانی‌ها داد و بعد آذربایجان را گرفت. روس‌ها که ضرب شست نادر را دیدند از در مسالمت درآمدند و کلیه سواحل دریای مازندران را تخلیه کردند سپس نادرشاه در ۲۵ ربیع الاول سال ۱۱۴۷ هجری قمری در جنگ با عثمانی‌ها داغستان و تفلیس و گنجه را پس گرفت و آنگاه در جنگ دیگری قلاع قارص به تصریف نادرشاه درآمد... و در پایان سال ۱۱۴۸ هجری قمری تمام شهرهای ایران از دست عثمانی‌ها و روس‌ها آزاد شد... و سرانجام نادرشاه در سال ۱۱۵۸ هجری قمری در ایروان لشکر عثمانی را درهم شکست...»^(۲).

در پاره‌ای از این مبارزات مسلح‌انه مردم آذربایجان پیشگام بودند. برای نمونه «در زمان پادشاهی سلطان مراد، مردم تبریز علیه عثمانی‌ها قیام کردند و به یاری اندک نیروی ایرانی، ده هزار نفر از سپاهیان مهاجم عثمانی را از دم تیغ گذرانیدند...».

محمدحسن خان قاجار که در سال ۱۱۵۷ هجری قمری از نادرشاه شکست سختی خورده بود پس از مرگ نادر استرآباد، مازندران و آذربایجان را گرفت... و

(۱) تاریخ ایران صفحه ۴۶۳

(۲) دائرةالمعارف آریان صفحه ۱۰۷۶

مدّتی بعد آگامحمدخان قاجار از سال ۱۲۰۷ تا ۱۲۰۹ هجری قمری با شصت هزار سپاهی، ایروان، قرهباغ، شکی و شروان را از «هراکلیوس» والی گرجستان پس گرفت.

ولی پس از گذشت دوره اول جنگ‌های ایران و روس از سال ۱۲۱۵ تا ۱۲۱۷ هجری قمری روس‌ها گرجستان را گرفتند و رسماً به کشور خود ملحق نمودند... و آنگاه در نبرد سختی در نزدیکی مقبره شاعر مشهور نظامی گنجوی در ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۴۲ هجری قمری با اینکه در آغاز جنگ پیشرفت‌های مهمی نصیب سپاهیان ایران شده بود، روس‌ها شهر گنجه را به تصرف خود درآوردند...^(۱).

«مردم گرجستان آریائی و از تیره «گرج» GORG هستند... گرجستان نیز مانند ارمنستان پیوسته مورد اختلاف میان دولت ایران و امپراتوری روم شرقی (دولت عثمانی) بود... جدا شدن گرجستان و داغستان از سرزمین ایران به طوری که می‌بینید پس از جنگ‌های اول ایران و روسیه در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه (که آدم عیاش و بی‌شعوری بود^(۲) در سال ۱۲۱۸ هجری قمری ۱۸۰۳ میلادی) صورت گرفت».^(۳)

ایران و گرجستان و نیز ارمنستان دارای سوابق تاریخی و وجوده مشترک فرهنگی و سیاسی و اجتماعی فراوان می‌باشند... از جمله روابط ایران و این دو

(۱) تاریخ ایران صفحات ۷۱۵ تا ۷۶۲

(۲) در مورد این عنصر ترک که هزار زن داشته است چنین نوشته‌اند.

الف - با کدام یک از این زنان در چه روزی و با چه شیوه‌ای عشق بازی بفرمایم...

ب - نامه به حکام ولایات بنویسیم که غلام بجهه‌های خوشگل و بی‌ریش برایمان بفرستند...

ج - با بجهه‌های اندرون قاب بازی کنیم...

س - از ولایات برای هزینه دربار کیوان مدار بول بخراهیم... «سوسمارالدوله صفحات ۲۵ و ۲۶».

(۳) تاریخ جنگ‌های ده ساله ایران و روس صفحات ۲۶ تا ۲۹

کشور در گذشته حکمرانی دولت «ماد» در پایان قرن هفتم پیش از میلاد در گرجستان و ارمنستان بوده است...»^(۱)

مردم ارامنه نیز مانند گرجی‌ها ملتی هستند آریائی‌تزاد که در زمان داریوش هخامنشی جزء ایران شدند... و در اینجا سئوالی که مطرح می‌شود این است که آیا سرزمین قفقاز جزء دولت پارت (اشکانیان) بوده است یا نه زیرا اگر بخواهیم از روی سند و مدرک حرف بزنیم باید گفت که این مسئله روشن نیست بلکه آنطور که از استناد بر می‌آید اران و شیروان در سده‌های بعد و ایرانی (گرجستان) در تحت نفوذ روم شرقی بوده‌اند... ولی نویسنده‌گان ارمنستان حدود دولت اشکانیان را از این وسیع‌تر معین می‌کنند...»^(۲).

«بالاخره طبق معاہده ۱۲۲۸ هجری قمری در «قریه گلستان» قره‌باغ، گنجه، شکی، شیروان، دریند، باکو، داغستان و گرجستان به اختیار روس‌ها درآمد... افزون بر آن شیروان که ناحیه‌ای است در شمال رود «گُر»، کوروش که «بطلمیوس» آن را رود سیروس CYRUS نامیده است و در گذشته فمانرویان آنجا را شروانشاه می‌نامیدند... و ناحیه لنکران که شهر و بندری است در کنار دریای مازندران در آران.. در اوّل ژانویه ۱۸۱۳ میلادی، ۹ محرم ۱۲۲۸ هجری قمری بنا بر معاہده گلستان به انضمام بخشی از تالش به روسیه واگذار شد...»^(۳).

در سال ۱۲۴۰ هجری قمری روس‌ها، ایروان (مرکز ارمنستان) را از ایران خواستند. فتحعلی شاه چون روحانیان حکم جهاد دادند با روسیه وارد جنگ شد. نخست عباس میرزا، لیعهد که «موریه» سفیر حیله‌گر انگلیسی اقرار کرده بود

(۱) نامواره امین صفحه ۲۴۹

(۲) تاریخ ایران باستان صفحات ۲۳۷۰، ۲۶۴۱، ۲۶۴۰

(۳) دائرةالمعارف فارسی جلد دوم و سوم صفحات ۱۴۲۸ و ۲۵۰۳

«آدمی جدّی و وطن خواه و دارای صفات پستنده و افکار عالی می‌باشد... لباسش بسیار ساده و هیچ فرقی با دیگران ندارد ... عشق سرشاری به کتاب و کسب اطلاعات و مخصوصاً تاریخ وطن خود دارد...»^(۱). «قره کلیسا، شوره گل، لنگران، سالبان، توالش، گنجه، شکی و شیروان را تصرف کرد ولی در سال بعد دوباره روس‌ها با قشون مجھزتری حمله کردند و تا تبریز پیش آمدند و آنگاه طبق معاهده ننگین «ترکمان‌چای» که روستایی میان تبریز و میانه است به استقلال سیاسی و اقتصادی ایران ضربه سختی خورد...»^(۲).

عهدنامه «ترکمان‌چای» به تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری، دهم فوریه ۱۸۲۸ میلادی در ۱۶ فصل تنظیم شد و به موجب آن با متروک گذاشتن عهدنامه گلستان تمامی بخش‌های نخجوان و ایروان و بخشی از تالش به دولت روسیه واگذار گردید و بنا شد که تمام آب‌هایی که به دریای مازندران وارد می‌شود سهم دولت روسیه شود... و شاه ایران تمام زمین‌ها و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه‌نشین که در میانه خط قلل برقدار قفقاز و دریای مازندران واقع است برای همیشه متعلق به دولت روسیه بداند...»^(۳). افزون بر این مبلغ بیست میلیون منات خسارت جنگ به روسیه داده شد^(۴).

در فصل پانزدهم مقرر شد پادشاه ایران به تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان

(۱) تاریخ روابط ایران و انگلیس صفحات ۱۵۵ و ۱۶۷

(۲) جنگ‌های ده ساله ایران روس صفحه ۱۳۹

(۳) تاریخ جنگ‌های ایران و روس صفحه ۲۸۱

(۴) یکی از درباریان آن زمان نقل کرده است: هنگامی که روس‌ها برای بار دوم به آذربایجان حمله کرده بودند فتحعلی شاه با عصباتیت از روی تخت به پایین می‌پرد و به ترکی می‌گوید: این روس پدر سگ کیست که به آذربایجان تاخته است؟ شمشیر خود را از غلاف بکشم تا نیست و نابودشان کنم؟ اطرافیان چاپلوس نیز دسته‌جمعی فریاد برآورده که نه، قبله عالم نکش، نکش

عفو کامل و رحمتی مبذول دارد و از سر تقصیر آن بخش از اهالی خاصه و عامه که در مدت جنگ... در ولایات استردادی مرتکب خیانت شده‌اند درگذرد تا مورد تعزیز و آزار قرار نگیرند و مهلتی یک ساله به آن‌ها داده شود که به طور آزاد از ایران با بستگان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقول خود را با خود ببرند...»^(۱).

به طوری که می‌بینید مجموعه این سرزمین‌ها که به نام قفقاز خوانده می‌شود و از دریابندر ANAPA بر ساحل دریای سیاه تا شبه چزیره آبشوران در ساحل غربی دریای مازندران حدود ۱۲۰۰ کیلومتر امتداد دارد و شامل جمهوری‌های داغستان، گرجستان، ارمنستان و آران می‌باشد و بنا به گفته «موریه» - MOURYE از خوش آب و هوایی‌ترین نقاط جهان است پس از جنگ‌های مدام و کشته شدن هزاران جوان ایرانی و میلیون‌ها تومان زیان مادی از دست رفت و این منطقه گسترده که جایگاه گروه‌های گوناگونی از اقوام تیره‌هایی است که به لهجه‌های متفاوت سخن می‌گویند پاره شد و منطقه تالش هم که کناره گیلان و آذربایجان بود و درگذشته «کادوسیان» CADUSiiN نامیده می‌شد به دو بخش ایرانی و روسی تقسیم گردید.

روزنامه رعد در ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ هجری قمری، ۱۰ مارس ۱۹۱۴ میلادی نوشتہ بود «راست یا دروغ هرچه باشد ملت ایران متلاuded شده است که مقدرات وطن او در حال حاضر تابع طرز رفتار و رویه‌ای است که دیپلماسی روس در مورد ایران تعقیب خواهد کرد... دولت روس از حیث مجاورت با شمال مملکت ما مستقیماً در کلیه امورات جاری ایران دخالت دارد و حفظ

(۱) دائرةالمعارف فارسی جلد دوم صفحه ۲۰۶۸

روابط سیاسی و مناسبات دوستانه از اهم لوازم و ضروریات موفقیت در تزیید منافع آن‌ها در ایران شمرده می‌شود...

ما مسورویم که از زبان شخص وزیر مختار «پترسبورک» و نماینده محترم اعلیحضرت امپراتور روس می‌شنویم که: اشغال نظامی شمال ایران با عساکر روس یک مسئله‌ای است که با حیثیت همسایه معظم ما و مناسبات دوستانه تا اندازه‌ای منافات دارد... ایشان گفته‌اند که دولت روس بهتر بود پنج میلیون مناتی را که برای نگهداری قشون خودش در این مملکت اجنبی متحمل شده است برای توسعه ترقیات مملکت روسیه صرف می‌نمود... چون اسراف‌کاری‌هایی برای اقامت قشون روس در مغولستان و ترکستان چین و قسمت شمالی ایران پیش می‌آید و میلیون‌ها میلیون‌ها می‌نمودند...».

«یکی از رجال رسمی وزارت خارجه ما می‌گفت: روس‌ها در ایران کار می‌کنند و انگلیس‌ها فایده آن را می‌برند... روسیه میلیون‌ها پول خودش را از طرف دریای خزر به ایران می‌ریزد و انگلیس‌ها همان میلیون‌ها را از خلیج فارس می‌برد... زیرا دولت روس سیاست صحیحی در ایران ندارد...».

بعداً هم اینگونه اظهارنظرها به آنچه کشید که گفتند «چون کشور ایران در روز اوّل مارس ۱۹۱۴ میلادی در جنگ جهانی اول رسماً بی‌طرفی خود را اعلام داشت روس‌ها به بهانه و رود قوای عثمانی علاوه بر آذربایجان، گیلان و مازندران را هم اشغال کرده بود و با تجهیز ۱۳۰۰ ارمنی که قبلاً آماده نموده بود اختلافات مذهبی را در میان مردم دامن زده ارامنه و شیعه و سنتی را به جان یکدیگر انداختند و در این ماجرا که چند ماهی به طول انجامید عده‌ای از مردم تلف شدند....».

در آن زمان کنسول‌های روس در اغلب نقاط ایران به اتباع خود و اشخاصی

که تحت حمایت آن دولت قرار گرفته بودند دستور داده بودند و جوهری را که باید به دولت ایران بپردازند به بانک استقراضی روس تحويل دهند و بدینوسیله وصول مالیات از جانب دولت ایران مختل گردیده بود...»^(۱).

ملام محمدعلی هیدجی در صفحه ۸ دیوان خود می‌سراید:

سزد گر کشم آه و آرم فسوس به ایران که ویران شد از دست روس
دل از زندگی سیر و جان شد ستوه خدا برکنَد ریشه این گروه
بد نیست که در این زمینه به نقش موذیانه انگلیس‌ها نیز اشاره‌ای شود زیرا «سر. گوراوزلی» «وزیر مختار دولت انگلیس در ایران به اردوی عباس میرزا می‌رود...» و به تمام صاحب منصبان انگلیسی که در اردوی عباس میرزا بوده‌اند اطلاع می‌دهد که از قشون ایران کثارة گیری کنند و از آن طرف به فرمانده کل قشون روس اخراج صاحب منصبان انگلیسی را اطلاع می‌دهد و فقط در مقابل اصرار و التماس عباس میرزا راضی می‌شود که دو نفر صاحب منصب و سیزده نفر سرجوخه در آنجا بمانند....»^(۲).

(۱) آبادانا ۸ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲

(۲) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد اول صفحه ۱۶۸

۴- «آلانیا» یا «آران» کجاست؟

حال برای آگاهی کامل از گذشته تاریخی این سرزمین کوچکی که بخشی از قفقاز است و در هفتاد، هشتاد سال اخیر آذربایجان شوروی نامیده شده بهتر است به پژوهش‌های پیشینیان نظر افکنیم و بی‌ذکر مأخذ سخن نگوییم چون مورخان بسیاری مانند «هرودوت» HERODOT - «گزنهون» XENOPHON - «دیودورسیسیلی» DIODORSC.SISILI و «استрабون» STRABON جغرافیانگار یونانی که از بهترین مؤلفان باستان در دوره اشکانیان بوده است در این زمینه سخن گفته‌اند.

در آغاز باید گفت که «بنا بر استناد موجود، تاریخ آلانیا یا آران در قفقاز از سوی نویسندهای مولدهای محلی نگارش نیافته بلکه به وسیله نویسندهای مولفان ارمنی و دیگران به رشته تحریر درآمده است...»^(۱).
«زلالیان» ZOLALIAN مورخ شوروی می‌نویسد «تاریخ ترک‌ها تاکنون بر مبنای مأخذ چینی، ایرانی، ارمنی و بیزانسی عرضه شده است و از خود ترک‌ها اثری به جای نمانده است و بر این واقعیت، مورخان و قلمزنان ترک نیز اعتراف دارند...».

از نظر پژوهشگران گذشته «در زمان داریوش هخامنشی حاکم‌نشین یازدهم کاسپی‌ها، پوسیک‌ها و داغستانی‌ها در سواحل شمالی دریای مازندران و کنار آن بوده‌اند... حاکم‌نشین سیزدهم پاکتی‌ها و ارمنستان بوده است و حاکم‌نشین هیجدهم را اهالی کرانه بالای رود ارس «آلانیایی‌ها» خوانده‌اند...»^(۲).

«آلانیا، یا آران یا آلان واژه‌هایی هستند فارسی و سرزمینی است در شمال آذربایجان و غرب دریای مازندران. یونانی‌ها آنجا را آلبانی ALBANIA، ارامنه

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۱۰۷

(۲) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۱۶۶

«آغوانک» و تازیان، ازان نامیده‌اند و از سنجش همه‌این نام‌ها می‌توان دریافت که «بومیان نخستین این سرزمین «آر» یا «آل» نام داشته‌اند و این نام تا سده‌ها پس از اسلام در آنجا رایج بوده است.

از آن ARRAN یا ناحیه آلبانیای قدیم در زمان خلافت عثمان به دست تازیان افتاد و در سده چهارم هجری قمری مرکزش برده بود که بنا به گفته «بلاذری» قباد ساسانی آنجا را در ۲۲ کیلومتری رود «کر» بنا نهاده است.

«آران در جنوب شرقی سرزمین قفقاز کناره دریای خزر یا دریای «کاسپین» قرار دارد» - و «به علت تنوع و کثرت اقوام ساکن قفقاز... در آنجا پنجاه گروه قومی از سه خانواده عمده ترک زبان زندگی می‌کنند...».

«به هنگام جدا شدن آران از ایران جمعیت آن خطه حدود دو میلیون نفر می‌شده است که بعدها به حدود شش میلیون و در جدول سال ۱۹۷۹-۱۹۸۹ میلادی کل جمعیت آنجا را هفت میلیون نفر آورده‌اند...».

رود گُر یا «کورا» (کوروش) در آران قرار دارد و از سرزمین ترکیه سرچشمه می‌گیرد. این رود بزرگترین رود قفقاز به شمار می‌رود و طول آن ۱۳۶۴ کیلومتر است و بیشترین مسیر آن در سرزمین آران به طول ۹۰۰ کیلومتر می‌باشد که به دریای مازندران می‌ریزد و رود ارس بزرگترین شاخه رود «گُر» را در شمال ایران تشکیل می‌دهد...»^(۱).

زبان جمهوری آران با مساحت تقریبی ۸۶۰۰۰ کیلومترمربع... ترکی آذربایجانی یکی از شاخه‌های ترکی جنوبی است که در گروه زبان «غُزان» و «سلجوق» قرار دارد...»^(۲).

(۱) جغرافیای کامل قفقاز صفحات ۵۶ الی ۷۵

(۲) جمهوری آذربایجان صفحات ۱ تا ۳۰

- ۱- پژوهشگران قدیم، سرزمین آلبانیا را... از غرب به گرجستان و ارمنستان و از شرق به دریای مازندران و از جنوب به رود گُر و رود ارس محدود دانسته‌اند...»^(۱).
- ۲- اران در شمال ایران و غرب دریای خزر و شهرهای بزرگ آن باکو، گنجه، شماخی و دربند است... و از شهرهای کهن‌اش «بردمعه» می‌باشد که اکنون خرابه‌های آن پیداست...»^(۲).
- ۳- «بارتولد» خاورشناس بزرگ روس می‌نویسد «يونانی‌ها آلبانیا را «آریانیه» و نام مردم آنجا را «آریانوی» آورده‌اند.
- ۴- «پولیپیوس» POLIPIUS می‌نویسد «آلبانیا در برخی از نواحی همسایه بالفصل آذربایجان نبود و اقوامی میان این دو سرزمین سکنی داشتند...» و «اکنون هم کادوسان (تالشیان) در فاصله میان آلبانیا و آذربایجان زندگی می‌کنند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان جدا می‌باشد...»^(۳).
- ۵- نام آلبانی برای نخستین بار در رویدادهای سده چهارم پیش از میلاد، پایان دوره سلسله هخامنشی برده شده است... و «آمیانوس مارسلینوس» STRABON و «استرابون» MARCELINUS از وجود سرزمینی به نام آلبانی در منطقه قفقاز سخن به میان آورده‌اند.
- البته اگر بخواهیم آغاز پیدایش تیره‌هایی را که در این ناحیه می‌زیسته‌اند و یا از آنجا آمده‌اند نام ببریم احیاناً باعث سردگمی می‌شود. همین اندازه باید گفت که آلبانی در زمان ساسانیان به صورت یکی از استان‌های آن دولت درآمده بود.

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۳۵

(۲) شهر باران گمنام صفحه ۲۵۵

(۳) آذربایجان و اران صفحه ۳۲

- ۶- ابن حوقل می‌نویسد «من ارمنیه و ازان و آذربایجان را یک قلم برشمردم زیرا تا آنجا که من دیده‌ام تحت یک حکومت بوده‌اند...»^(۱).
- ۷- ناصح ناطق نوشه است که «لفظ ایران و اران از یک ریشه است...».
- ۸- یعقوبی، آذربایجان را از اراضی ایران و ازان را جزء ارمنستان می‌شمارد...»^(۲).
- ۹- موسی خورنی، مورخ ارمنی سده پنجم میلادی «آلانيا را دشت آغوان (اران) نامیده است».
- ۱۰- دانشمند بزرگ ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» در نیمه سده چهارم هجری قمری می‌نویسد «اران سرزمینی است جزیره مانند میان دریای خزر و رود ارس و رود گر... و شهرهای آن عبارتند از گنجه، شیروان، باکو، دریند...».
- ۱۱- یاقوت حموی در سده هفتم هجری قمری کلمه معرب شده ازان را آورده و نوشه است «ازان نامی است اعجمی (ایرانی) دارای سرزمین فراخ و شهرهای بردعه، شمکور، بیلقان و گنجه... میان آذربایجان و ازان رودی است که آن را رود ارس می‌نامند. آنجه در شمال و مغرب این رود است از ازان و آنجه در جنوب قرار گرفته است از آذربایجان می‌باشد»^(۳).
- ۱۲- «در زمان امویان و عباسیان... دریند، خزران و بردعه جولانگاه قشون مسلمین بود... گفته‌اند که بردعه یا بردعه شهری بوده با نعمت بسیار و قصبه ازان مقر پادشاهی آن بوده است...»^(۴).

(۱) صورة الأرض صفحه ۸۱

(۲) تاريخ يعقوبی جلد اول صفحه ۲۱۸

(۳) المعجم البلدان صفحات ۱۷۰ و ۱۸۳

(۴) حدود العالم من المشرق إلى المغرب صفحه ۱۶۱

۱۳- عنایت‌الله رضا در کتاب خود به گونه کاملی سلسله نظریات پیشینیان را تا دوران معاصر آورده است آن هم به صورتی که جای هیچ‌گونه شک و شباهی در میان نیست.

او می‌نویسد «سرزمینی که شصت و اندی سال پیش جمهوری آذربایجان و پس از آن جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نام گرفت در روزگار باستان آلبانیا نام داشت و مورخان و جغرافیادانان باستان... آلبانیا را جزء آذربایجان ایران دانسته‌اند...»^(۱).

۱۴- و سرانجام احمد کسروی «واژه اiran را از واژه «آر» که نام دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان تیره آریایی است می‌داند» و می‌افزاید «آریان از ایرانیان بودند و زبان جداگانه‌ای داشتند که شاخه‌ای از زبان‌های ایران و به زبان ارانی معروف بود و اکنون نمونه‌هایی از آن زبان در گنجه و آبادی‌های پیرامون باکو (که به معنی پرستشگاه و قربانگاه است) دیده می‌شود.

در زمان شدّادیان که بنیاد فرمانروایی خود را در آنجا گذارد و صد سال پیشتر حکمرانی داشتند... شهر «بردوا» (برده) کرسی اiran بود...»^(۲).

از آغاز سده بیستم میلادی در سرزمین امپراتوری عثمانی در آسیای صغیر یا ترکیه امروزی که در گذشته روم شرقی نامیده می‌شد و مرکز آن را به نام‌های «آستانه، بیزانس، قسطنطینیه، طرابوزان، اسلامبول و سرانجام استانبول گفته‌اند اندیشه «پان تورکیسم» قوت گرفت»^(۳).

(۱) آذربایجان و اiran صفحه ۲۹

(۲) نام‌های شهرها و دیده‌ها صفحه ۶۷ - شهر یاران گمنام صفحات ۲۵۵، ۲۶۴ و ۳۵۷

(۳) در زمان پدر و پدر بزرگ فاروق به اسلامبول می‌گفتند آستانه - مؤسسه سلسله سلطنت مصر محمدعلی پاشا در سال ۱۷۶۱ میلادی در یونان به دنیآمد و در سال ۱۸۰۵ به استانداری مصر رسید و آنگاه به دولت مرکزی عثمانی شورید و استقلال خود را از «آستانه» اعلام کرد - فوزیه، ملکه غمگین صفحات ۸۵ و ۲۸۹

نخست گروهی از ترکان عثمانی که در تعریف نژادی آن‌ها تردید است زیرا گفته‌اند که از خراسان بزرگ به آسیای صغیر مهاجرت کرده‌اند و در منطقه سامی نژادان نشو و نما یافته‌اند، کوشیده‌اند که «پان اسلامیسم» را به خدمت «پان تورکیسم» درآورند و حاکمیت «ترکان نوین» را بر سراسر کشورهای اسلامی خاورمیانه و خاور نزدیک مستقر سازند.

اینان از یک سو درباره اتحاد مسلمین داد سخن می‌دادند و از سوی دیگر «پان تورکیسم» و یکی از متنوعات عاریتی آن «پان تورانیسم» را که شامل سکاهای SAKA می‌شود^(۱) تبلیغ می‌کردند و می‌کوشیدند که آنان را به بازی بگیرند.

در تصویب‌نامه کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» در سال ۱۹۱۱ میلادی از تبدیل امپراتوری عثمانی به امپراتوری اسلامی سخن به میان آمده و حق تأسیس سازمان‌های ملّی از سوی دیگر ملت‌های مسلمان منع شده است.

کمیته مرکزی این حزب مدعی رواج زبان ترکی در سراسر امپراتوری عثمانی شد و آن را شرط لازم برای تثبیت حاکمیت ترکان و استحاله دیگر ملت‌ها دانست.

در این تصویب‌نامه آمده است که امپراتوری عثمانی باید به امپراتوری اسلامی تبدیل و تثبیت شود و به هیچ ملت دیگری نباید حق تأسیس سازمان مخصوص آن ملت را داد...».

ولی ژنرال معروف آلمانی «ملتکه» در مورد این امپراتوری که همیشه در کنار انگلیس‌ها بود و می‌خواست از این راه دیگر ملت‌های همسایه را به زیر قدرت

(۱) «آکادمیسین» «ن. مار» درباره متشاً پیدایش «سکا» های کرانه دریای سیاه تأکید کرده است... پاره‌ای از پژوهشگران را عقیده بر این است که «سکاهای» از تیره بیانگرد توانی بوده‌اند که در خراسان و همجین در فقاراز نامی از آن‌ها به میان آمده است - تاریخ مستند ایران و جهان از عهد سومر تا عصر پهلوی صفحه ۸۹

درآورد می‌نویسد «در خصوص رفرمی که سلطان عثمانی در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در دوایر خود انجام می‌داد یکی هم این بود که تأسیسات قشونی را به سبک اروپا تشکیل داده بود با لباس‌های روسی، پروگرام فرانسوی، تفنگ بلژیکی، کلاه عثمانی، زین مجارستانی، قداره انگلیسی و معلم و مشاق از تمام مملو...»^(۱).

نویسنده‌گان «پان‌تورکیسم» به پیروی از سیاستمداران خود با کتمان حقایق تاریخی، مادها، پارت‌ها و کردها را نیز ترک خوانده‌اند و چنان بی‌گذار به آب زده‌اند که گفته‌اند پدیدآورندگان فرهنگ و تمدن شوش (ایلامی‌ها) در ایران ترک بوده‌اند!!!^(۲).

در دوّمین کنگره ترکیه که از سوی مورخان آن کشور برگزار شد بیشتر سخنرانان اعلام داشتند که «ترکان نخستین مشعل داران فرهنگ جهانی بوده‌اند!!!!... اینان حتی سومری‌ها را ترک نامیده‌اند... حال آنکه «بارتولد» دانشمند ترک‌شناس روسیه خلاف این نظریه‌ها را ابراز داشته است...»^(۳).

و اکتون هم با توجه به اسناد و مدارک و مأخذ معتبر آشکار شده است که واژه ترک چه درباره ایران و چه درباره بیرون از محدوده کنونی ایران زمینه تاریخی ندارد و ملت و فرهنگ ترک مخصوص مردمان ترکستان در آسیای مرکزی کنار سرزمین‌های چین و مغولستان می‌باشد و استقرار ترک‌های مهاجر در این نواحی مانند استقرار گروهی از زندانیان مهاجر اروپایی در آمریکاست که در تجاوز به حقوق و حدود دیگران حدی برای خود قائل نیستند.

(۱) روزنامه رعد شماره ۱۹ پنج شنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۳۲ هجری قمری ۵ فوریه ۱۹۱۴

(۲) معلوم نیست که چرا «پارس»‌ها را ترک نخوانده‌اند شاید می‌خواسته‌اند که «آلترناتیوی» در مقابل داشته باشند.

(۳) آذربایجان و آران صفحات ۶۳ تا ۶۶

۵- تبدیل نام «آران» به آذربایجان

حال ببینیم که چگونه آلبانیا یا آران، آذربایجان نامیده شد و چه حیله‌ای پشت سر این تغییر نام نهفته است.

«گذاردن نام آذربایجان به محدوده آلبانیا که در سده‌های میانی اران نامیده می‌شد سبب انحرافاتی در تاریخ این بخش از سرزمین قفقاز شده است... و پاره‌ای از دولتمردان نیز به جهت داشتن انگیزه‌های سیاسی، نویسنده‌گانی را به خدمت گرفته‌اند که برای مردم آلبانی از سویی و مردم آذربایجان در ایران از سوی دیگر منشأ واحدی جعل و ارائه دهند...»^(۱).

روزنامه نوبهار به مدیریت ملک الشعراه بهار در شماره ۳۲۶ - پنج شنبه سوّم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری می‌نویسد «حزب مساوات از آن دسته‌هایی است که اخیراً در قفقاز جنوبی ایجاد شده و مردم خود را بر روی تشکیل یک حکومت ترک زبان قرار داده است و این دهمین حزبی است که از میان شاگردان مکتب... روسیه سر برپون آورده است...».

«در سال ۱۹۱۸ میلادی این حزب در اران به رهبری محمد امین رسول‌زاده که تحت تأثیر ایده‌های پان تورکیسم بود... در راه مقاصد توسعه طلبانه ترک‌ها در جهت ادغام ایالت تاریخی آذربایجان با آران با توجه به همانندی زبانی و مذهبی نام جمهوری دموکراتیک خلق آذربایجان بر روی آران نهادند...»^(۲).

در این زمینه خود رسول‌زاده می‌نویسد «ترک‌های قفقاز و مسلمانان ماوراء قفقاز موقعي که می‌شتوند ما از مختاریت آذربایجان بحث می‌کنیم گمان می‌کنند که مقصود ما برادران آذربایجانی است که در مملکت ایران اقامت دارند... زیرا

(۱) آذربایجان و اران صفحات ۴۷ و ۲۶

(۲) جغرافیای کامل قفقاز صفحه ۹۱

امروز آذربایجان در اصطلاح جغرافیایی محدود به آذربایجان ایران... در ماوراء رود ارس می‌باشد. حال اگر از نقطه نظر سیاسی هم نباشد از نقطه نظر قومیت کلمه آذربایجان شامل حکومت‌نشین‌های ایروان، گنجه و باکو هم می‌شود و این خطه هم آذربایجان است...»^(۱).

ولی این نامگذاری نادرست گفتگوها و جدال‌های بسیاری را پدید آورد و نظریات دو پهلوی رسول‌زاده هم شک و شباهه‌های فراوانی ایجاد کرد. - در تهران و تبریز اعتراض گروه‌هایی از میهن‌پرستان و دموکرات‌ها مانند شیخ محمد خیابانی، اسماعیل امیرخیزی و احمد کسری تبریزی را باعث شد زیرا آن‌ها می‌گفتند که «بخش کوچک سرزمین ترک زبان قفقاز نام دیگری دارد و هرگز آذربایجان نامیده نشده است».

در تهران ملک‌الشعرای بهار در سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری در روزنامه نوبهار ضمن برشمدون ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی مشخص که بیانگر هویت ملی ایرانیان است ترک‌گرایی مستتر در مردم و مسلک مساواتیان را مورد انتقاد قرار داد و آن اندیشه را مبنای صحیحی در جهت بیان یک هویت مستقل و پا بر جا ندانست.

ملک‌الشعراء بهار نوشت «آذربایجان اگرچه در لهجه (گویش) ترک است ولی خون آذربایجانی ترک نیست. آذربایجان مرکز بزرگ مملکت «ماد». ... با خون و نژاد ایرانیان آغشته است... و مثل دیگر افراد دارای اخلاق ایرانی است و حس وطن‌پرستی و ایران‌دوستی به همراهی ادبیات و تاریخ قهرمان‌پرور ایران... با فکر و خون آنان سرشته و هیچ قدرتی هم نمی‌تواند این زنجیرهای محکم

(۱) روزنامه رعد ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ هجری قمری به نقل از کتاب توفان بر فراز قفقاز صفحه ۴۶

قومیت و این علاقه شدید را پاره کند همچنانکه عرب‌ها نتوانستند و نژادهای دیگر هم نمی‌توانند.

یک سلسله، یک نژاد حق تسلط بر دیگر نژادها را ندارد. اکنون خراسانی‌ها، مازندرانی‌ها، آذربایجانی‌ها، بلوچ‌ها و حتی زرتشتی و ارمنی بالتساوی می‌توانند مناصب سیاسی و اداری را در این مملکت دارا شوند...

ترک زبانان ایران اخلاقاً و روحاً و حتی عقیدتاً با دیگر اقوام ترک خارجه هیچ پیوستگی و وحدتی ندارند و ابدأ صرفه خود را در المحقق به دیگران نمی‌بینند لهجه‌هایشان ترک است ولی خوشنان ایرانی است مانند قشقایی، افشار، استاجلو، شاملو، زعفرانلو و ترک‌های همدان و قزوین و خمسه...».

روزنامه جنگل، ارگان نهضت جنگل میرزا کوچک‌خان نیز در روز چهارشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ هجری قمری نوشت «در صورتی که آذربایجان یک ایالت تاریخی و منشأ انقلاب مشروطه، پیشگام در فدایکاری، موطن زرتشت، معبده پارسیان... و جزء لاینفک مملکت ایران است اینک چرا و به جهت می‌توان ولایات جنوبی قفقاز را که به شهادت تاریخ هریک از آن‌ها نام معینی داشته و دارند... و همه هم ایرانی‌الاصل و همه چیزشان ایرانی است به غیر از زبانشان که فعلأً ترکی شده است نام آذربایجان به آن گذاشت!».

البته بدیهی است که استقلال و استخلاص قفقاز غایت آمال و نهایت آرزوی فرد فرد مسلمان و ایرانی است...»^(۱).

فرضأً برادران قفقازی ما اتحاد قومی و نژادی و دینی ایرانی‌ها را پشت پا زده فقط زبان عاریتی ترکی را دلیل و مدرک قرار دهند... و ترکی نژاد شوند... آن

(۱) تونان بر فراز قفقاز صفحات ۴۸ و ۴۹

فلسفه که عنصر ترک را در قید اطاعت یک دولت ترک دیگر مقید کند چیست؟ و آیا همان فلسفه به عرب‌ها این حق را نمی‌دهد که برادران گُرد ما را به اطاعت خود درآورند؟!.

روزنامه جنگل با سوز دل بیشتری به عناصر «ترک زده» خطاب کرده و نوشتند: اماً برادران، ما به سهم خود مصیبیت‌ها دیده‌ایم الان در چنگال ظالمانه انگلستان و خائنین داخلی گرفتاریم. بگذارید دقیقه‌ای نفس راحت بکشیم و به همسایه حق‌کش جنوبی پردازیم. متأسفانه شما برادران می‌خواهید مقلد دربار روسیه شوید و باز هم ما را اسیر کنید. ما با برادران قفقاز اهل یک وطن و یک نژاد و یک دین هستیم».

روزنامه جنگل در یکشنبه نوزدهم جمادی‌الاول ۱۳۳۶ هجری قمری نیز نوشت «از چند سال قبل که انگلیس‌ها با ما رابطه پیدا کردن تاکنون جز بدبهتی و خسارت چیز دیگری عایدمان نشده است اگر فتحعلی‌شاه (ترک) انگلیس‌ها را ترجیح نمی‌داد ما نظام بهتری داشتیم. ...

در قرن اخیر که تمام خرابی‌های دنیا به سرعت برق رو به آبادی گذاشته است ایران این معدن مستعد در اثر دسیسه‌های انگلیس ویرانه شده است برای اینکه انگلیس‌ها در اثر رقابت با روسیه می‌خواهند یک صحرای فقر غیرقابل عبوری در وسط هند و روسیه باشد از این روی مرکزیت ایران به دست انگلیس به هم خورده، مسقط، بحرین و غیره توسط انگلیس از دست رفته است. ببینید انگلیس‌ها که هیچ وقت راضی به استقلال ایران نیستند مستقیم و غیرمستقیم به دست دولت مستبد روس چه بر سر ایران آورده‌اند...».

در تبریز هنگامی که «نام آذربایجان بر بخش کوچکی از قفقاز نهاده شد شیخ محمد خیابانی و یارانش به نشانه اعتراض به این نامگذاری نادرست پیشنهاد

کردند که نام آذربایجان تغییر یابد و حاج اسماعیل امیرخیزی که از یاران شیخ محمد خیابانی و از آزادیخواهان راه مشروطه بود پیشنهاد کرد که نام آذربایجان، آزادیستان شود...^(۱).

در این زمینه احمد کسری طی پژوهشی کامل چنین می‌آورد.

«پس از سال ۱۲۹۶ هجری قمری... دوباره ترک‌های عثمانی به مرز ایران رسیده و بار دیگر به خاک آذربایجان روی آوردند. جنگ جهانگیر اول باز پسین روزهای خود را می‌گذرانید.

... در این هنگام نام آذربایجان یک دشواری پیدا کرده بود زیرا پس از به هم خوردن امپراتوری تزاری روس (و روی کار آمدن بلشویک‌ها) ترک زیبانان فقفاز در باکو و آن پیرامون‌ها جمهوری کوچکی پدید آورده آن را جمهوری آذربایجان تأمide بودند...».

آن سرزمین نامش در کتاب‌ها «آران» است... ولی بنیادگزاران آن جمهوری امید و آرزویشان چنین بود که با آذربایجان در ایران یکی شوند از این روی این نام را برای سرزمین و جمهوری کوچک خود برگزیده بودند....».

مردم آذربایجان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانی‌گری چشم‌پوشی نمی‌خواستند از آن نام‌گذاری فقفازیان سخت رنجیدند... و کسانی گفتند که بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم و همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بود... و شیخ محمد خیابانی آن را پذیرفت...».

یکی از ترک‌های درس خوانده در استانبول به نام یحیی میرزا در این زمینه نوشته است که‌ای پدران و برادران آزادی‌ستان، ما شما را این چنین دوست داریم

که این چنین آزادیخواه و آزادیستان و بالاخره آزاد ببینیم. قیام‌های آزادی خواهانه و موفقیت‌های آزادی‌بخش همیشه شعار شما باشد. میدان مبارزه و مجاهدت شما و همه مظفیریات شما به تونم درآید. آتش شجاعت و مردانگی در چشم‌های شما برق زند...

ترسید و آزادی و استقلال خود را بازیابید... ما علاقه‌مندترین عنصر ایرانی هستیم. ایران معیوبد ماست. ایران جان ماست... شاگردان هم آوا فریاد بر می‌آورند که «ایران مال ماست»... زنده باد دموکراسی. زنده باد مجاهدین آزادیستان. زنده باد آقای خیابانی...»^(۱).

احمد کسری ادامه می‌دهد: در این هنگامه روس‌ها در تبریز روزنامه‌ای به نام «ایزوستیا» (حقیقت) به زبان روسی می‌پراکنند و در روز ۲۴ اردیبهشت سال ۱۲۹۶ که یکم ماه مه بود جشن گرفتند و دسته «سالدات» و فراز سرود آزادی خوانان با روی خندان به مردم از کوچه‌ها گذشتند. آن‌ها از مردم تبریز می‌ترسیدند زیرا جنگ‌ها و دلیری‌های مجاهدان تبریز از یادشان نرفته و بیم داشتند که تبریزیان کینه‌جویی کنند...

«قنبه اوف» رئیس کمیته اجرایی روسیان گفتاری به زبان روسی رانده از بیدادگری دولت خودکامه تزاری روس در ایران نکوهش‌ها کرد و از زبان خود و یارانش از ایرانیان آمرزش خواست^(۲).

اما چگونگی اقدامات بدینگونه بود که حزب مساوات که نام اصلی آن «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» بود در سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو مرکز اران تأسیس یافت و هدف‌ش ایجاد کشور اسلامی بزرگی تحت رهبری ترکان

(۱) آذربایجان و ادبیاتی شماره ۴۰ صفحات ۴۴ و ۴۵

(۲) تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان صفحات ۶۸۱ و ۶۸۲

آسیای صغیر (دولت عثمانی یا ترکیه کنونی) بود.

این حزب که از سیاست «پان تورکیسم» پیروی می‌کرد طرفدار وحدت همهٔ ترک زیانان جهان در قالب ملت واحدی بود ولی در ماه ژوئن ۱۹۱۷ میلادی به حزب «فدرالیسم ترک» پیوست و از این پس حزب «فدرالیسم مساوات ترک» نام گرفت.

«در ماه ژوئن سال ۱۹۱۸ میلادی سران حزب مساوات در این بخش کوچک از سرزمین قفقاز دولتی پدید آوردهند و نام آن دولت را جمهوری آذربایجان گذاردهند و در همین ماه ژوئن ۱۹۱۸ میلادی نیز عثمانی‌ها دوباره به اشغال آذربایجان ایران که از جانب آن‌ها آذربایجان جنوبی نامگذاری شده بود پرداختند.

حدود دو سال بعد در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ دوباره باکو توسط روس‌های بلشویک تسخیر شد و روز بعد دولت حزب مساوات منقرض و بلشویک‌های روسی تمام قفقاز را ضمیمه خاک روسیه جدیدالتأسیس کردند و آنگاه پس از چندی دولت مساواتیان در باکو به نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نامیده شد...»^(۱).

بدین ترتیب جمهوری آذربایجان که تا این زمان یک نام جغرافیایی تازه در قفقاز شده بود نام یک دولت با دو میلیون سکنه ترک، تاتار و مسلمان شد و بی‌درنگ هم مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفت.»^(۲) حال آنکه بنا به نوشتۀ «المعجم‌البلدان» آذربایجان ایران در نهصد سال پیش از این تاریخ دو میلیون نفر جمعیت آن هم از تبار ایرانی داشته است.

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۲۵

(۲) توفان آراز - آذربایجان و ملت آن صفحه ۱۱۰

در اینجا بهتر است اشاره‌ای هم به بشویک‌های روسی شود که با خشونت زایدالوصفی «جمهوری آذربایجان شوروی» را پایه‌ریزی کردند.

پس از کودتای اکتبر ۱۹۱۷ میلادی که لنین بدان نام انقلاب داد و وحشت را بر سراسر خاک روسیه حاکم ساخت^(۱) اندیشمندان از هر سو به اعتراض برخاستند. «ماکسیم گورکی» در روزنامه «نوائیاژیرن» نوشت «آدم‌هایی که نمی‌توانند حماقت‌های خود را مهار کنند یکدیگر را می‌درند...».

«باکلاتوف» طی یک جمله حسرت‌باری گفت «شاید سرانجام به دورانی برسیم که در آن خشونت میان مردم جای خود را به اندکی عطوفت و رحم و شفقت بدهد.».

«رنه سدی‌بو» R.SEDILLOT فرانسوی که «از عطش ویرانگری انقلاب در خشم شده بود می‌خواست که مورخان علاقمند به عقل و منطق میان جنبه‌های سودبخش و زیانبار انقلاب فرق بگذارند...».

حتی خانم «لونا چارسکی» وزیر آموزش و پرورش روسیه «حق حق» کنان به جلسه رفت و فریاد زد «نمی‌توان زیر یوغ اندیشه‌هایی کار کرد که به حد دیوانگی رسیده است».

اماً لنین که مظهر خشونت و بدزیانی بود و ابدآ به منطق و استدلال توجه نداشت گفت «اگر ما توانیم مخالفان خود را بکشیم پس چه انقلابی کرده‌ایم؟». در بیرون از مرزهای روسیه شوروی - رسولزاده گفت «روسیه شوروی در پنهان جهانی روش خاصی در پیش گرفته است از یک سو با حکومت‌های غربی مماثلات می‌کند و از سوی دیگر به آشوب و توطئه‌های سیاسی دست می‌زند.

(۱) نگاه کنید به کتاب «ده روزی که دنیا را لرزاند» نوشته «جان رید» دولت لنین

حکومت شوروی همه جا در حال تحریک انقلاب و ایجاد اختلاف است و در این مورد تحریکات بلشویک‌ها جنبه تدافعی دارد^(۱).

البته همانگونه که دیده شد سیاست پشت پرده روسیه تزاری و سپس روسیه شوروی از آغاز روشن بود و روس‌ها نه دلشان به حال «پان تورکیسم» لک زده بود و نه به فکر احیای «پان تورانیسم» بودند قصد آن‌ها این بود که با تکه و پاره کردن ایران در سرزمین‌های شرق و غرب دریای مازندران به آب‌های گرم خلیج فارس دست یابند. و انگهی چون «در سال ۱۸۷۰ میلادی استخراج نفت در باکو آغاز شده بود این منطقه به یکی از مهمترین تولیدکننده نفت روسیه شوروی تبدیل گردید.^(۲) و اجرای سیاست امپریالیستی روسیه شوروی در آنجا شکل کاملتری به خود گرفت.

«بارتولد» BARTOLD می‌نویسد «نام و عنوان آذربایجان شوروی پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی به کار گرفته شده است... حال آنکه «بارتولد» خود سیاستمدار بود و مدتی از عمرش را در وزارت امور خارجه روسیه شوروی و خدمت در کارهای سیاسی گذرانده بود...»^(۳).

با این حال «بارتولد» در جای دیگر پرده از این راز برداشته و درباره علت گذاردن نام آذربایجان بر گوشه‌ای از سرزمین قفقاز گفته است که «نام جمهوری آذربایجان برای سرزمین اران از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری نام جمهوری آذربایجان بر سرزمین اران، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان شوروی یکی می‌شوند...»

(۱) فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران صفحه ۲۶۸

(۲) اسنون اولوف لورو - آذربایجان صفحه ۷

(۳) آذربایجان و اران صفحه ۱۶۲

«بارتولد» اعتقاد داشت که نام جمهوری آذربایجان برای سرزمین اران عنوان نادرستی است و می‌گفت: هرگاه لازم باشد نامی را برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان شوروی را شامل شود در آن صورت می‌توان نام اران را برگزید...»^(۱). در این زمینه سرانجام می‌رسیم به این گفته « توفان آراز » که « سال ۱۸۲۸ میلادی نقطه عطفی در تاریخ آذربایجان است. در این سال آذربایجان به مثابه یک واحد جغرافیایی در آسیای غربی از هم فرو می‌پاشد و رود ارس آن را به دو بخش شمالی و جنوبی جدا می‌سازد... از این تاریخ به بعد سرنوشت دو آذربایجان در دو مسیر جداگانه می‌افتد... تکامل آذربایجان شمالی (اران) منوط به تکامل عمومی جامعه روسیه شوروی می‌شود و اقتصادش به صورت زائده‌ای از اقتصاد روسیه شوروی رشد می‌یابد و تکامل آذربایجان جنوبی مانند همیشه تابع تکامل عمومی جامعه ایران شده در درون ساختار اقتصادی ایران باقی می‌ماند...»^(۲).

(۱) آذربایجان و اران صفحات ۱۶۲ و ۱۶۳

(۲) آذربایجان و ملت آن صفحه ۱۰۲

۶- زبان‌های باستانی ایران و آذربایجان

سید‌حسن تقی‌زاده در صفحه الف دیوان حکیم قطران تبریزی می‌نویسد «تحقیق در تاریخ و زبان یا زبان‌های کشور ایران یکی از ارکان خدمت به علم و ادب و وسیله روشن ساختن مبانی قومیت است زیرا قوام کامل ملیت ایران و تقویت روح علاقمندی به وطن جز با آشنا ساختن مردم به تاریخ و زبانشان... و بحث در زوایای تاریخ ملی که زبان رکن مهم آن است امکان‌پذیر نیست...».

ما در راه تقویت ملیت و قومیت و آشنا نمودن نسل حال و آینده تیره‌های بزرگ ایرانی اکنون برآئیم که به این رکن مهم بپردازیم همچنانکه نخبگان نسل‌های گذشته هم به درستی و شکوفایی چنین کرده‌اند و در این راه گام برداشته‌اند.

برای نمونه «اسمعیل یسار نسائی» که از دانشمندان ایران بود و در سال ۱۰۱ هجری قمری وفات یافت از بزرگواری‌های نیاکان خود به درستی یاد می‌کرد و زبان فارسی را بر زبان تازی برتری می‌داد...^(۱) - حکیم ابوالقاسم فردوسی و پاره‌ای دیگر نیز چنین می‌کردند که در اینجا ما نخست به نظریات برخی از نامداران در زمینه زبان فارسی می‌پردازیم.

پژوهشگران باستان اتفاق نظر دارند که زبان تیره‌های آریایی همگون یا نزدیک به هم بوده است و گفته‌اند که «ماد»‌ها در آذربایجان به زبان مادی که از ریشه آریائی است سخن می‌گفته‌اند.

در ایران باستان به وجود دو زبان خویشاوند که دارای خط بوده‌اند می‌توان اشاره کرد یکی سنگ نیشته‌های میخی پادشاهان هخامنشی که زبان پارسی

(۱) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۴۰۸

باستان نامیده شده است و دیگری زبان اوستا AVESTA یا کتاب مقدس دین زرتشت که تاریخ زندگی او کاملاً روشن نیست.

۱- گفته‌یم که «زبان مادها زبان رایج در شمال غربی ایران بوده که پس از استقرار در آنجا و همزیستی با بومیان آن سرزمین گسترش یافته است. پس از آن زبان پهلوی «پرهو - پلهو» زبان دوره اشکانیان و ساسانیان بوده است... زبان ویژه «آنورپاتکان» که با تکامل به حیات خود در آذربایجان ادامه داده جزء زبان‌های ایرانی گروه شمالی است...»^(۱).

۲- «استرابون» STRABON یونانی ۶۳ سال پیش از میلاد مسیح پس از سفر به ایران گفته است که مادها و پارس‌ها زبان یکدیگر را می‌فهمیده‌اند...» و افزوده است که «من همه جای ایران را از غرب تا شرق زیر پا نهادم و دیدم که در سرزمین‌های ایران تقریباً همه مردم به یک زبان سخن می‌گوینند. «استрабون» در اشاره به زبان مادها و زبان «باکتریان» هر دو را یکی از شاخه‌های زبان «دری» در خاور و باخترا ایران شمرده است...».

۳- «دارمستتر DARMESTETER ایران‌شناس فرانسوی ۱۸۹۴-۱۸۴۹ میلادی» گفته است که کتاب دینی زرتشت به زبان مادها نوشته شده است و زبان گُردی نیز مشتق از زبان مادها می‌باشد.

۴- «نولدکه» NOLDEKE در سال ۱۸۳۶ میلادی نوشته است «اگر کتبیه‌ای از پادشاهان ماد به دست آید از حیث خط و زبان مانند کتبیه‌های پارس خواهد بود».

اتفاقاً «چند سال پیش در بغاز آسیای صغیر نزدیکی آنکارا یک لوحه سنگی کشف شد که به خط میخی و دارای کتبیه‌ای بود که تعلق به قومی آریائی نژاد

داشت که حدود یک‌هزار و چهارصد سال پیش از میلاد در آن ناحیه می‌زیسته‌اند...»^(۱).

۵- «مارگوارت» MARGUVART ایران‌شناس آلمانی می‌نویسد «زبان حقیقی پهلوی یا زبان اشکانی همان زبان آذربایجان بوده است...».

۶- پرسور «آرتور کریستن سن» ARTUR. CHRISTEN SEN دانمارکی گفته است که «زبان پهلوی زبان مردم آذربایجان بوده است».

۷- از اواسط دوران مغول تنها سفرنامه «مارکوپولو» MARKOPOLO ایتالیایی در دست است که در سال ۶۹۳ هجری قمری، ۱۱۹۳ میلادی به تبریز آمده است و چون از مردم آنجا سخن می‌گوید نامی از زبان ترکی در آذربایجان نمی‌برد».

۸- عبدالله بن مقفع

الف - پهلوی را زبان مردم آذربایجان، اصفهان، ری، همدان و نهاوند.

ب - دَری را زبان درباریان و زبان مردم خراسان و بلخ و مشرق ایران.

ج - فارسی را زبان مؤبدان و دانشمندان و زبان مردم فارس.

س - خوزی را زبان خلوت و عشرت شاهان و بزرگان.

ص - سریانی را زبان مردم عراق دانسته است.

۹- یعقوبی در حدود قرن سوم هجری قمری در کتاب «البلدان» زبان مردم آذربایجان را پهلوی آذری نامیده و مردم آذربایجان را ایرانی خوانده است.

۱۰- ابو عبدالله محمدبن احمد خوارزمی در سده چهارم هجری قمری می‌گوید «فهلویه» (پهلوی) یکی از زبان‌های ایرانی است^(۲).

(۱) علی اصغر حکمت - تاریخ ادیان صفحه ۱۵۰

(۲) پاره‌ای از حکمای قدیم ایران ماتنده شیخ شهاب‌الدین سهروردی را از گروه «پهلویان» نامیده‌اند.

۱۱- استخری: زبان مردم آذربایجان و ارمنستان و آران را پارسی و تازی نوشته است.

۱۲- ابن حوقل در نیمه یکم سده چهارم هجری قمری در کتاب «المسالک و الممالک» می‌نویسد «زبان مردم آذربایجان و زبان بخشی از مردم ارمنستان، فارسی و عربی است لیکن کمتر کسی به عربی سخن می‌گوید.

۱۳- مسعودی مورخ معروف متوفی سال ۳۴۶ هجری قمری در کتاب «التنبیه الاشراف» ضمن بررسی احوال ملل می‌نویسد «استان‌های آذربایجان، ارمنستان، اهواز، آران، خراسان، خوزستان، ری، سجستان، سیستان^(۱)، طبرستان، فارس، کرمان، نیشابور و دیگر جاهای یک کشور بوده‌اند و یک پادشاه داشته‌اند و زیانشان هم یکی بوده است. اگر چه به نیم زبان‌های دیگری مانند آذربایجانی و پهلوی سخن می‌گفته‌اند و اندک تفاوتی در لغات داشته‌اند.

۱۴- دانشمند بزرگ ابوعبدالله بشاری مقدسی در جلد دوم کتاب تاریخی و جغرافیایی خود در سده چهارم هجری قمری کشور ایران را هشت بخش کرده و می‌نویسد «زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است جز اینکه زبان برخی از آن‌ها دری و برخی باز بسته (پیچیده - ناروشن) است و همگی را فارسی می‌نامند...». وی درباره آذربایجان می‌آورد که زیانشان خوب نیست ولی فارسیشان را می‌توان فهمید... و در پاره‌ای از حرف‌ها به زبان خراسانی مانند است...»^(۲).

لازم به یادآوری است که «به زبان فارسی دری که به تدریج زبان فارسی گفته شد و زبان متداول پس از اسلام گردید کمی جلوتر از آغاز سده نهم میلادی،

(۱) احمد کسری سیستان را نام تکامل یافته سجستان و سکستان می‌داند و «تلدکه» پژوهشگر آلمانی سیستان را زابستان و زرنگ می‌خواند.

(۲) احسن التقاسیم صفحات ۲۵۹ و ۳۷۴

سوم هجری قمری شعر گفته‌اند و ترجمه آثار تاریخی و جغرافیایی ملل دیگر به زبان دَری از نیمه سده دهم میلادی شروع شده است».

۱۵- «یاقوت حموی» جغرافیادان و داشمند سده هفتم هجری قمری در کتاب «معجم البلدان» درباره گویش آذربایجانی‌ها می‌نویسد «نیم زبانی دارند که آذربایجانی نامیده می‌شود».

۱۶- ابن التدیم در کتاب «الفهرست» «زبان مردم ایران را به پنج گویش بخش کرده است. پهلوی، دَری، فارسی، سُریانی، خوزی... و زبان پهلوی را زبان مردم آذربایجان، اصفهان، ری، نهاوند و همدان دانسته است».

۱۷- حمدالله مستوفی که در سده هفتم و هشتم هجری قمری می‌زیسته است در «نژهت القلوب» تألیف سال ۷۴۰ هجری قمری می‌نویسد «میان زبان آذربای و زبان کردی شباهت‌هایی وجود دارد»^(۱) و ضمن اشاره به مردم مرااغه می‌آورد که «مردم مرااغه سفید چهره، ترک وش، و بیشتر بر مذهب حنفی می‌باشند و زبانشان پهلوی معرب یا مغیر (دگرگون شده) است و زبان مردم زنگان (زنگان) پهلوی است».

بنابراین وی وجود زبان پهلوی را در آذربایجان در نیمه سده هشتم هجری قمری تأیید می‌کند...».

۱۸- ابن عبدالله معروف به ابن خردزاد متوفی سال ۳۰۰ هجری قمری می‌نویسد «مردم جبال، ری، آذربایجان، همدان و طبرستان، حلوان، دماوند، قومس و... ایرانی و فارسی زبان هستند.

(۱) الف - پیوند زبان و فرهنگ کُردی و فارسی به اندازه‌ای زیاد و استوار است که اگر واژه‌های فارسی را از زبان و فرهنگ کُردی بیرون بیاوریم دیگر چیزی به جای نمی‌ماند... به ویژه زبان و فرهنگ کُردی شهرنشین رنگ و بوی فارسی کثونی دارد - صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰ کُردشناسی، اورنگ.

ب - بر علمای زبان‌شناسی مسلم شده است که زبان کُردها از زبان ایرانی منشعب شده است - صفحه ۱۳۴ کُرد و پیوندگی زیادی و تاریخی، رشید یاسمی

- ۱۹- ابن بیاز در «صفوت الصفا» در اواسط سده هشتم هجری قمری زبان آذری را زبان پهلوی دانسته است.
- ۲۰- شمس الدین محمد بن قیس رازی در آغاز سده هفتم هجری قمری در کتاب خود «المعجم فی معاثیر» می‌نویسد که «أهل همدان و زنگان به فهلوی (پهلوی) سخن می‌گویند...».
- ۲۱- در کتاب «صورت الارض» ضمن گفتگو از «ارمنیه» و اران و آذربایجان آمده است که زبان عمومی مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان فارسی است و زبان عربی نیز در میان آن‌ها به کار می‌رود.
- ۲۲- در کتاب زندگی شاه اسماعیل صفوی صفحه ۵۰ آمده است که «زبان آذری، زبان مادری مردم آذربایجان بوده است. لهجه آذری مابین لهجه‌های کردی و تالشی یا مازندرانی و یا شبیه به هر سه زبان می‌باشد...».
- ۲۳- «نویسندهان و پژوهشگران نخستین سده‌های پس از اسلام نیز زبان مردم آذربایجان را گاهی پهلوی آذری و گاهی آذری نامیده‌اند...».^(۱)
- ۲۴- احمد کسروری در زمینه گویش زبان آذربایجان می‌نویسد نمونه بسیار نیکی از آغاز تاریخ آنجا در دست است و آن «اوستا» کتاب زرتشت پیامبر می‌باشد زیرا زرتشت چنانکه نوشت‌هند برخاسته از آذربایجان بوده است... و می‌توان زبان «اوستا» را نخستین نمونه از گویش زبان آذربایجان پنداشت...».^(۲). وی درباره گویش‌های ایرانی اشاره پر معنایی دارد و می‌گوید: چنین انگارید که شما چند ظرف را پر از آب می‌سازید و سپس به هر کدام چیز دیگری می‌آمیزید. به یکی گلاب، به دیگری زعفران، به سوّمی عرق بیدمشک و

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۱۲۸

(۲) اوستا قدیمی ترین اثر مكتوب ایران می‌باشد.

همچنان... این‌ها از یک سو جنسشان یکی است و از یک سویی جدایی در میانشان هست... نیم زبان‌ها (و گویش‌ها) نیز همین حال را دارند و از چنین راهی پدید آمده‌اند و همه آن‌ها زبان ایران به شمار می‌روند... بنابراین زبان مادان و پارسان یکی بوده است همچنین زبان اشکانیان و ساسانیان که ما آن را پهلوی می‌خوانیم از این‌روست...»^(۱).

«تردید نیست که تأثیر زبان‌ها در یکدیگر امری طبیعی و عادی است هیچ زبانی نیست که از زبان دیگری کلمات یا تعبیری را به عاریت نگرفته باشد و به نوبه خود کلمات یا تعبیری را به همان زبان یا زبان دیگری نداده باشد چنانکه پاره‌ای از صاحب‌نظران گفته‌اند زبان خالص نیز مانند نژاد خالص است...».

در اینجا وقتی که سخن از زبان فارسی می‌رود مقصود زبان جامع و فرآگیری است که در سراسر تاریخ دور و دراز همچون پیوندی استوار تیره‌های گوناگون ایرانی را در سرزمین‌های گسترده و پهناور این مرز و بوم بهم پیوسته است...»^(۲). در روزگاران دور «زبان فارسی یکی از شایع‌ترین زبان‌های آسیا و حتی در بخش کوچکی از اروپا مانند یوگوسلاوی (صریستان) بوده است... «ابن بطوطه» جهانگرد عرب شنیده بود که اشعار سعدی را چینی‌ها می‌خوانند... بعداً هم زبان فارسی زبان رسمی دربار پادشاهان مغول شده بود...».

«سر. پرسی سایکس» SIR. PERCY CYXES می‌نویسد «من در استانبول و ترکستان و حتی پامیر و تبت که دور دست واقع شده است دیده‌ام که زبان فارسی را به خوبی می‌فهمند و مسلمانان هند و افغان آن را در مدارس خود تدریس

(۱) آذربایجان باستانی آذربایجان صفحات ۱۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳ و ۴۴

(۲) تاریخ و فرهنگ ایران جلد چهارم صفحات ۱۲۱ و ۲۴۵

می‌کنند و سرانجام نفوذ و گسترش زبان فارسی در خاور نزدیک و خاورمیانه بیش از نفوذ و گسترش زبان فرانسه در اروپاست...»^(۱).

باید بدین نکته توجه داشت که نخست تازیان بودند که بنابر خوی و خصلت خود برای از بین بردن زبان فارسی و نیز گویش آذربایجانی به تلاش برخاستند و از اینروی زبان تازی به مدت دویست سال زبان رسمی و کتابت شد... تا آنجاکه در دوره طاهریان در خراسان و ماوراءالنهر که برخورد ناخواشایندی با ادبیات و مکتبیات فارسی می‌شد و کتاب‌های فارسی را به نام کتاب‌های مسجوسان و زندقه می‌سوزانندند کسانی برای خوشایند خلفای تازی ریشه و بن آنچه را که در علم و ادب ایران بوده است بر می‌داشته‌اند و در چارچوب زبان تازی می‌ریخته‌اند و رنگ اسلامی و انگ سامی به آن‌ها می‌زده‌اند تا وانمود شود که همه آن گفته‌ها و نوشته‌ها از اندیشه و احساس و ابتکار تازیان است....

« توفان آراز می‌نویسد « به دنبال استیلای تازیان بر آذربایجان آثار تمدن فراوانی نابود شد و زبان تازی با زور و قهر جانشین زبان پهلوی گردید و این رویداد سرانجام در کنار پیش‌آمدهای دیگری الفبای کهن آذربایجان را از بین برد...»^(۲).

در تأیید نظریات « توفان آراز » دلایل و مدارک زیادی در دست است ولی بیگانگان به جز آذربایجان در برگرداندن زبان فارسی در دیگر سرزمین‌های ایران کامیاب نشدند و در آذربایجان هم ریشه‌های زبان فارسی در اذهان عمومی باقی ماند و « آذربایجانیان زبان و نژاد خود را از دست ندادند و کم کم تازیان با آنان درآمیختند و نابود شدند...»^(۳).

(۱) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۴۹۷

(۲) آذربایجان جنوبی و ملت آن صفحات ۲ و ۳

(۳) آذربایجان باستانی آذربایجان صفحه ۱۸

بنا به گفته شیخ ابراهیم «المتذر» «زبان عربی که پاره‌ای آن را علت العلل و درد بی‌درمان عقب‌اقتادگی ما ایرانیان می‌دانند... و شماری آن را زبان فصیح می‌خوانند... به اندازه‌ای از لحاظ الفاظ و مرادفات و تعابیر اصول و فروع با دشواری دست به گریبان و در مصاف با زبان‌های دیگر ناتوان است... که حتی متعلم‌ماندها سال صرف آموزش آن می‌کنند...».

دکتر طه حسین می‌گوید: من تنها اصلاح صرف و نحو و علوم بلاغت را برای زبان عربی کافی نمی‌دانم بلکه در زبان عربی اصلاحی ریشه‌دارتر از این‌ها را خواهانم...^(۱) که رفتار خردورزان تازی نیز این نظریات را تأیید می‌نماید.

در تاریخ بلعمی آمده است که «محمد بن البیعت» از رجال دوره عباسیان که حکومت مرااغه را در زمان معتصم و پسرش متوكل «۲۱۸ تا ۲۳۲» - «۲۴۷ هجری قمری به عهده داشت مردمی شجاع و ادیب بود. آثار منظوم فارسی وی زبانزد مردم بود و جماعتی از بزرگان مرااغه اشعار او را می‌خوانندند». از اینجا پیداست که حاکم عرب در آذربایجانی که مردمانش به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند زبان فارسی یاد گرفته و به فارسی شعر گفته است که مردم مرااغه هم آن اشعار را می‌خوانده‌اند.

بنابراین باید از وود همانگونه که در پیش هم گفته شد زبان فارسی دری زبانی است که سال‌ها پس از استیلای تازیان بر ایران رشد و نموده و تکامل یافته و با شکوفایی و شیرینی خود در برابر زبان تازی و سپس در برابر زبان ترکی از نظر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زندگی پریار خود را پیموده است... و اینک یکی از زبان‌های زنده دنیا بشمار می‌رود در حالی که زبان‌های همدوره‌اش در مصر، عراق، ترکیه، بالکان و جاهای دیگر از میان رفته‌اند.

(۱) تاریخ و فرهنگ ایران صفحات ۷۱ و ۷۲

ولی حقیقت این است که ماندگاری زبان تازی هم تا اندازه‌ای مرهون ایرانیان است که آن را جلوه و شکوه داده‌اند. یعنی دانشمندان ایرانی کتاب‌هایی درباره زبان تازی و صرف و نحو آن که حتی تازیان از نوشتن آن عاجز بوده‌اند به رشته تحریر درآورده‌اند...».

«در چند قرن استیلای تازیان بر ایران دستور زبان عرب را به نام «الكتاب» یک ایرانی نامدار به نام «عمربن عثمان ابن... ابوالحسن سیبویه اهل فارس ۱۴۸-۱۸۰ هجری قمری» نوشته است.

به گفته ابن ندیم در کتاب الفهرست، تحریر «الكتاب» در صرف و نحو برای عرب زیان‌ها به گونه‌ای بوده است که «علمای سلف و خلف از تأليف مانند آن به عجز درآمدند» آن هم به گونه‌ای که «مازنی» گفته بود «پس از الكتاب در نحو كتاب دیگری در این زمینه نوشتن شرم آور است...»^(۱).

در آن هنگامه زور و قلدري «زبان تازی زبان حکومتی شده و دانشمندان ایرانی ناچار به نگارش زبان تازی شده بودند ولی کم کم زبان فارسي ڈري در زمینه ادبی، سیاسی و اجتماعی گسترش یافت و با آنکه در راه دگرگونی و تکامل از زبان پهلوی بود، زبان تازی را پس زد و پژوهشگران و نویسندهان و شاعران ایرانی در بسیاری از موارد استناد و مدارک رسمی آن زمان را به زبان فارسي نوشتن.

دانشمندانی هم که پس از رویدادهای هولناک پشت سرهم مانند حادثه خونبار مغول جان سالم بدر برده بودند در گوشه و کنار این سرزمین پهناور از بلخ گرفته تا شیراز و گنجه با تربیت نسل آینده برای نخستین بار در تاریخ، هویت

مفاخر ملّی و جوهر ملیّت‌خواهی ما را به جهانیان شناسانیدن و تأثیفات و آثار بر جسته خود را به یادگار گذاشتند که بعدها مورد استفاده عمیق اروپای وسطی قرار گرفت...».

بعدها تأثیر اینگونه کوشش‌ها به آنجا کشید که شیخ محمد عبده دانشمند مصری نوشت «زبان فارسی در شرق مانند زبان فرانسه در غرب می‌باشد^(۱) و این گفته ارزش نظر حکیم ناصرخسرو شاعر آزاده ایرانی را نمایان می‌سازد که سروده است:

«من آنم که در پای غوکان نریزم مر این قیمتی دُر لفظ دری را»
در این زمینه خاص «سر. پرسی سایکس» می‌نویسد «زبان پارسی با کمال شگفتی در طول مدت هزاران سال خیلی کم در معرض تغییر و تحول واقع شده است... چون آنچه را که از ادبیات پارسی در دست است قبلًاً مسیر تکامل خود را پیموده و به مرتبه کمال رسیده است...».

«ادوارد براون» EDWARD. BROWN نیز وقتی با دانشمندانی برخورد می‌کرده است که می‌توانسته‌اند به زبان فارسی سخن گویند هر زبان دیگری را کنار می‌گذاشته و می‌گفته است که «باید فارسی حرف زد چرا که وقتی انسان فارسی حرف می‌زند احساس می‌کند زیانش انسانی ترست...».

ما در اینجا به نظریات دو تن از پژوهشگران معاصر ایران که درباره چگونگی گویش‌های زبان شرق و غرب ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر از یک سو و آذربایجان از سوی دیگر ابراز شده است اشاره می‌کنیم.

سید حسن تقی‌زاده می‌نویسد «زبان آذربایجانی که بعدها تنها زبان رسمی و مستعمل کتابت کل در ایران گردید رونق گرفت و زبان فارسی دوره اسلامی شد... البته گویندگانی در تبریز، گنجه، شروان، همدان و قزوین بودند که زبان مادری و محاوره آنان اقسام دیگر زبان فارسی که در واقع همان زبان محلی باشد، بود...»^(۱)

عنایت الله رضا نیز می‌نویسد «آنچه از بررسی‌های تاریخی و زبانی به دست می‌آید این است که آذربایجان در غرب ایران مرکز اصلی و نخستین زبان پهلوی و فارسی نوین و تحولات این دو زبان بوده است و اثرات آن در نیم زبان آذربایجانی و گویش‌های محلی و حتی زبان ترکی کنونی باقی مانده است...»^(۲).

بنابراین آشکار می‌شود که از عهد باستان تا سده‌های هشتم و نهم و حتی دهم هجری قمری (اوایل سلسله صفویه) زبان ترکی در آذربایجان رایج نبوده است و پیدایش زبان ترکی مانند پیدایش زبان تازی که در سده‌های نخستین اسلام گسترش یافت و با استقبال منفی مردم ایران رو برو شد در اثر استیلای بیگانگانی چون روس و عثمانی صورت گرفته است.

در حقیقت «در این دوران‌ها نشانی از زبان ترکی در آذربایجان... پدیدار نبوده و حتی ترکان و مغولان زبان یکدیگر را نمی‌فهمیده‌اند و زبان ترکی که از زمان سلجوقیان به بعد به آذربایجان راه یافته بود»^(۲) هنوز در مرحله ابتدایی بوده است. زبان فارسی تا پایان قرن نوزدهم میلادی در قفقاز زبان کتابت و آموزش و تألیف بود... و در مناطقی بدون استثناء در مدرسه‌ها تدریس می‌شده است. فقط بر اثر اقدامات تند و پی‌گیر روسیه تزاری و به دنبال آن (عثمانی‌ها) در برانداختن

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۴۶

(۲) زبان فارسی در آذربایجان صفحات ۳۰ و ۵۳-۳۸

زبان فارسی در آن سرزمین‌ها بوده که در آغاز قرن بیستم میلادی زبان ترکی زبان کتابت و تألیف گردیده و روزنامه‌ها به زبان ترکی منتشر شده‌اند... .

به طور کلی دولت‌هایی که بخش‌هایی از کشور ما را با جنگ و حیله‌های سیاسی تصریف کرده بودند برای اینکه پیوستگی فرهنگی میان ایران و بخش‌های بریده شده از ایران از میان برود با زبان فارسی به ستیزی و قوه برخاسته‌اند و زبان‌های محلی مانند ترکی «یافشی» و «ازبکی» را در شمال و «پشتو» را در جنوب شرقی ایران تقویت کرده‌اند تا دوگانگی زبان سدی در برابر تمایلات مردم ایران برای باز یافتن سرزمین‌های ایران شود.

«پس از مشروطه هم پاره‌ای هوس کردند روزنامه‌هایی به زبان ترکی در آذربایجان بنویسند و بر آن شدند که در دبستان‌ها نیز دو، سه سالی آموزش به زبان ترکی باشد ولی هیچ یک از این نظریه‌ها پیش نرفت و مردم آذربایجان دست از فارسی نکشیدند و کوشش‌هایی هم که در همان هنگام حاکمان عثمانی و قفقازی در کشیدن مردم به سوی خود می‌نمودند اثری نبخشید...»^(۱).

«در آغاز جنبش مشروطه نیز حرکتی در زمینه احیای زبان فارسی در آذربایجان شروع شد و شماری در این راه کوشیدند... به ویژه پس از آغاز مشروطه و پیدایش شور میهن‌خواهی در ایران و بنیاد یافتن روزنامه‌ها و دبستان‌ها به زبان فارسی که ترکی را پس می‌زد و از میدان بدر می‌برد خود آذربایجانی‌ها پیشگام شدند چون در آغاز جنبش مشروطه یکی از آرزوهای مردم آذربایجان برگردانیدن زبان فارسی به آنجا بود و همیشه هم در برابر نگارش روزنامه‌های استانبول و باکو روی سردی نشان می‌داده‌اند...»^(۲).

(۱) زبان فارسی در آذربایجان صفحات ۳۰ و ۳۸-۳۴

(۲) کتاب کاروند صفحه ۳۳۵

نکته پایانی در این بخش این است که اولاً در پنجاه، شصت سال پیش پاره از مردم به پیروی از سیاستمداران سرد و گرم چشیده و واقعه دیده بر این باور بودند که اصطلاح «ترک و پارس» را انگلیس‌ها در ایران باب کرده‌اند و از این راه دوگانگی در میان بخشی از ایرانیان انداخته‌اند و در جنوب ایران نیز مانند این اقدامات را انجام داده‌اند. ثانیاً پس از اسلام که زبان «دری» جانشین زبان پهلوی و زبان رسمی ایران شد ای کاش به همین نام «دری» باقی می‌ماند یا به آن زبان «پهلوی نوین» می‌گفتند تا بیان کلمه «فارس» اینقدر برای پاره‌ای از آذربایجانی‌ها حساسیّت و عقده ایجاد نکند.

نگارنده بر این باور است که یکی از علل مخالفت ترک زبانان ایرانی با زبان فارسی ایجاد همین حساسیّت در آنان می‌باشد که ایرانی را به این شدت گرفتار دوگانگی در زبان و گویش کرده است.

تردید نیست که اگر اصطلاح زبان «دری» که اکنون در سراسر ایران رسمیّت دارد به همین نام باقی می‌ماند و گویش یا لهجه‌های «پارسی، پارتی، مادی» را از شاخه‌های آن می‌شمردند داعیه‌داران ترک در محدوده درون و بیرون آذربایجان کمتر به مخالفت بر می‌خاستند زیرا آنان در گذشته در برابر زبان تازیان این حساسیّت و روح تعصّب را ابراز نمی‌نمودند.

دیگر بار نیز می‌گوییم که از گفتار و نوشтар تلخ ترک زبانان چنین برمی‌آید که آن‌ها به ریشه زبان وارداتی خود کاری ندارند و تنها به ابراز کلمه «فارسی» کار دارند.

به یک نکته دیگر در این زمینه اشاره می‌شود.

در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه به واسطه نفوذ عباس‌میرزا، نایب‌السلطنه که مردی بود با افکار عالی و بلندنظر و وطن‌خواه و دارای صفات پسندیده «یک عده رجال آذربایجانی مصدر کار شدند... و در برابر این‌ها هم یک عده رجال

تهرانی درباری وجود داشتند که جداً مخالف رجال آذربایجانی بودند.
رفته رفته این مخالفت‌ها اهمیت پیدا کرد و دو دستگی میان آن‌ها به وجود
آمد و در نتیجه همین دو دستگی بود که اختلافات ترک و فارس پیدا شد...» حال
آنکه ربطی به سرزمین فارس و مردم فارس نداشت.

در این مدت عمال دولت انگلیس سروکارشان با رجال درباری فارسی زبان
و مخالف رجال آذربایجانی بودند و خیلی هم سعی داشتند دولتی از فارسی
زبانان در جنوب ایران تشکیل بدهند تا بدین وسیله مقاصد آن‌ها بهتر به تیجه
برسد و ادعا می‌کردند که عنصر خالص ایرانی، فارسی‌زبان‌ها هستند...^(۱).
ولی رجال آذربایجانی همراه عباس‌میرزا در جنگ‌های یزد، کرمان و خراسان
فداکاری‌های زیادی کرده و جلو افتاده بودند... .

در زمان فتحعلی‌شاه امور دولتی در دست رجال فارسی زبان بود... اماً پس از
مرگ او رجال آذربایجانی همراه شاه جدید به تهران آمدند و از این پس به همه
جا حاکم ترک زبان مأمور گردیدند... .

از رجال فارسی زبان یکی الهیارخان آصف‌الدوله بود که باعث فتنه خراسان
شد و یکی هم میرزا آقاخان نوری که صدر اعظم ایران شد و به دستورهای دولت
انگلیس برای مقاصد و منافع مهم آن‌ها می‌کوشید...^(۲).

«کلتل استوارت» نیز می‌نویسد «.. سکنه جنوبی ایران ترجیح می‌دهند که
حکمران آن‌ها عوض ترک قاجار یک نفر ایرانی باشد. شاه در میان حرم‌سرای
خود با اینکه زبان فارسی را خوب می‌داند به فارسی صحبت نمی‌کند زیر او
اجنبی است...».

(۱) سر. هنری والینسون - انگلیس و روس در شرق صفحات ۶۱ و ۶۲

(۲) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحات ۶۲۹ و ۶۳۰

۷- هجوم تازیان و نهضت‌های ملّی شمال غربی ایران

«ابن خلدون» می‌نویسد «گرایش عرب این است که رزق خود را در کشتار بجوید و آنچه را که در دسترس دیگر مردمان است برباید و اگر در این راه به قدرت و حاکمیتی دست یابد دیگر حد و حصری برای کشتار و غارتگری خود نمی‌شناسد...»^(۱).

«در سال‌های بیستم تا سی ام سده هفتم میلادی تازیان به سرزمین‌های ایران یورش آورده و به گرگان، مازندران، دیلمان و سپس به آذربایجان و ارمنستان و آلبانيا (اران) دست یافتند که در اینجا پیش از اشاره به چگونگی این حملات نگاهی به دو سند تاریخی از عمرین خطاب و یزدگرد سوم می‌اندازیم. در این دو سند که اصل آن‌ها در موزه لندن نگهداری می‌شود و کوتاه شده آن‌ها به دنبال می‌آید لحن نامه‌ها گویای طرز فکر این دو شخصیت تازی و پارسی است و هر دو نامه هم بخشی از حقیقت را به دنبال دارند ضمن اینکه در هر دو نامه از یک سو ناگاهی و از سوی دیگر خودخواهی زیاد دیده می‌شود...

۱- از عمرین خطاب خلیفه مسلمین به یزدگرد سوم شاهنشاه پارس

«من آینده خوبی برای تو و ملت تو نمی‌بینم مگر اینکه پیشنهاد مرا قبول کرده بیعت نمایی. زمانی سرزمین تو بر نیمی از جهان شناخته شده حکومت می‌کرد لیکن اکنون افول کرده است. ارتش تو در تمام جبهه‌ها شکست خورده و ملت تو محکوم به فناست.

من راهی برای نجات به تو پیشنهاد می‌کنم. شروع کن به عبادت خدای یگانه. تنها خدایی که خالت همه چیز در جهان است... آتش‌پرستی را

متوقف کن!!!... به ما بپیوند برای پیوستن به حقیقت...

الله، خدای حقیقی را پرستید... و اسلام را به عنوان راه رستگاری خود قبول کنید. با اجرای این، تو تنها راه بقای خود و صلح را برای پارسیان پیدا خواهی نمود... بیعت تنها راه می‌باشد. عمر بن خطاب خلیفه مسلمین.

۲- از یزدگرد سوم شاهنشاه پارس و آریایی‌ها... شاه غیر آریایی‌ها... شاه خیلی از نژادها و تازیان به عمر بن خطاب خلیفه مسلمین.

به نام اهورامزدا. آفریننده جان و خرد: تو در نامهات نوشته‌ای که می‌خواهی ما را به سوی خداوندت الله اکبر هدایت کنی بدون دانستن این حقیقت که ما که هستیم و چه چیز را پرستش می‌کنیم...

مردک: تو به من پیشنهاد می‌کنی که ایزد یگانه را پرستش نمایم بدون اینکه بدانی هزاران سال است که پارس‌ها ایزد یکتا را پرستش نموده و در روز پنج نوبت او را عبادت می‌نمایند و سال‌هاست که در این سرزمین این راه عادی ما بوده است؟.

زمانی که ما سنت میهمان‌نوازی... را در گیتی پایه گذاری کرده و پرچم «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» را برافراشتیم تو و نیاکانت بیابان‌گردی می‌کردید. سوسمار می‌خوردید... و دختران بی‌گناه خود را زنده به گور می‌نمودید... مردم تازی هیچگونه ارزشی برای مخلوقات خداوند قائل نیستند. شما فرزندان خدا و اسیران جنگی را گردن می‌زنید و به زنان تجاوز می‌کنید... به کاروان‌ها یورش می‌برید و قتل عام می‌کنید... ما تمام این اعمال اهربیمنی را که شما مرتکب می‌شوید محکوم می‌کنیم. چگونه شما می‌توانید به ما راه خدا را تعليم بدھید در حالی که اینگونه اعمال را مرتکب می‌شوید؟!.

تو به من می‌گویی پرستش آتش را متوقف کنم؟. ما پارس‌ها عشق آفریدگار و نیروی او را در روشنی آفتاب و گرمای آتش مشاهده می‌نماییم... روشنی ما را قادر می‌سازد تا نور حقیقت را مشاهده نموده و قلب‌هایمان را به آفریدگار نزدیک نماییم و به یکدیگر مهر بورزیم...

خداؤنده‌ما اهورامزداست و عجیب است که شما مردم تازه او را کشف کرده و الله اکبر نامگذاری نموده‌اید... اما ما با شما در یک رده نیستیم. ما به نوع بشر کمک می‌کنیم. ما عشق را در میان بشریت می‌گسترانیم... هزاران سال است که ما در حال گسترش فرهنگ خود و در راستای احترام به فرهنگ‌های دیگر گیتی هستیم در حالی که شما به نام الله سرزمین‌های دیگران را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهید. شما مردم را قتل عام می‌کنید... ترس و فقر می‌آورید و به نام الله، اهريمن می‌آفريند...

آیا اين الله است که به شما فرمان می‌دهد بکشید، غارت کنید، تخریب نمایید؟! آیا شما رهروان الله هستید؟!....

شما مردم بیابانی می‌خواهید به ما مردم شهرنشین درس عشق به خدا بدھید؟... ما هزاران سال فرهنگ در پشت سر داریم... به ما بگویید با این توحش و کشتار و قحط و قلا... چه چیزی به مسلمانان آموخته‌اید که... می‌خواهید آن را به دیگر ملل غیر مسلمان هم بیاموزید؟!... شما چه فرهنگی دارید که حالا می‌خواهید آن را به زور به دیگران تعلیم دهید....

من پیشنهاد می‌نمایم تو و دار و دسته راهزنـت... به بیابان‌های خود که در آن زندگی می‌کردید، برگردید... این جانوران قسی القلب را برای قتل عام مردم ما، دزدیدن فرزندان ما، تجاوز به زنان ما و فرستادن دخترانمان به مگه به عنوان اسیر آزاد مگذار و به آن‌ها اجازه نده تا به نام الله اکبر مرتکب اینگونه اعمال شوند....

آریایی‌ها بخشندۀ، میهمان‌نواز و مردمی نجیب بوده و به هر جایی که رفته‌اند بذر دوستی نشانده‌اند. اعتقادات تو خیلی مهیب و رفتار است سیار وحشیانه است... یزدگرد سوم. شاهنشاه ساسانی.

مفاهیم مندرج در این دو نامه می‌رساند که تازیان به درستی کیش ایرانیان را نمی‌شناخته‌اند و در دروغ و اشاعه رفتار ناستوده بی‌پروا بوده‌اند و از این‌ها مهمتر برخلاف وصایای پیامبر اکرم رفتار می‌کرده‌اند. چنانکه «نعمان بن مقرن» در جنگ نهادوند در سال بیست و یکم هجری قمری خطاب به لشکریان خود می‌گوید: ای مسلمانان بر این قوم غلبه جویید که پرستش ماه و خورشید می‌کنند و از نبوت خسرو و جمشید می‌گویند و از مضافعه با مادر و خواهر و دختر خود نپرهیزنند...

و عثمان بن عفان که به ناحق بر منصب علی بن ابیطالب تکیه زده بود به هنگام تزلزل خلافت خویش بانک یرمی آورد که در قرآن، خداوند شما را به اطاعت «ولی امر» واداشته است. از خدا بترسید و بیرون فرمان خداوند کاری نکنید زیرا می‌دانید که بر جای محمد نشستن و موجبات خلافت را به کار بستن آسان نیست و خداوند امیران را بر خلق، سلطنت داده است...»^(۱).

چون ما در این رساله تنها قصد آن داریم که رویدادهای سرزمین آذربایجان را دنبال کنیم بنابراین به این مسئله اشاره می‌شود که پس از اینکه تازیان، گرگان و طبرستان را گرفتند «هنگامی که عمر بن خطاب از فتح آنجا آگاه شد «نعمیم بن مقرن» را نامه نوشت که اکنون آذربایجان را بباید گشود... آنگاه مقرن به سوی آذربایجان روان شد... و از آن سوی مردی از سپهسالاران عجم که اسفندیار

فرخزاد نام داشت لشکری ساخته و بر آن‌ها تاخت... از قضا اسفندیار اسیر شد...
سپس مردی از بزرگان که بهرام فرخزاد^(۱) نام داشت سپاهی بزرگ فراهم کرد و به
جنگ درآمد... سپهسالاران عرب رزم دادند و بهرام بگریخت و آذربایجان گردن
نهاد...»^(۲).

ولی این رویداد پایان تسلیم آذربایجانیان نبود و آن‌ها باز هم به دفاع از
سرزمین خود برخاستند - در زمان خلافت عثمان نیز «سلمان بن ریبعه آهنگ
ارمنستان کرد و به سوی بیلقان (واقع در اران) تاخت و بسیار بکشت و به سوی
شرونان رفت و آنگاه جنگ صعب شد و عثمان خلیفه سوم، «حیب بن مسلمه»
را به ارمنستان فرستاد... و او حصار آنجا را با قهر و غلبه بگشود و مردمان را به
تمامت بکشت و زنان و کودکان را اسیر گرفت و غنیمت فراوان به دست
آورد...»^(۳).

سرانجام تمامی این مناطق که «در سده سوم میلادی ساسانیان به دست
گرفته بودند و بخشی از امپراتوری ایران بود در سال‌های پایانی سده هفتم
میلادی به دست تازیان مسلمان افتاد...»^(۴).

«اسقف سبئوس» مورخ ارمنی این هجوم را وحشت‌بار و نفرت‌انگیز نامید و
نوشت: فرزندان اسمعیل شهر «کادین» را به محاصره درآوردند و طلا و نقره و
ثروت مردم را به غارت برداشتند و کلیساها را ویران کردند...»^(۵).

(۱) اسفندیار و بهرام برادران رستم فرخزاد بودند که در جنگ قادسیه کشته شد

(۲) ناسخ التواریخ جلد چهارم صفحه ۳۴۹

(۳) ناسخ التواریخ جلد چهارم صفحات ۳۹۲ و ۳۹۳

(۴) جمهوری آذربایجان صفحه ۱۰۱

(۵) آذربایجان و اران صفحه ۱۰۴

«توفان آراز» هم می‌نویسد «هجوم تازیان به آذربایجان جنوبی با قتل و غارت بزرگی همراه بود. یک حاکم عرب در آن زمان گفته بود: تا آذربایجانی‌ها زنده هستند ما آن‌ها را غارت می‌کنیم و مالشان را می‌گیرم و پس از ما فرزندانمان آن‌ها را غارت می‌کنند و مالشان را می‌گیرند و بدینگونه بود که نیروهای وحشی عرب مقاومت فیزیکی مردم آذربایجان را درهم شکستند و آنجا را گرفتند...».^(۱). بورش‌های تازیان به آذربایجان و پیرامون آن علی دارد که اهم آن چنین است. «تازیان در زمان‌های باستان به کوچ و مهاجرت و پراکنده شدن در مرز و بوم دیگر ملت‌ها عادت کرده بودند. شب‌جزیره عربستان که یک بهر از سه بهر آن بیابان ریگزار است در خور هیچ‌گونه آبادی نیست و دو بهر دیگر به علت کم آبی و نبود باران‌های مرتب برای زندگی آدم بسی سخت و دشوار است و از خشکی و بی‌برکتی زمین بسیاری از مردم آنجا با خوردن ملخ و سوسمار و گاهی هم مار و کژدم زندگی می‌کرده‌اند...».^(۲).

از اینروی از آنجا که سرزمین آذربایجان و پیرامون آن در خرمی و سرسبزی شهره آفاق و یکی از دلکش‌ترین سرزمین‌های ایران بود. و همچنین آذربایجانیان نسبت به تازیان به شورش و کینه‌جویی برخاسته بودند هجوم تازیان برای تصریف این سرزمین بیشتر بوده است.

در آن زمان که گروه‌های انبوهی از تازیان در گوشه و کنار ایران جای گرفته بودند چون آذربایجان دارای چمن‌ها و چراگاه‌های پهناور بود و آب فراوان داشت آنجا را بیشتر پستنده و ساکن آن محدوده شده بودند. در نتیجه سر رشته کارها تا دویست، سیصد سال در دست تازیان بود.

(۱) آذربایجان جنوبی صفحه ۲

(۲) شهریاران گمنام صفحه ۱۳۶

«تازیان در آغاز شهرهای تبریز، اردبیل و بیلقان را گرفتند و آنگاه به سوی شمال راندند و آخرین تلاش پراکنده مردم در جهت مقاومت یا خیزش ضد تازی در تالش (کادوسیان) و قره‌داغ به خون کشیده شد... و کوچاندن تازیان به نقاط گوناگون شمالی سرزمین ایران نیز به دنبال استیلای جابرانه آن‌ها بر آذربایجان بود...».

ما در زمینه علاقه ملی و بیگانه‌ستیزی مردم در آذربایجان نشانه‌های فراوانی داریم که یادآور مبارزات میهنی دوران گذشته می‌باشد و وجود همین علاقه طبیعی است که لایه‌های فهمیده از مردم آران را به سوی آذربایجان می‌کشاند زیرا «پس از تسلط تازیان مردم خراسان و ماوراءالنهر حدود صد سال و مردم گیلان و طبرستان و آذربایجان نزدیک به دویست سال از هجوم تازیان بیگانه به خاک خود جلوگیری کردند»^(۱).

در این زمینه رابطه تنگاتنگ دیلمیان با آذربایجانیان نیز قابل بررسی است. البته دیلمیان در برابر تازیان به گونه انسانی‌تری عمل می‌کردند. بنا به مندرجات تاریخ، مذهب عمومی مردم دیلم که در میان کوههای صعب‌العبور گیلان امروزی می‌زیسته‌اند آئین زرتشتی بوده است. آن‌ها علاقه زیادی به احیاء آداب و عادات و مراسم ایران باستان داشته‌اند و سرانجام نیز این ایرانیان وطن خواه بوده‌اند که به نام «آل بویه قدرتشان به آنجا رسیده است که خلفای عbiasی را واداشته‌اند جشن‌ها و اعياد گذشته ایران را در دستگاه خلافت خود به اجرا درآورند...»^(۲).

احمد کسری می‌نویسد «در حقیقت ذر این دوره زندگی دیلمیان سراسر قهرمانی و بهادری بود و در خور آن بود که در تاریخ‌های ایران به تفصیل نگاشته

(۱) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۳۸۷

(۲) تاریخ دیلمه و غزنیان صفحات ۷ و ۷۲

شود... در تاریخ‌های صدر اسلام نیز از احوال این مردم چیزی نوشته‌اند... ولی نخستین جنگ دیلمیان با تازیان در سال ۲۲ هجری قمری نوشته شده است و در این هنگام سردار سپه آذربایجان اسفندیار، برادر رستم فرخزاد سپهسالار معروف ایران بود که مانند برادرش به دست تازیان کشته شد...»^(۱).

بعدها هم تاریخ نشان داد که «دولت مستبده روس با افساد و تحریک دولت مزور انگلیس به دنبال اولتیماتوم ۱۳۲۹ هجری قمری (۱۹۱۱ میلادی) گیلان را مانند آذربایجان و برخی از نقاط دیگر اشغال نظامی کرده وطن پرستان گیلان را تعدادی مقتول و گروهی به دار آویخته است...»^(۲). و چنان دست به قتل و غارت و دزدی زده‌اند که برای مثال در قزوین سال‌دات‌ها به خانه‌ها ریخته پول و جواهرات را به سرقت برده‌اند...»^(۳).

بديهی است که هیچ ايراني آزاده‌اي نیست که با همه تعصب دینی از مرگ رستم فرخزاد سردار نامي آذربایجان در جنگ با تازیان احساس اندوه ننماید و يا از مبارزات و جانفشناني‌های بابک خرم‌دين با افتخار و شعف ياد نکند.

«شورش خرم‌دینان بر علیه تازیان به رهبری بابک خرم‌دين جانشين «جاويدان بن سهل» در سال ۸۱۶ میلادی ۲۰۱ هجری قمری که به سرعت در آذربایجان و دیگر شهرهای آن سامان گسترش یافت و در روح و روان مردمان آنجا جای گرفت واقعه‌ای به ياد ماندنی است.

«بابک خرم‌دين در جوانی در خدمت دهقانی به نام جاويدان در اردبیل به زراعت مشغول بود و بعدها در زمان خلافت مأمون عباسی قیام کرد».

(۱) شهریاران گمنام صفحات ۲۳ و ۲۴

(۲) و (۳) روزنامه جنگل دوم محرم و ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶ هجری قمری

در آن زمان تازیان چون از شورش‌های بی‌دربی ایرانیان به تنگ آمده بودند و خودشان هم، چه از نظر کمیت و چه کیفیت یارای مقاومت نداشتند به ترکان مزدور روی آوردند و آنان را در حاکمیت سهیم کردند و با دست آنان که ستون فقرات نیروی نظامی بودند به کشتار بی‌رحمانه ایرانیان پرداختند که نمونه‌اش کشنن باشک خرم‌دین به دست افسین شاهزاده ترک بود.

نهضت خرم‌دینان چنان در قلب و روح عنصر ایرانی جای گرفته بود که هنگامی که حسین بن منصور حلاج را سر می‌بریدند در واپسین لحظات زندگی خود یاد باشک خرم‌دین را زنده کرد و دقیقاً همان کلماتی را بر زبان آورد که باشک به هنگام کشته شدن گفته بود.

۱- جرجی زیدان مؤرخ عرب می‌نویسد «ترکان که در دستگاه خلافت عبیاسی نفوذ یافتند از هر خلیفه پولی به نام بیعت می‌گرفتند - در این زمان که باشک خرم‌دین مرکز ایران را متصرف شده بود مأمون مکرر سپاهیانی به جنگ او می‌فرستاد ولی همگی شکست می‌خوردند... پس از مأمون، معتقد به خلافت رسید و سپاهیان ترک خود را به سرکردگی شاهزاده‌ای به نام «خیذرین کاووس» (افشین) به جنگ او فرستاد زیرا باشک سراسر امپراتوری اسلام را به وحشت انداخته بود...».

۲- طبری درباره وقایع سال ۲۰۱ هجری قمری می‌نویسد که «در این سال باشک خرم‌دین برکیش جاوداییه قیام کرد... زیرا باشک از تیره مزدک بود».

۳- در مجمع التواریخ آمده است «باشک خرم‌دین از جانب آذربایجان برخاست و کارش سخت عظیم شد... اصل باشک از مزدک بامداد، مؤبد مؤیدان قباد سasanی بود».

- ۴- ابو منصور بغدادی در کتاب «الفرق» می‌نویسد «شماره پیروان بابک از مردم آذربایجان و دیلمان که به او پیوستند به سیصد هزار تن می‌رسید.
- ۵- مسعودی در کتاب «التنبیه و الاشراف» می‌نویسد «آنچه بابک در مدت بیست و دو سال از سپاهیان مأمون و معتصم و امیران و سران آن‌ها کشت کمترین شماره‌ای که کرداند پانصد هزار نفر است.
- ۶- ابن خرداد در کتاب «الممالک و المسالک» مسافت از اردبیل تا شهر «بز» یا «برزند» جایگاه بابک را به تفصیل آورده است.
- ۷- مقدسی در کتاب «البله و التاریخ» جلد ششم صفحه ۱۱۲ می‌نویسد «در روزگار مأمون، خرم‌دینان جنبیدند و مأمون، محمد بن حمید طوسی را به جنگ بابک فرستاد و او با بسیاری از همراهانش کشته شدند...».
- ۸- در «زبدۃالتواریخ» آمده است که در سال ۲۰۴ هجری قمری «یحیی بن معاد» به آذربایجان لشکر کشید و با بابک جنگ کرد ولی نتوانست کاری انجام دهد.
- ۹- در سال ۲۱۸ هجری قمری، معتصم لشکر بزرگی به سرکردگی امیر اسحق مصعب برای جنگ با بابک فرستاد و او جنگ‌های فراوانی کرد...».
- ۱۰- در سال ۲۲۰ هجری قمری، معتصم، افشین را به آذربایجان فرستاد و او در دو جنگ از سپاه بابک انبوهی بکشت و برخی را اسیر کرد.
- ۱۱- در سال ۲۲۲ هجری قمری پس از جنگ‌های طولانی و تلفات زیاد، بابک خرم‌دین دستگیر شد او را نزد معتصم به سامره بردنده هنگامی که معتصم دستور داد دست‌های بابک را ببرند، دست راستش را که بریدند بابک خون آن را گرفت و به روی خود مالید و گفت اگر در روی من زردی دیدید گمان نبرید که از مرگ می‌هراسم. سپس چهار اندامش را بریدند و گردنش را زدند و در آتش

سوزانیدند سرش را به خراسان فرستادند و همین کار را هم با برادرش کردند و هیچ کدام نیز ننالیدند...»^(۱).

قبلًا «خلیفه برای دستگیری بابک هدایا و مبالغ گزافی برای افشین فرستاده بود... و زمانی هم که افشین، بابک را در آذربایجان دستگیر کرد خلیفه دو ت Shan جواهر به سینه اش آویخت و بیست میلیون درهم به او انعام داد...». پیشینیان گفته‌اند که «مذهب خرم دینان از دو عنصر اصلی مرکب بوده است یکی عنصر آریایی ایرانی پیش از اسلام که پاره‌ای از عقاید مزدک بامداد در آن بوده است و دیگری عنصر ملی ایران پس از اسلام.

دو سال پس از مرگ بابک خرم دین «مازیار» پسر «قارون» که قبلًا همدست بابک خرم دین بود در مازندران قیام کرد که این قیام نیز به دست شاهزاده افشین ترک سرکوب شد...»^(۲) و آنگاه نوبت «مردآویچ» رسید.

«آل زیار سلسله‌ای از ملوک و امراز ایرانی نژاد در گرگان از سال ۳۱۶ تا ۴۳۴ هجری قمری بودند. مؤسس این سلسله «مردآویچ» که خود را از اعقاب پادشاهان قدیم ایران می‌شمرد در جرجان (گرگان) عالم استقلال برافراشت و اصفهان و همدان را گرفت و تا سال ۳۱۹ هجری قمری ایران غربی را تا حلوان مسخر کرد...»^(۳).

«مردآویچ» بن زیاد از سال ۳۱۶ تا سال ۳۲۳ هجری قمری در رأس سپاهیان مزدور دیلمیان قرار داشت. بنا به گفته «ابن اثیر» وی روستایی فقیر از مردم دیلم بود که از زراعت دست کشید و سپاهی شد و بین سال‌های ۹۳۰ تا ۹۳۲ میلادی

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحات ۲۰۷ و ۲۰۸

(۲) تاریخ هیجده ساله آذربایجان صفحه ۳۳۳

(۳) فرهنگ دهخدا، جلد اول صفحه ۱۵۹

«۳۲۰ تا ۳۲۴ هجری قمری بخش اعظم مغرب ایران و شهرهای بزرگ ری، قزوین، همدان، اصفهان و شیراز را گرفت و لشکریان خلیفه را از آن نقاط بیرون راند...».

«مردآویچ» با اینکه ظاهراً خود را از طرف خلیفه حاکم آن نقاط می‌خواند به هیچ وجه اعتنایی به خلیفه نداشت و حتی آماده حمله به بغداد بود و پس از اینکه بنا به مصلحت از در سازش با خلیفه درآمد قاصدی نزد برادر خود «وشمگیر» فرستاد... و سرانجام وشمگیر را راضی به همکاری با خود کرد.

«مردآویچ» که مانند برادرش «وشمگیر» و مخدومش «اسفار بن شیرویه»... باطنًا تعلق تمام به آداب و مراسم ایرانی داشت و از خلیفه عباسی و عمال عرب او سخت متنفر بود... می‌خواست که مدائین و عمارت شاهنشاهان ایران را تجدید بنا کند و خاندان خلفاء را براندازد و به همین خیال... در اجرای آداب قومی ایران سعی بسیار می‌کرد...

در زمستان سال ۳۲۳ هجری قمری زمانی که در اصفهان بود در شب جشن سده فرمان داد که در دو طرف زاینده‌رود هیزم فراوان گرد آورند و وسائل چراغانی و آتش‌افروزی فراهم سازند ولی در بازدید از آنجا ناخستینی خود را ابراز کرد... و بر غلامان ترک خود که هیچگاه با آنان میانه‌ای نداشت خشم گرفت. غلامان ترک نیز روز بعد که او به حمام رفت بود... حمله کردند و او را به قتل رساندند و هستی او را غارت کرده و آنگاه از ترس لشکریان دیلمی از اصفهان گریختند... قتل مردآویچ در سال ۳۲۴ هجری قمری موجب شادمانی حریفان او شد...^(۱).

(۱) تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم صفحه ۲۵۷ - تاریخ مفصل ایران صفحه ۱۲۳ - تاریخ اجتماعی ایران صفحه ۲۲۳

اکنون اشاره‌ای هم به نهضت مشروطه می‌شود زیرا «با اینکه نزدیک به یک قرن از انقلاب مشروطه می‌گذرد به درستی می‌توان گفت که در این باره به آسانی نمی‌توان سخن گفت تا چه رسید به اینکه داوری کردد...».

نهضت مشروطه خواهی رویدادی بود که ریشه در ژرفای جامعه داشت و روحیه مردم‌سالاری و گرایش به حکومت قانون و دموکراسی را در سرزمین استبداد زده ما پرورش داد و دست رد به سینه فرهنگ ارتقاضی زد...»^(۱).

سال‌ها پس از جنگ‌های ایران و روس، مسلمانان آذربایجان و آران تمایل تنده به همبستگی و یگانگی با یکدیگر نشان می‌دادند و آرانی‌ها آرزو می‌کردند که به ایران بپیوندند و در خانواده کهن خویش زندگی را از سرگیرند و با همین تیّت هم در جریان نهضت مشروطیّت شور و شوقی ابراز می‌داشتند.

اندیشمندان، روشنفکران و نویسنده‌گان قفقاز نیز گرایش فراوانی نسبت به مشروطیّت ایران که در مجموعه سرزمین‌های اسلامی و این منطقه از آسیا نخستین پدیده آزاداندیشی بود از خود نشان می‌دادند و گروهی از رزم‌مندگان سیاسی آن‌ها پا به میدان مبارزه گذارند و با عناصر مستبد و مرتاجع به پیکار برخاستند.

حتیٰ مستر «اسمارت» انگلیسی نوشت که «هیچ کس نیست که مباحث پارلمان ایران را از نظر بگذراند و شگفتزده نشود. مجلس شورای ملی ایران از هر حیث با ما در پارلمان‌های دنیا در انگلستان برابری می‌کند...».

دولت شاه با بی‌اعتنایی به مجلس اول می‌نگریست ولی صدای مهیب و شورانگیز ملت به زودی دولت را از اشتباه بیرون آورد و بخش اول قانون اساسی در ۵۱ اصل در چهاردهم ذی‌قعده ۱۳۲۴ تصویب شد و به دنبال آن کارهای بزرگی

(۱) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۶۱۶

در مقابله با گردنکشان انجام یافت.

روزنامه کاوه در شماره ۲۶ جمادی‌الآخر سال ۱۳۲۴ می‌نویسد: «این مجاهدت‌ها اساس اجتماعی و سیاسی ایران را زیر و رو کرد و فهرستی از عملیات مجلس شورای ملی اوّل می‌آورد که واقعاً شگفت‌آور است که در مدت دو سال با مخالفت‌های جدی و مؤثر شاه، ولیعهد، درباریان و دولت خونخوار روسیه تزاری آن همه کار انجام داده و ایران را به شاهراه ترقی انداخته است...». پس از گلوله‌باران کردن مجلس شورای ملی به دست لیاخوف روسی و به فرمان محمد علیشاه و کشته شدن پارهای از نمایندگان مجلس و ایجاد فترت مجالس دوم و سوم پا جای پای مجلس اوّل نهادند و این بار افرون بر دشمنان یاد شده با تحریکات دولت انگلیس مواجه گردیدند... که در آن زمینه‌ها هم استقامت‌های استواری نمودند. ولی با شکست نهضت مشروطه که از هر سو مورد هجوم بدخواهان خودی و بیگانه قرار گرفته بود آرزوی آنان برآورده نشد. در زمان نهضت مشروطه در ایران، سراسر دنیا «ترک و تازی» در ظلمت به سر می‌بردند... «دولت مصر که سرآمد دولت‌های عرب بود اصولاً ایرانیان را افرادی با افکار غیر سالم می‌خواند و افکار غیر سالم هم در حقیقت آزادی‌خواهی بود که گروهی از ایرانیان پیرو آن بودند و در نشریات خود به آن اشاره می‌کردند و در مقالاتی خواهان برقراری عدالت اجتماعی می‌شدند.

برای مثال مهدی شکی و میرزا علی اصفهانی یک مجله ایرانی در این زمینه در قاهره منتشر می‌کردند و دولت مصر نیز تنها از این نظر که این مقالات به فارسی منتشر می‌شد و مصریان عرب زیان، فارسی نمی‌دانستند با انتشار آن کاری نداشت...»^(۱).

(۱) فوزیه، ملکه غمگین صفحه ۲۳

در آستانه این تحولات «علاقه مردمان دو سرزمینی که آذربایجان نامیده می‌شد با سرکوب روسیه تزاری و سپس روسیه شوروی از میان نرفت... زیرا روس‌ها در آغاز، در مورد آران و دیگر بخش‌های سرزمین قفقاز اصطلاح مستعمره را به کار می‌بردند...» و «توده‌های مردم را رعیت یا چرند نمی‌نامیدند». بنابراین ارتباط‌های پنهان و آشکار بین این دو سرزمین همواره برقرار ماند و روند انقلاب مشروطیت ایران در آذربایجان، هم از راه‌های رابطه فردی و هم از طریق روزنامه‌ها و شبکه‌ها همیشه مورد توجه جناح‌های سیاسی در آذربایجان و آران قرار می‌گرفت.

در آغاز مشروطه «روزنامه‌هایی بودند که به جنبش ایرانیان ارج می‌نهادند به ویژه روزنامه ملانصرالدین که چون با زیان شوختی و به ترکی بسیار ساده می‌نوشت از پر خواننده‌ترین روزنامه‌های آذربایجان شناخته شد و به دلیل ممنوعیت به دستور محمدعلی میرزا و لیعبد ایران مخفیانه پخش می‌شد... و روسیه تزاری هم با پخش آن در قفقاز مخالفت می‌کرد...»^(۱).

متأسفانه پس از اسلام و به ویژه «از آغاز قرن بیستم هرگاه ملت ایران جنبشی را برای رسیدن به آزادی و استقلال آغاز کرده است دولت‌های بزرگ برای ناکام گذاردن آن دست به واکنش زده و در این راه بیشتر متکی به عوامل «ترک و تازی» شده‌اند در انقلاب مشروطه و اشغال آذربایجان و آنگاه قیام ملی شدن نفت و پی‌آمدی‌های پس از آن و غیره توطئه پشت سر توطئه علیه ملت ایران انجام یافته است».

«بنابراین طبیعی است که ملت ایران نسبت به بیگانگان و عوامل متنوع آن‌ها که می‌خواهند اندیشه استقلال طلبی را در ذهن ما خشک کنند مشکوک و

(۱) تاریخ مشروطه کسری صفحه ۱۹۴، آذربایجان و ملت آن صفحه ۱۰۴

خشمنگین شوند» و به قول دکتر محمد مصدق «روی قدرت دیگران حساب نکنند و متکی به نیروی خود باشند».

باز شدن دستان‌ها در ایران نیز که از سال ۱۲۷۵ هجری قمری آغاز شده بود در این رویدادها مؤثر بود. امین‌الدوله و رشدیه نخست در تبریز و سپس در تهران دستان‌هایی باز کردند... «در آغاز برخی از ملیان با باز شدن دستان دشمنی می‌نمودند (و تخته سیاه را نشانه کفر می‌شمردند) ولی دو تن از ملیان نیکنام، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی که مرد داشتمد و آزاداندیش و نیکی بود و سید‌محمد طباطبائی بنیاد دستانی به نام اسلام را نهادند و «میرزا محمد علی تربیت فرزند میرزا صادق مدرسه تربیت تبریز را بنا کرد».

در آن زمان در اروپا از هر هزار نفر ده نفر بی‌سواد بودند و در ایران از هر هزار نفر ده نفر باسواد بودند^(۱). و در چنین شرایطی امپراتوری عثمانی بدتر از امپراتوری تراز پنجه به روی آزاداندیشان می‌زد و مردمان دانا را به غل و زنجیر می‌کشید بدانگونه که در آغاز مشروطه سلطان عثمانی سه تن از نامداران ایران، میرزا آقاخان کرمانی، حاج شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک را نخست در زندان استانبول به زیر شکنجه انداخت و سپس آنان را تحويل محمد علی میرزا و لیعهد داد که او هم هر سه نفر را به گونه فجیعی کشت و پوستشان را کند.

در پژوهش‌های «اعضای انسیستیتو تحقیقات شوروی» آمده است «هنگامی که ترک‌های عثمانی تبریز را گرفتند با اینکه مطابق شرع اسلام، مسلمان را نمی‌توان برد کرد و حتی این کار در زمان جنگ هم جایز شمرده نمی‌شود رؤسای اهل

(۱) تاریخ مشروطه کسری صفحات ۱۲۸ تا ۱۴۷

تسنّن ترک اعلام کردند که برده گرفتن و فروختن شیعیان کافر مجاز می‌باشد از این روی حتی محترمین شهر را به برده‌گی بردند و در استانبول به فرنگی‌ها و بازرگانان یهودی فروختند...».

البته خود روس‌ها هم دست کمی از عثمانی‌ها نداشتند و به دار آویختن «ثقة‌الاسلام» و چند تن دیگر از یاران و پیروان او نمونه‌ای از فجایعشان می‌باشد. به طور کلی اینگونه مبارزات و فدایکاری‌ها در آذربایجان و سرزمین‌های دیگر ایران سبب پیوند توده‌های مردم شده است و پس از نهضت مشروطیت هم تأثیر اینگونه علاقه دیرین که یادآور آزاداندیشی بود در مردم سراسر این سرزمین پارورتر شد.

محمد امین رسول‌زاده که مخالف حاکمیت روسیه شوروی بر سرزمین آران بود و در سال ۱۹۱۳ میلادی در کادر رهبری حزب مساوات جای گرفت و نماینده اندیشه ملیت‌خواهی در آنجا شد مفهوم مذهبی ملت را کنار گذاشت زیرا بر این باور بود که ملت به معنای خاص به یک گروه مذهبی (که تشکیل امت می‌دهند) اطلاق نمی‌شود ولی در این هنگام «پان تورکیسم» رقیب ناسیونالیسم وزنه سنگین در سیاست منطقه آران شده بود...»^(۱) و پیروان «پان تورکیسم» اندیشه آزادی‌خواهی را خفه می‌کردند.

در چنین شرایطی امپراتوری‌های روس و عثمانی توانستند در بخش شمال شرقی و شمال غربی ایران امروزی در مبارزه با فرهنگ و سنت ایرانی گام‌های بلندی بردارند و نسل واپسین عهدنامه ترکمان‌چای را از ملیت خود دور کنند. بی‌خبری حکومت قاجار و بی‌اعتنایی داعیه‌داران ارشاد عمومی در آن زمان

(۱) آذربایجان و ملت آن صفحات ۱۰۶ و ۱۰۴

زمینه مناسبی به دست داده بود که فرهنگ ایرانی را در قالب کوچکتری درآورند و از آن صفحات بزدایند و نتیجه هم این شد که اکنون می‌بینیم.

با این حال در مقطعی از زمان که جنگ جهانی دوم رو به پایان بود و سازمان‌های مدافع ملیت‌خواهی برپا می‌شد گروهی از میهن‌دوستان بدون تشکل سیاسی در ایران خواهان باز پس گرفتن سرزمین‌های ماوراء آذربایجان که بنا به عهدنامه «ترکمان‌چای» از دست رفته بود، شدند. در واپسین روزهای جنگ جهانی دوم بخشی از این آرمان‌خواهان در روزنامه‌های آپادانا، ندای پان ایرانیسم و پرچمدار ارگان پان ایرانیست‌ها اصطلاح استرداد ۱۷ شهر قفقاز را سر دادند که نتیجه بخش نشد^(۱).

(۱) نگاه کنید به روزنامه آپادانا ۲۵ فروردین ۱۳۳۱

۸- فرهنگ و زبان ترک‌ها

ما چند بار گفته و باز هم می‌گوییم که هموطنان آذربایجانی ما ترک نیستند، ماد هستند و زبان ترکی به جای زبان آذربایجانی به پدران آن‌ها تحمیل شده است. این راهم باید گفت که نگارنده در بیان این مسئله به نیک و بد آن کاری ندارد بلکه به بود و نبود آن می‌پردازد و گناهکار را کسانی می‌داند که از آموختن تاریخ در مدرسه‌ها به کودکان دیروزی کوتاهی کرده‌اند.

نکته دیگری که باید مورد دقت خوانندگان محترم قرار گیرد این است که چون روی سخن با مهاجمان به این سرزمین می‌باشد. بیشترین منابع و مأخذ مورد استفاده در این رساله از منابع مورد قبول تیره‌های مهاجر ترکستان و مغولستان گرفته شده است که تقریباً عاملان و داعیه‌داران ترک هم به درستی آن مهر تأیید زده‌اند.

«سر. پرسی. سایکن» CYKES به درستی گفته است که «ایرانیان آگاهی به تاریخ خود ندارند» یعنی نمی‌دانند که نیاکانشان چه کسانی بوده‌اند و چه کارهایی کرده‌اند حال آنکه برای ساختن آینده باید از تجربه تلخ و شیرین گذشته کمک گرفت و این آگاهی نداشتن دلایلی دارد که جای گفتگویش در اینجا نیست. افزون بر این متأسفانه در تاریخ ایران تاریکی بیش از روشنایی است زیرا هر سلسله‌ای که به روی کار آمده است تا توانسته آنچه را که پیش از او به جای مانده از میان برداشته است تا بهتر بتواند سلطه خانوادگی و قومی خود را پابرجا کند و این ویژگی در همه سیستم‌های «الیگارشی» در شرق وجود دارد. از این روی نسل‌های بعد با یک شناسنامه دست برده در آن روبرو شده‌اند. بنابراین وظیفه یک پژوهشگر و مورخ در اینجا سنگین‌تر می‌شود چون باید ژرفای حقیقت را در شناسنامه ملّی به درستی دریابد.

باید زبان هر قومی را از روی دانش زبان‌شناسی و آگاهی به تاریخ بررسی کرد تا پاسخ شایسته‌ای به آن داد. هنگامی که قومی به تاریخ کهن خود ناآشنا باشد و از کم و کیف زبان خود چیزی نداند نه فرهنگ خود را خواهد شناخت و نه آینده خود را درمی‌یابد و از اینروست که می‌بینیم کسانی دست به جعل تاریخ زده و می‌زنند^(۱) که برای نسل آینده سودمند نیست.

به هر حال در بخشی از سرزمین ایران مانند آذربایجان توده‌های مردم از تاریخ و فرهنگ گذشته خود و رابطه آن با بخش کوچک آران و نژاد مردم آنجا آگاهی کافی ندارند. حال آنکه «هرودوت» پدر تاریخ درباره مردم آلبانیا نام قبیله «میک» را نوشته است و پاره‌ای از پژوهشگران نام «مع» را آورده‌اند که پدید آمده از نام این قبیله می‌باشد.

به نظر می‌رسد که «میک»‌ها یا «مع»‌ها در بخشی از اراضی «کاسپی» که در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد جزء شاهنشاهی هخامنشی بوده است یعنی در جایی که محل گستین دو رود «گُر» و ارس شناخته شده است می‌زیسته‌اند. احمد کسروی مردم آران را از تیره‌های آریایی می‌داند. ولی «بارتولد» دانشمند روسی می‌نویسد «مردم آذربایجان از تیره‌های ایرانی «ماد» و مردم آلبانیا» از اقوام «یافشی»^(۲) بوده‌اند بنابراین معلوم می‌شود که آلبانیا از آذربایجان

(۱) مثلاً «در کتاب نامه دانشوران کلمه «زبان الاذریه» را به زبان «ترکان» ترجمه کرده‌اند» - زبان آذری یا زبان باستانی آذربایجان صفحه ۲۳

(۲) «کاخان کاتواتسی» مؤلف کتاب تاریخ سرزمین آلانک می‌نویسد «پیش از سده نوزدهم میلادی یکی از نوادگان «یافث» فرزند نوح به نام آران بر سرزمین آلانک فرماتر وابی داشته است. آران از آنجا که مردی خوشرو و خوش قلب بوده است او را آغو نامیدند که در زبان ارمنی به معنی خوش خلق می‌باشد. جوانشیر قره‌باغی مؤلف تاریخ قره‌باغ در سال ۱۸۴۷ میلادی نوشته است که در زمان نوح طوفان شد و پس از آن یکی از فرزندان نوح آجبا را آباد کرد و نام خود را نوح طوفان شد و پس از آن گذاشت».

جدا بوده و نام‌های دیگری مانند الون و اران داشته است که به زبان پارسی «آران» و به زبان تازی «اًزان» خوانده‌اند.

مشکل دیگری که در شناخت عنصر ترک در ایران و مواراء شمال شرقی و شمال غربی ایران وجود دارد تیره‌های تورانی است.

«دیاکونف» DEIACONOF تیره‌های تورانی را سکائی و سرزمین توران را ایران شرقی و به سخن دیگر سکائیان آسیانه میانه خوانده است... و بسیاری از داشمندان هم تیره توران را با سکائیان یکی دانسته‌اند.

دانشمند آلمانی «مارگوارت» MARGUARET نیز تورانیان را مردمانی ایرانی نژاد دانسته که بیابانگرد و چادرنشین و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین پایین‌تر بوده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که ترک‌ها با تورانی‌ها از حیث نژادی تفاوت‌های فاحشی داشته‌اند زیرا «توران بیابانی پست در کنار دریاچه اورال می‌باشد... و احتمال اینکه تورانیان از ترکان باشند مردود است».

از کتاب «اوستا» و کتاب پهلوی هم‌چنین بر می‌آید که تورانیان (مانند تاجیک‌ها) از اقوام ایرانی ساکن آسیای مرکزی و از یک نژاد می‌باشند...»^(۱).

«بارتولد» می‌نویسد «مردم آذربایجان پیرو دین زرتشت بودند ولی در آلبانی دین مسیح رواج داشت و تفاوت‌های قومی و نژادی میان مردمان آذربایجان و آلبانی در قفقاز حتی در دوره اسلام (که هر دو طرف مسلمان شدند) برطرف نشد و لهجه ایرانی مردم آذربایجان از لهجه مردم آلبانی که از گروه زبان‌های «یافشی» است جدا می‌باشد»^(۲).

(۱) دایرة المعارف فارسی مصاحب جلد اول صفحه ۶۸۱

(۲) آذربایجان و اران صفحات ۱۰۵ تا ۱۱۲

«پاخوموف» PAKHUMOV دانشمند سگه‌شناس روسیه شوروی هم می‌نویسد «در اراضی آلبانی هیچ سکه‌ای که متعلق به پیش از سده سوم پیش از میلاد باشد به دست نیامده است... سکه‌هایی که در این منطقه به دست آمده متعلق به سلوکیدهای (یونانی) و پارت‌های (ایرانی) می‌باشد...».

بنابراین به طوری که می‌بینید در همه زمینه‌ها، تاریخ و فرهنگ مدعايان ترك در تاریکی است و تنها تاخت و تازهایشان که باعث نگرانی‌هایی می‌شده تا اندازه‌ای به ثبت رسیده است چون از دوران گذشته «تاکنون هیچ مدرکی از ادبیات آران که به رشتہ تحریر درآمده باشد وجود ندارد...»^(۱).

در اینجا بهتر است که به این پردازیم که اصلاً ترك‌ها کیستند و سرچشمۀ حرکت آن‌ها از کجا می‌باشد؟

«واژه ترك TORK به معنی سخت و دلیر می‌باشد و نام ترك به عنوان قومی بدوي برای نخستین بار در سده ششم میلادي دیده می‌شود... چینی‌ها از این دولت به نام امپراتوری تركان مشرق زمين یاد کرده‌اند...»^(۲).

درباره تیره‌های ترك آمده است که «اگر کسی به تاریخ آشنا باشد این را نیک می‌داند که تا دو هزار سال پیش تركان از این نزدیکی‌ها بسیار دور بوده‌اند و در میانه آسیا می‌زیسته‌اند...»^(۳) - «آغاز تاریخی تركان از سال ۵۴۵ میلادی است و از این تاریخ تماس ترك‌ها با ایرانیان به ثبت رسیده است...»^(۴) و منشأ آنان از تركستان همسایه و هم‌جوار مغولستان می‌باشد.

(۱) جمهوری آذربایجان صفحه ۳۷

(۲) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۴۲۷

(۳) آذربایجان باستانی آذربایجان صفحه ۱۵

(۴) خراسان و ماوراءالنهر صفحه ۳۱

در آغاز باید گفت که «ترکستان به شش جمهوری ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان، پارسی زبان) و قراقلپان تقسیم گردیده است»^(۱). «نام ترک به عنوان قومی بدوى نخستین بار در سده ششم میلادی دیده شده است که دولتی بدوى تأسیس کردند و از مغولستان و سرحد شمالی چین تا دریای سیاه ادامه داشت... و یکی از نتایج مهم مهاجرت و سپس استیلای سلجوقیان هم که شاخه‌ای از قبایل ترک بودند شناصای عنصر ترک به مردمان آسیای غربی بود که پیش از این در این دیار گسترده ناآشنا بودند...»^(۲).

در اینجا باید افزود که «اصطلاح ترک تنها جنبه زبانی دارد و از هرگونه معنای نژادی تهی است و این اصطلاح را باید صرفاً از جنبه مجازی پذیرفت... بخشی از ترک‌ها در «استپ»‌های^(۳) خزر از جنبه فرهنگی در اقوام ایرانی مستهلك شده‌اند و می‌توان آن‌ها را ترک‌های ایرانی نامید... و از مسئله زبان هم که بگذریم ترک‌ها در هیچ یک از جنبه‌های فرهنگی، مذهبی و حتی شکل ظاهر وحدتی ندارند و از اینروی نمی‌توان درباره آن‌ها حکم کلی داد...».

علت قدرت یافتن سلسله‌های ترک در ایران و سرزمین‌های اطراف نیز شرایط زمانی و فرهنگی بوده است که شاهان ترک زبان را از آنجا که بنا به گفته «ابن خلدون» «مقتضای قدرت، آن‌ها قهر و غلبه بوده که از آثار خشم و حیوانیت سرچشمه می‌گرفته و آنان را از حق و حقیقت منحرف نموده و به سوی ظلم و

(۱) مجله آینده شمار ۱۳۰۴ خورشیدی

(۲) تاریخ مستند ایران و جهان صفحات ۴۲۷ و ۴۳۳

(۳) استپ ESTEP جلگه‌های هموار و عموماً بدون درخت که ناحیه بیسار وسیعی از اروپا تا سیریه را دربر می‌گیرد... لیکن این کلمه گاهی هم به نواحی کم آب کنار صحاری سوزان اطلاق می‌شود - دایرة المعارف مصاحب صفحه ۱۱۵

ستم می‌کشاند»^(۱) بر منطقه مسلط می‌نموده است و این تعریف را می‌توان درباره قبیله‌های تازی نیز به کار برد.

پس از اسلام در زمان خلافت بنی امیه با شیوه‌های خشونت‌بار یاد شده «سرزمین قفقاز به مرکز اداری جداگانه‌ای مبدل شد که شامل ارمنستان و آلبانیا بود و تازیان آنجا را از آن نامیدند و در رأس این منطقه نماینده‌ای از جانب خلیفه قرار دادند...».

«در سده پنجم هجری قمری و روزگار سلجوقیان (۴۲۹ تا ۷۰۰ هجری قمری) نام پاره‌ای از آبادی‌های ترکی شد و ترک‌ها در دیه‌هایی که نشیمن می‌گرفتند اگر نام و معنای روشنی داشت نام ترکی بر روی آن‌ها می‌نهادند...»^(۲) ولی سلجوقیان پس از شکست سختی که از خوارزمشاهیان (۵۲۴ تا ۶۲۸ هجری قمری) خوردنده تنها به آسیای صغیر (ترکیه کنونی) بسته‌کردند و سلسله سلاجقه روم را تشکیل دادند که تا آغاز امپراتوری عثمانی در آنجا برقرار بود. بر پایه نظریات دیگری که مبادی تاریخی دارد در زمان سلجوقیان ظلم‌ستیزانی بودند که می‌خواستند ایران را از چنگال خلفای تازی و مزدوران ترک آنان خلاص کنند - همزمان با جنبش ایرانی و اسلامی اسماعیلیان که ویژگی بیگانه‌ستیزی داشت خواجه نظام‌الملک در دستگاه دولتی تازیان خدمت می‌کرد.

در کنار اینگونه دگرگونی‌ها باید به چند نکته دیگر هم اشاره کرد که از مهاجران دیگری سخن به میان آمده است.

(۱) مقدمه ابن خلدون صفحه ۳۷۲

(۲) کاروند کسری صفحه ۱۰۳

۱- «تاتار نامی است که به پاره‌ای از قبائل آسیای مرکزی اطلاق شده است... و از مغولان می‌باشند که در سده ۱۳ میلادی، هفتم هجری قمری به سرکردگی چنگیزخان به آسیای غربی و اروپای شرقی تاختند و بعداً در آسیای مرکزی عنوان مغول جانشین عنوان تاتار گردید... که پس از چنگیزخان و دوران‌های دیگر در روسیه و اروپای غربی بیشتر به مردمان ترک نژاد به جز ترک‌های عثمانی عنوان می‌شد...».

پس از انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ میلادی دولت روسیه شوروی تاتارها را به عنوان یکی از ملت‌های اتحاد شوروی شناخت و تاتارستان نام رسمی جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی شد.

۲- ایلخانیان بخش واپسین مغول‌ها می‌باشند که سلسله پادشاهی مغول را با آمدن هلاکوخان از حدود سال ۶۵۴ تا ۷۵۰ هجری قمری تشکیل دادند و در ایران فرمانروایی کردند.

۳- آق‌قویونلو (و در کنار آن‌ها قره‌قویونلو) اتحادیه‌ای بوده است از طوایف ترکمان که در سال‌های ۸۰۰ تا ۹۰۸ هجری قمری در دیار بکر (شرق ترکیه کنونی) و آذربایجان و حتی در فارس و عراق حکومت کردند... در آغاز، مؤسس دولت آن‌ها از سوی امیر تیمور گورکانی والی دیار بکر شده بود... و «اوzen حسن» پسر مؤسس دولت آق‌قویونلو (جد مادری شاه اسماعیل صفوی) بود... و سرانجام هم شاه اسماعیل بساط دولتشان را برچید...».^(۱)

در پیش اشاره شد که گروه ترک‌های جوان که خواستار اتحاد همه ترک زبانان جهان بودند در سال ۱۹۰۷ میلادی حزبی به نام حزب «اتحاد و ترقی» بنیاد

(۱) فرهنگ دهخدا - دائرۃالمعارف مصاحب جلد اول صفحات ۱۸۴ و ۵۹۵

نهادند. امپراتوری عثمانی که هم ترک زبان و هم مدعی رهبری بر مسلمین سراسر جهان بود این دو جریان و دو اندیشه را درهم آمیخت و چون مردم فقفاز که ترک زبان شده بودند و به علل مذهبی از سیاست امپراتوری روسیه تزاری خرسند نبودند و تکیه‌گاهی برای خود می‌جستند به ترک زبانان آسیای صغیر روی آوردند.

در کنار این رویدادها «در سال ۱۹۰۴ میلادی حزب سوسیال دموکرات مسلمان به نام «همت» تأسیس شد و در سال ۱۹۱۱ حزب لیبرال ناسیونالیست به نام مساوات تشکیل گردید...»^(۱).

به گونه دیگری آمده است که در سال ۱۹۱۱ میلادی در باکو حزب «اسلامی و دموکرات مساوات» تأسیس شد و بنیان‌گذاران آن که رسول‌زاده، شریف‌زاده و کاظم‌زاده^(۲) و چند تن دیگر بودند از سوی ترکان عثمانی پشتیبانی می‌شدند و روزنامه‌ای به نام استقلال منتشر می‌کردند.

در این هنگام ترک‌های عثمانی پس از چند بار حمله به ایران که با وجود کشتار فراوان با مقاومت شدید مردم آذربایجان رویرو شدند راه دیگری در پیش گرفتند و غیرمستقیم در صدد برآمدند که نخست پاره‌ای از بخش‌ها را زیر نام واحد آذربایجان درآورند و آنگاه بر آذربایجان واقعی تسلط یابند زیرا که می‌پنداشتند: رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت ترکان گوناگون

(۱) جمهوری آذربایجان صفحه ۱۰۹

(۲) پسوند پاره‌ای از نام‌های روسی «أَف» است مانند چخوف، پاخوموف، گورباچوف - پسوند برخی از نام‌های انگلیسی هم «سون» می‌باشد مانند نیکسون، ویلسون، جاتسون - و به طوری که می‌بینید پسوند نام سه تن از مؤسسین حزب مساوات که در بالا آمده «زاده» می‌باشد که از مصدر زائیدن فارسی گرفته شده است.

و استحاله دیگر ملت‌ها در آن‌ها می‌باشد. در این زمینه بعدها مجله آینده در شماره دهم، اردیبهشت ۱۳۰۵ خورشیدی نوشت که «روابط سیاسی ما با دولت عثمانی از آن بابت کدر است که انتشارات عثمانی‌ها خطر بزرگی را برای ما دربر دارد و باید به وسیله ترویج زبان فارسی و آموختن تاریخ ایران و توسعه معارف ملی در آذربایجان آن ایالت را ضدغافونی کرد». که تا امروز ضدغافونی نشده است.

سرانجام دولت حزب مساوات حدود دو سال زیر نام جمهوری آذربایجان بر آران و شیروان و بخش‌های دیگری حکومت کرد تا اینکه ارتش سرخ روسیه شوروی آنگاه که از شرّ مخالفان تزاری آسوده شد در سال ۱۹۲۰ میلادی باکو را به تصرف درآورد، دولت حزب مساوات را ساقط کرد، بسیاری از سران حزب اعدام شدند، رسولزاده و تعدادی از سران مساوات فرار کردند و به جایشان دولت آذربایجان شوروی سوسیالیستی به روی کار آمد و نام آذربایجان که از جانب پان‌تورکیست‌ها بر سرزمین آران و شیروان نهاده شده بود به جهت اهداف سیاسی و برآوردن وصایای پتر کبیر در توسعه قلمرو روسیه شوروی به سوی جنوب و دسترسی به آبهای گرم خلیج فارس و نیز جاذبه محلی تأیید شد و همچنان باقی ماند.

بر مبنای تفسیر دیگری گفته شد که «انگلیس‌ها ابتداء این ملت و دولت را ضعیف کردند و دستش را از همه جا کوتاه نمودند و با طرح نقشه‌ای ماهرانه به عنایین گوناگون ایران را تجزیه کردند... به سرزمین‌هایی چون افغانستان و بلوچستان استقلال داخلی دادند و نقاط دیگر مانند هفده شهر قفقاز و ترکستان را به امپراتوری روس بخشیدند... و دولت روسیه موفق شد با تجزیه ایران بخشی

از آرزوهای «پتر کبیر» را که دست یافتن به آب‌های دریایی آزاد، خلیج فارس بود به مرحله عمل درآورد...»^(۱).

در مورد تاریخ منطقه قفقاز همانگونه که در آغاز این بخش گفته شد آشکار است که توده‌های مردم آگاهی چندانی به رویدادها ندارند و بسیاری از دانستنی‌ها از توده‌های ترک قفقازی و «ماد» آذربایجانی پنهان مانده است و این بدان جهت است که برخی به سبب عدم دسترسی به مکتوبات تاریخی از میان انبوهی از نظریات، شماری را شتابان برمی‌گزینند و آنگاه متعصبانه راه مبالغه می‌پیمایند.

شاید هم گناهی نداشته باشند زیرا همه مردم که دانش پژوه نیستند و چون روح انسان شیفته شگفتی است آنان از پرسش خردگیران نیز درمی‌گذرند و خود را نیازمند بررسی نمی‌بینند حال آنکه در دنیایی که هیچ نژادی خالص به جای نمانده است انسان باید استدلال را به جای خشونت و تعدی برگزیند ولی تاریخ معاصر در بسیاری از سرزمین‌ها خلاف آن را نشان می‌دهد زیرا توده‌ها را می‌توان در اثر تبلیغات پیاپی اسیر حب و بعض کرد.

برای آگاهی بیشتر از این سرزمینی که نامش آران و بیش از حدود هفتاد سال از تاریخش نمی‌گذرد باید افزود که شامل شبه جزیره آبشوران و مجمع الجزایر باکو در دریای مازندران است. مساحت آن حدود ۸۱/۶۰۰ کیلومتر مربع و شامل شهرهای گنجه، نخجوان، لنکران، شیروان، شکی، جلفا، اردوباد، جانکندي، شوشما، بيلقان، بادکوبه، سومقايت و چند شهر آباد و متروک ديگر مانند بردعه و... است.

(۱) روزنامه آپادانا شماره ۱۲۳، ۲۵ فروردین ۱۳۳۲

۹- چگونه آذربایجانی‌ها مورد هجوم ترکان قرار گرفتند.

«زلالیان» می‌نویسد «آغاز کوچک کردن ترک‌ها به ایران از سدهٔ یازدهم میلادی، پنجم هجری قمری است و پیرامون آغاز ترکی شدن اراضی قفقاز از سدهٔ یازدهم میلادی به بعد ایرادی نیست...».

این کوچ کردن که به آن اشاره شده است در زمان سلاله‌های غزنی و سلجوقی و سالهای پایانی سلسله دیلمیان است زیرا دیلمیان از سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ هجری قمری در جنوب و مرکز ایران - غزنویان از سال ۴۳۱ تا ۵۳۸ هجری قمری در شرق و شمال شرقی ایران و سلجوقیان از سال ۴۲۹ تا ۷۰۰ هجری قمری بر غرب و شمال غربی ایران حکم رانده‌اند...»^(۱).

از منابع و مأخذ دوران پس از اسلام نیز به روشنی می‌توان دریافت که ترک‌ها به طور پراکنده از چند سده پیش از ظهور اسلام در آذربایجان و قفقاز و آسیای صغیر نشیمن داشته و از سدهٔ سوم هجری قمری به بعد، پس از خلافت «معتصم» که به سبب دشمنی با عنصر ایرانی، ترک‌ها را میدان می‌دادندک اندک به خدمت خلفای عباسی درآمدند و نفوذشان آهسته صورت گرفته است.

گفته‌اند که «قبایل ترک و تاتار در دو، سه دوره مختلف از حوالی دیوار چین، حد فاصل آن کشور با مغولستان و ترکستان مهاجرت کرده به ساحل جیحون رسیده و در آنجا به چند گروه پخش گردیده‌اند و سرانجام در این مهاجرت نخستین به هند و ایران و دشت قپچاق که سرزمینی میان بحر خزر و ماواره‌النهر در امتداد شرق می‌باشد رسیده و سپس از آنجا به روسیه و جاهای دیگر رهسپار شده‌اند.

(۱) نگاه کنید به تاریخ مستند ایران و جهان از عهد سومر تا عصر پهلوی صفحه ۴۵۴

«معتصم خلیفه عباسی چون مادرش ترک بود هزاران کنیز و غلام ترک داشت و در مدت کوتاهی هیجده هزار سپاهی ترک از این غلامان ترتیب داد و از آنجاکه به ایرانیان اعتماد نداشت به ترکان روی آورد...» که «توغان» TUGHAN مورخ ترک نیز بدین واقعیّت صحّه گذارده است.

به بیان «جرجی زیدان» دوره نخست حکومت ترکان از زمانی است که آنان زمام اختیار خلفای عباسی را در دست گرفتند. بیشتر ترک‌ها بتپرست یا زرتشتی بودند و همین که به خدمت خلفای عباسی و جزء سپاهیان او درمی‌آمدند برای نزدیکی بیشتر به خلیفه، مسلمان می‌شدند و پاره‌ای از آن‌ها نیز در باطن به دین خود می‌ماندند و ظاهراً ظاهر به اسلام می‌کردند...».

نخستین گروه ترکان سلجوقی در سال ۴۱۱ هجری قمری تاراج‌کنان به ایران آمدند و در آذربایجان جای گرفتند و آنگاه پس از اینکه سلطان محمود غزنوی سلسه ترکان را در ایران تشکیل داد «دومین دسته از ترکان غزنوی حدود سال ۴۲۹ هجری قمری در زمان سلطان مسعود غزنوی به آذربایجان تاختند و بنا به خلق و خوی خود به چپاول و یغما پرداختند و به کشتار مردم آذربایجان دست زدند...».^(۱).

«سوّمین دسته از ترکان غزنوی که پس از قتل سلطان مسعود غزنوی به دست دیگر برادران ترک به ری راه یافته بودند از ترس فرمانروای آنجا، ری را ترک کردند و روانه آذربایجان شدند و یک سال پس از آن از راه ارمنستان به «دیار بکر» و آسیای صغیر راه یافتند.»

قطران تبریزی شاعر آذربایجانی از مکروهیه ترکها و پراکنده شدن مردم آمل و ساری و گرگان و زنجان و کشتار بی رحمانه و بی حساب ترکان «غُز» تصویرهای در دنای ارائه داده است که چگونه در مدت یک ساعت «دژی» را که هم طرز گردون بوده چنان با خاک یکسان کرده اند که گوئی هرگز وجود نداشته است...»^(۱).

پیش از سال ۴۳۵ هجری قمری «غُزان» برای چهارمین بار به آذربایجان هجوم آورده و نه تنها در آذربایجان بلکه در ارمنستان و سراسر آسیای صغیر به کشتار بسیار و غارت بی حساب دست زدند...»^(۲).

«سلجوقیان در آغاز در دشت «قپچاق» که ناحیه بزرگی در شمال دریای مازندران است گله چرانی می کردند و دیدیم که به هنگام قدرت یافتن غزنیان در سال ۴۱۱ هجری قمری از راه خراسان بزرگ به اصفهان و آذربایجان فرستاده شدند و سپس در غرب ایران آن دوره در آسیای صغیر به تأسیس دولت بزرگی دست زدند...»

این دسته از ترکان کم و بیش حدود پنجاه هزار نفر از مردمان جنگجو بودند و شامل دو هزار خیمه و خرگاه که هر خرگاه گنجایش هفت، هشت نفر را داشت می شدند و فرمانروای وقت آذربایجان به یاری آنها به ارمنستان و جاهای دیگر تاخته بود...»^(۳).

«یکی از نتایج مهم مهاجرت و آنگاه استیلای سلجوقیان که بعدها شعار «شاه سایه خداد است» را سر دادند شناسایی و سپس تحمیل عنصر تازه ای به مردمان

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۱۴۸

(۲) شهریاران گمنام، صفحات ۱۹۲ و ۱۹۹

(۳) کاروند کسری صفحه ۳۲۸

آسیای غربی بود و این عنصر تازه همان تیره‌های ترک می‌باشد که پیش از این تاریخ در دیار گستردۀ ایران نااشنا بودند... و پس از این زمان هم ورود عناصر ترک زبان به ایران گسترش بیشتری یافت...»^(۱).

سرانجام «دیری نپایید که آذربایجان یکسره به دست سلجوقیان افتاد و از پشت سر اینان دیگر سلجوقیان از ترکستان آمدند و در همه جا پراکنده شدند چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان داشت و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر بود...»^(۲).

سال‌ها پس از این همه دگرگونی‌ها و بلاهایی که به سر توده‌های آذربایجانی آمد امیر تیمور گورکانی به قفقاز و آسیای صغیر لشکر کشید و جمعی از طوایف ترک مانند طایفه قاجار را در پیرامون شهرهای گنجه، ایروان... جای داد در نتیجه زبان ترکی باز هم رواج بیشتری یافت.

«تا این زمان ایرانیان آذربایجانی بدون اختلاف با تیره‌های ترک مهاجر زندگی می‌کردند و زبان آنان آذربایجانی بود و هنوز ترکی رواج کامل نداشت ولی با آمدن این تیره‌ها دگرگونی‌هایی در زمینه زبان صورت گرفت».

دکتر تقی ارانی در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان یک مسئله حیاتی و مماتی ایران است» در شماره پنجم مجله فرهنگستان چاپ برلن که در سال ۱۹۱۴ میلادی ۱۳۰۳ هجری شمسی منتشر شد می‌نویسد «ترک‌ها تمام خساراتی را که ایرانی‌ها برای کمک به همسایگان مسلمان خود متحمل شده‌اند فراموش کردند و امروزه به جای تشکر زخم بر دل آذربایجانی‌های ایران زده آن‌ها را ترک خطاب می‌کنند...»

(۱) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۴۳۳

(۲) کاروند کسری صفحه ۱۰۲

«ترک‌ها گویا نمی‌دانند که یک آذربایجانی ترک شدن را برای خود ننگ می‌داند... و اغلب همین آذربایجانی‌ها با وجود تحقیراتی که ترک‌ها با اطلاق کلمه عجم و غیره به آن‌ها وارد می‌آورند با نهایت سریلنگی و سرافرازی و شرافتمندی افتخار می‌کنند که ایرانی هستند...»^(۱).

مجموع اینگونه نظریات از جانب وطن‌خواهان چپ و راست و میانه می‌رساند که از جانب ترک‌ها چه فشاری در گذشته به مردم آذربایجان وارد می‌شده است بنابراین آشکار می‌شود همانگونه که در تاریخ آمده است در زمان عمرین خطاب و پس از او تازیان به نام اسلام در حمله به ایران دست به کشتار و غارت زدند از عهد غزنویان و پس از آن نیز ترک‌های آسیای مرکزی به عشق چپاول و تجاوز و باز هم به نام اسلام چنین کردند و از این زمان به بعد بود که کلمه «ترکتازی» به معنی کشت و کشتار، غارت و تجاوز به مال و ناموس عنصر ایرانی وارد فرهنگ ما ایرانیان شد و این گفته استاد توسع تحقق یافت:

بریزند خون از پی خواسته	شود روزگار بد آراسته
زیان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش

(۱) ایرانی فراتر از مارکس صفحه ۱۱

۱۰- اشاعه زبان ترکی در آذربایجان

از آنجاکه متأسفانه تفاوت زبان و گویش‌هایی که در اثر یورش‌های پی‌درپی بیگانگان در سرزمین پهناور ایران پدید آمده است در موقعی در راه پذیرش بنیادهای سیاسی از جانب نسل جوان تأثیر منفی به جای می‌گذارد و این تأثیر چه بسا سبب انحراف این نسل از ملیت و حاکمیت کشور می‌شود ناگزیریم که این مسئله را بیشتر بشکافیم تا حقیقت روشن تر شود.

باستان‌شناسان ضمن پژوهش‌های خود تاکنون نمونه‌ای از خط و کتابت مردم آران را در روزگار کهن تیافته‌اند چون «زبان گذشته آرانی‌ها که ترکی هم نبوده از میان رفته است...»^(۱) حال آنکه تقریباً از هزاره اوّل پیش از میلاد نمونه‌های جالبی از خط و کتابت در سرزمین آذربایجان دیده شده است.

«بارتولد» می‌نویسد «در سده پنجم میلادی الفبای آلبانیایی از سوی کشیشان ارمنی پدید آمد و به دنبال آن کتب مقدس از زبان ارمنی به زبان آلبانیایی برگردانده شد... بنابراین الفبای مردم آلبانیا به الفبای مردم ارمنی نزدیک است...». نخست باید دانست که «تیره‌های ترک زبان ساکن آسیای مرکزی گویش واحدی نداشته‌اند و هنگامی که به سرزمین‌های ایران کوچیده‌اند زبانشان با زبان محلی درآمیخته است مانند زبان‌های قرقیزی، ازبکی، ترکمنی و رومی که با هم تفاوت‌هایی دارند... از این‌ها گذشته ایل‌های ترک زبان نیز مانند گُزان، قپچاق‌ها و غیره گویش واحدی ندارند...»^(۲).

زبان و گویش‌های ترکان عبارت می‌شده است از «ترکی شرقی - ترکی غربی - ترکی مرکزی یعنی تاتاری و ازبکی - ترکی جنوبی یعنی ترکمنی، قفقازی،

(چ) آذربایجان باستانی آذربایجان صفحه ۳۷

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۱۲۷

عثمانی و غیره...»^(۱).

پس از تجاوز تازیان به ایران با وجود فشار بسیار شدید فرهنگی، زبان فارسی از بین نرفت و پس از حدود دویست سال وقفه رونق گرفت و بسیاری از واژه‌هایش وارد زبان تازی شد... آنگاه پس از تجاوز ترک‌ها به ایران همین ماجرا روی داد و آن‌ها نیز واژه‌هایی از زبان فارسی را وارد زبان خود کردند ولی آهسته آهسته با نفوذ بیشتر تیره‌های ترک وضع به گونه دیگری درآمد.

البته در آذربایجان با اینکه ترک‌های مسلط که با زور و خشونت جای گرفته بودند زیانشان را با قهر و غلبه به توده‌های مردم تحمیل می‌کردند، واکنش شدید بود زیرا گویش زبان آذربایجانی که شاخه‌ای از زبان پهلوی بود هیچ خویشاوندی با زبان ترکی نداشت.

«اسون اولوف لسو» ESSON.OLUV.LUVO با دید یک پژوهشگر روسی می‌نویسد «آذربایجان (شوروی) در قسمت جنوب شرقی مأواه قفقاز در ساحل دریای خزر در کناره‌های رودخانه‌های «کورا» و «ارس» قرار دارد و تفاوت قابل ذکر آذربایجانی‌ها با دیگر ملل عمده‌تاً در شیعه بودن آن‌هاست... هر دو فرهنگ ترکی و ایرانی در آذربایجان تأثیر جدی به جای گذاشته‌اند زیرا آذربایجانی‌ها هر چند که به زبان ترکی سخن می‌گویند ولی نزدیکی زیادی با ایرانی‌ها دارند....».

دو قرارداد ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ میلادی که نتیجه جنگ‌های ایران و روسیه می‌باشد آذربایجان را بین دو کشور ایران و روسیه تقسیم کرد و شاخه رود ارس به عنوان مرز این کشور قرار گرفت که تاکنون نیز ادامه دارد...

تغییر الفبای زبان در جمهوری آذربایجان شوروی (آران) نزدیکی مردم این سامان را با آذربایجان ایران به تحلیل برد و ارتباط مردم آذربایجان شوروی را با ریشه‌های فرهنگی خود قطع کرد... اماً این امکان وجود دارد که فاکتورهای ملّی در دازمداد نسبت به مذهب کارآیی بیشتری داشته باشد زیرا تعداد آذربایجانی‌ها در ایران (به هنگام تحریر کتاب) دست‌کم هشت میلیون نفر است و به همین سبب تقاضای یک آذربایجان واحد از سوی آذربایجانی‌های ایران وجود دارد...^(۱) که این نکته مهمی است.

«پروسه تغییر فرهنگی در آذربایجان شمالی در آغاز یک «رنسانس» ادبی از سوی مقامات تزاری بود که در هیجان خنثی ساختن گسترش زبان فارسی و تغییر فرهنگ ایرانی شکل می‌گرفت و این پروسه بعدها جایش را به فرهنگ روسی سازی داد.

نفوذ «پان تورکیسم» در آذربایجان شمالی از جانب ترک‌های استانبول بود... ولی آذری‌های مخالف «پان تورکیسم» می‌گفتند جایی که زبان ترکی بیشتر از همه جا تحت تأثیر زبان عرب قرار دارد استانبول است و بر عکس زبان آذربایجانی بیشتر لغاتش در زبان «دری» جای دارد...^(۲).

فریدون کوچولی تاریخ‌نویس «آران» در سده‌های و اپسین در روزنامه ملانصرالدین نوشه است «اساسی‌ترین خصلت هر ملت زبان مادری آن ملت است. یک ملت می‌تواند ثروت خود را، حکومت خود را حتی سرمیں خود را از دست بدهد و زنده بماند ولی هرگاه زبان خود را از دست بدهد دیگر اثری از او باقی نخواهد ماند» و این مصیبیتی بود بالای سر مردم اران، شیروان، نخجوان... پس از یک دوره طولانی ضربه زدن شدید به زبان فارسی.

(۱) آذربایجان صفحات ۵، ۸ و ۱۲

(۲) آذربایجان شمالی صفحات ۵ و ۱۳

در این زمینه همانطور که در پیش هم گفته شد محمدجان شکوری عضو فرهنگستان تاجیکستان در مصاحبه با روزنامه کیهان چاپ لندن شماره ۴۹۰ مورخ ۱۳۷۲ خورشیدی تحت عنوان «زبان و خط فارسی ریشه ماست» می‌گوید «در پنجاه سال آخر حکومت اتحاد جماهیر شوروی نزدیک به چهل زبان از بین رفت یعنی چهل ملت از میان رفت. سرشماری سال ۱۹۲۶ میلادی نشان داد که در آن سال در اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۴ ملت وجود داشت ولی در سال ۱۹۷۹ میلادی که سرشماری دیگری به عمل آمد معلوم شد که ۱۰۱ ملت باقی مانده است یعنی ۹۳ ملت ناپدید شده‌اند...».

با تسلط ترکان سلجوقی بر آذربایجان و آسیای صغیر تاجیک‌ها به شدت پایمال شدند و آنان را از سرزمین نیakan خود راندند ولی آنان توانستند با استقامت و کوچ به دیار دیگر زبان و فرهنگ خود را از دست ندهند. این گفتار بر یک رویداد واقعی استوار است زیرا «ابن بطوطه» جغرافیادان عرب «۷۰۳، ۷۷۹ هجری قمری» می‌نویسد «در تبریز، ترک‌ها و تاجیک‌ها از هم جدا بودند و پس از تیمور لنگ بومیان تاجیک لگدمال شدند و ترکان به آذربایجان روی آوردند...».

در پیش دیدیم که «سرزمین اصلی ترکستان به شش جمهوری که یکی از آن‌ها تاجیکستان باشد تقسیم شد... - تاجیکستانی‌ها برای ترویج زبان فارسی «دری» در دیار خود دو روزنامه به نام‌های آواز تاجیک و بیداری تاجیک انتشار دادند تا زبان فارسی زیر غلبه زبان روسی و ترکی از میان نرود...».^(۱)

ولی پس از سلجوقیان، مغولان و ایلخانان «۶۱۶ تا ۷۶۰ هجری قمری» و تیموریان «۷۷۱ تا ۹۱۱ هجری قمری» و آقویونلو - و قره قویونلو بر آذربایجان

(۱) مجله آینده سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی

سلط شدند^(۱) و بدین جهت اندک اندک زیان ترکی از دیده‌ها راه شهرها را پیش گرفت و چون هم قدرت و هم ثروت در دست ترک‌ها افتاده بود همه مردم آن سامان ناچار از آموختن زبان ترکی شدند.

در سرزمین‌های دیگری که ترک‌ها نفوذ چندانی نیافتدند زبان پارسی همچنان محفوظ ماند و در بسیاری از جاها مانند قزوین مردم دو زبانی شدند و هم‌اکنون نیز می‌بینیم که در روستاهای بیشتر مردم به ترکی سخن می‌گویند ولی در شهرها بر اثر رسوخ بیشتر فرهنگ به زبان فارسی سخن گفته می‌شود.

به طور کلی زبان ترکی نخست در روستاهای آذربایجان که از فرهنگ بیشتر فاصله داشتند بر زبان محلی غلبه کرده و سپس به شهرها و مراکز بازرگانی و مبادرات روی آورده است... همچنانکه در همه کشورهای پیشرفته نیز گویش‌ها در استان‌ها با هم تفاوت دارد.

البته تسلط قوم مغول و حکومت ایلخانیان در آذربایجان موجب تغییر زبان نشد و بدیهی بود که مغول‌ها که به زبان خاص خود سخن می‌گفتند نمی‌توانستند سبب غلبه زبان ترکی شوند بلکه به هنگام تشکیل سلسله صفویه زبان ترکی در آذربایجان جانشین زبان آذربی شد و رسمیت زبان ترکی در دربار صفویه و نفوذ و نزدیکی بیشتر ترکان در پیشگاه پادشاهان آن سلسله و عوامل دیگری چون استیلای دولت عثمانی به مدت درازی در آذربایجان سبب شد که زبان فارسی مردم این سامان جای خود را به زبان ترکی بسپارد.

(۱) از سلسله ساجیان هم نامی در تاریخ آذربایجان آمده است که عبارت می‌شده‌اند از «امراي ايراني که از طرف خلفای عbiasی از سال ۲۷۹ تا ۳۱۷ هجری قمری در آنجا فرمانروایی داشته و کم کم ارمنستان را از یک سو و سرزمین‌های زنجان و قزوین را از سوی دیگر گرفته‌اند... دائرۃ المعارف مصاحب صفحه ۱۳۱۹

مولانا روحی انا رجانی می‌نویسد «در آغاز دوران صفویه ۱۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هجری قمری - ۱۵۰۲ تا ۱۷۳۶ میلادی» هنوز زبان مردم آذربایجان، آذری بوده و تغییر زبان به تدریج از زمان صفویه به بعد عملی شده است... نکته جالب دیگر این است که در پاره‌ای از نقاط آذربایجان اشخاصی هستند که می‌گویند ما «تات»^(۱) یعنی ایرانی هستیم نه ترک...»^(۲).

بنابراین می‌بینیم که به روزگار صفویه چیرگی زبان ترکی به زبان آذری فراهم شده است زیرا هم در زمان صفویه و هم در زمان افشاریه سران قبائل ترک در دستگاه‌های اداری فرمان می‌راندند و همه کارها در دست ترکان بود.

«در دربار صفویه چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اصفهان به زبان ترکی سخن می‌گفتند... نام‌ها و لقب‌ها همه ترکی شده بود... و انگهی سلطان سلیمان عثمانی در سال ۹۲۰ هجری قمری تا تبریز آمد... و آنگاه عثمان پاشا و سپس سلطان مراد سوّم به مددت بیست سال در تبریز دست به کشتار زدند و بیشتر شهرها را که آذربایان رها کرده بودند ویران کردند و با کشتارهای سهمگین زبان آذری کم کم فراموش شد...»^(۳).

در اران و شیروان و دیگر سرزمین‌های شمالی بیرون از آذربایجان نیز حال بهتر از این نبود به ویژه آنکه پس از جنگ‌های ایران و روس و جدا شدن سرزمین فرقان از ایران مردم اران و شیروان که از پشتیبانی ایران مأیوس شده بودند به ترک‌های عثمانی یعنی جانشینان سلجوقیان روی آوردند و در نتیجه زبان ترکی

(۱) تات را به معنی ساکنین خارجی سرزمین ترکان آورده‌اند و این لفظ در دوره استیلای ترکان بر ایران به مردم ایران اطلاق شده است همچنانکه تازیان به مردم بیرون از سرزمین خود عجم می‌گفتند از سوی دیگر تات را به گروه‌های ایرانی ساکن فرقان نیز گفته‌اند.

(۲) درباره زبان آذربایجان صفحات ۲۷ و ۳۰

(۳) با تلخیص از آذری یا زبان باستانی آذربایجان صفحات ۳۵ تا ۳۷

در آن خطه هم گسترش بیشتری یافت...»^(۱).

با این حال اگر چه زبان آذربایجان در دوران صفویه عوض شد و آسیب بزرگی به وحدت زبان ایران وارد آمد ولی زبان آذری به یکباره از بین نرفت و زمینه زبان آذری در دوران کنونی هم در آذربایجان جلوه‌گر می‌باشد... از اینروی زبان کنونی آذربایجان با زبان ترکی اصیل اختلافات فراوانی دارد...»^(۲) به گونه‌ای که «با کمال شگفتی آذربایجانیان با آن که قرن‌هاست زبانشان ترکی گردیده است همیشه در نوشتن فارسی را به کار می‌برند...»^(۳).

در این زمینه هم در این مدت دراز از طیف چپ تا راست مقاومت‌های آشکاری ابراز شده است. برای مثال دکتر تقی ارانی اندیشمند بزرگ آذربایجان «که دارای خصوصیت‌های برجسته‌ای چون معلومات وسیع و قدرت استدلال و غریزه میهن‌دوستی بود.» پس از مشروطه طی مقاله‌ای تحت عنوان «درباره آذربایجان و مسئله مرگ و زندگی برای ایران»... خواستار حذف زبان ترکی آذری از جامعه زادگاهش شده و استدلال کرده است «مهاجران مغول‌گویش ترکی خود را به مردم آریایی محل در آذربایجان تحمیل کرده‌اند. همه ایرانیان میهن‌پرست به خصوص مسئلان وزارت فرهنگ باید منتهای سعی خود را برای جایگزین کردن فارسی به جای ترکی انجام دهند ما باید نشریات فارسی، روزنامه فارسی، کتاب‌های فارسی و معلمان فارسی به آذربایجان که وطن زرتشت و آریایی‌ها می‌باشد بفرستیم...»^(۴).

(۱) آذربایجان و اران صفحه ۱۵۴

(۲) زبان دیرین آذربایجان صفحات ۵۰ تا ۵۳

(۳) آذری یا زبان باستانی آذربایجان صفحه ۴۵

(۴) ارانی فراتر از مارکس صفحه ۱۰ و ۳۹۸

نکته‌ای که علاقمندان به زبان ترکی در ایران باید بدانند این است که با پذیرش زبان ترکی هیچ‌یک از مشکلات کشور حل نمی‌شود همچنان‌که هم‌اکنون پس از هفتاد سال در «آران» حل نشده است.

روزی ناصرالدین‌شاه هنگامی که رجال ایران را به حضور می‌پذیرد با عصبانیت پا به زمین می‌کوبد و می‌گوید: نخیر، نمی‌شود، درست شدنی نیست. با شما رجال برای این مردم نمی‌شود کاری کرد.

همه ساکت می‌شوند تا اینه امین سلطان با تعظیم می‌پرسد: قربان چه خطایی از ما سرزده است که خاطر همایونی چنین مکدر شده است؟.

ناصرالدین‌شاه در حالی که به یکی از رجال اشاره می‌کند، می‌گوید: می‌خواهید چه خطایی سر بزنند، ببینید کلاهش را کج گذاشته است.

آن بیچاره هم در حالی که کلاهش را درست می‌کرده پاسخ می‌دهد: قربان اگر با راست کردن کلاه من کار مملکت درست می‌شود بفرمایید راستش کردم.

آفایان ترک زبان با تغییر فارسی به ترکی کار مملکت درست نمی‌شود و واپسگرایی از بین نمی‌رود هم‌اکنون در سراسرگیتی حتی یک دولت ترک نیست که به اصول متعالی انسانی رسیده باشد و در معادلات جهانی به حساب آید.

۱۱- پارسی سرایان ایرانی در دل تازیان و ترکان

خوشبختانه در زمینه حملات قهرآمیز به ملت ایرانی و زبان فارسی تاکنون مقاومت‌های استواری انجام گرفته است که بهترین و نیکوترين اینگونه مقاومت‌ها ریشه فرهنگی دارد و ما در اینجا اشاره بسیار کوتاهی می‌کنیم.

ملّت بزرگ ایران در تیره‌های گوناگون با میراث فرهنگی خود یکی از پایدارترین تمدن‌ها را به جهانیان ارائه داده است. هنگامی که اقوام تازی و تاتار کشور ما را تسخیر کردند مجذوب زیبایی و ظرافت ادب و هنر ایران گردیدند. جنگ‌افزار را زمین گذاشتند و در بهره‌گیری از تمدن این سرزمین با ما شریک شدند چون عنصر ایرانی حتی با دشمن خود کلام نرم را به عنوان بهترین و برآنده‌ترین سلاح بر می‌گزینند و به دیگران مهر و محبت می‌آموزد و گفتار و کردار آرام و دلپذیر را به کار می‌برد.

«هانری ماسه» HENRY. MASSER خاورشناس بزرگ فرانسوی می‌نویسد «غارتنگران ترک که از قدیم ایران را راحت نمی‌گذاشتند بارها به نام طوایف غزنوی، سلجوقی، مغول و تیموری به این سرزمین حمله کردند و هریک به نوبه خود چند صباحی زمام امور را به دست گرفتند ولی همه آن‌ها از ایرانیان آداب تمدن آموختند و طبع خشن خود را از دست دادند و دیری نپایید که همان ترکان خونخوار بهترین مریان علم و ادب شدند و در نتیجه فرهنگ فارسی رونق بیشتری یافت...»^(۱).

البته تاکنون «از افتخارات باستانی ایران جز داستان‌های حماسی شاهنامه و خاطرات پراکنده چیزی بر جای نمانده زیرا هجوم‌های نابودکننده ارتش اسکندر و

ارتش پر تعصّب تازیان، خونخواران مغول و ترک و تاتار که وجه مشترک همه آن‌ها تخریب و غارت و کشتار بود چیزی از این سرزمین کهن بر جای نگذارده است... با همه این‌ها ایرانیان هویت ملی خود را حفظ کرده و مهاجمان را در خود جذب نمودند تا آنجا که سرانجام بیگانگان در فرهنگ و سنت‌های مردم ایران تحلیل رفتند... .

گفته‌اند که آرزوی برقراری عدالت و آزادی و حقیقت‌گویی در خون هر ایرانی است و با نطفهٔ او بسته می‌شود و این به خاطر تهاجم‌ها، غارتگری‌ها و خونریزی‌هایی است که مت加وزان بی‌شمار در طول تاریخ در این سرزمین به تیره‌های ایرانی روا داشته‌اند...^(۱).

در زمینهٔ فرهنگی بیشتر از هر گوشهٔ ایران کهن در آذربایجان فرهنگ آریایی درخشان است و آن اندیشه‌های زرتشت پیامبر است که به عنوان تنها پیامبر غیرسالمی برتری ایرانیان را بر همگان به ثبت رسانیده است^(۲).

در پیش گفتهٔ که زرتشت و اندیشه‌های او تاکنون ناشناخته مانده است. افلاطون PLATON برای نخستین بار از زرتشت نام برده است. «پلینی» PLINYA و «پلوتارک» PLUTARQUE مفصل‌اً از زرتشت و کارهایش یاد کرده‌اند.

مورخان و نویسنده‌گانی چون «آمیانوس مارسلینوس دربارهٔ زندگی او سخن گفته‌اند.

پژوهشگران تولد و مرگ او را در سال‌های ۵۸۶-۶۶۰ پیش از میلاد دانسته‌اند.

(۱) دختری از ایران صفحات ۵۰ و ۷۵

(۲) فرهنگ آریایی را در شهرهای ترکمنستان باید از نظر دور داشت

زرتشت در یکی از شهرهای شمالی ایران باستان در کنار رود ارس یعنی در مرکز قدرت مغان به دنیا آمده است. در جای دیگر آورده‌اند که زرتشت در یکی از شهرهای ارومیه یا همان ارومیه زاده شده است.

زرتشت که پدرش «پوروشسب» و مادرش «دغدو» نام داشته‌اند در هفت سالگی در اختیار «بورزین کورس» که پیرمرد دانایی بوده گذارده شده تا دانش آموزد و از پانزده سالگی در صدد برآمده است که به منظور کشف حقیقت در کوه سبلان معتقد شود... در بیست سالگی از مردم کناره گرفته و در سی سالگی در کنار رود «دائی تا» («دائی تپه») از انشعابات رود ارس به او وحی شده است.

زرتشت یک مغ بوده و واژه مغ به معنی پرستنده اهورامزداست. زرتشت را پیامبر ایران باستان نامیده‌اند و به جز او که از خطه آذربایجان ایران برخاسته است همه پیامبران از «نژاد سامی» و از سه خطه فلسطین، کنعان و عربستان بوده‌اند^(۱).

زرتشت پس از برگزیده شدن به پیامبری... در آغاز در شهرها و آبادی‌های آذربایجان و پیرامون آن می‌گشته و آنگاه به سوی شهرهای خاوری ایران آن زمان مانند بلخ به راه افتاده و به خراسان روی نهاده و به دربار گشتابسپ شاه راه یافته است.

در مدت ده سالی که زرتشت در باخته ایران به تبلیغ می‌پرداخته گروهی از مردم آذربایجان به او گرویده‌اند از اینروی دشمنان زیادی هم پیدا کرده است. سه رکن مهم دین زرتشت عبارت بوده‌اند از «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» که این اصول به گفته «کایگ» «به حدی پر معنی و جامع و کامل است» که

(۱) کنعان همان اردن امروزی است

می توان گفت اساس کلیه مذاهب و مکاتب اخلاقی جهان در آن گنجانیده شده است.».

پروفسور «ونیتی» می گوید «این سه بنیاد: پندر نیک، گفتار نیک، کردار نیک، دارای همه چیز است و اساس کلیه مذاهب شمرده می شود... آیا ممکن است کسی از مرسلین پارس چیزی به آنها بیفراید؟.».

پروفسور «جیمس دارمستر» درباره کیش زرتشت می نویسد «آئین زرتشت در برترین مفهومش آئین زندگی است. این مذهب دو چیز به بشریت هدیه کرده است امید و وظیفه اخلاقی...».

پروفسور «جان راجر» می گوید «زرتشت برای آزادی اراده اهمیت زیادی قائل است - انسان شخصاً مسئول خوشبختی خویش است...».

«آئین زرتشتی کشمکش بین علم و دین راه نمی اندازد و با هنر و موسیقی مخالف نیست». «طرفدار آزادی عقیده و ضد تعصب است و به همین جهت می بینیم که ایرانیان هرگز دین خود را با زور به کسی تحمیل نمی کردند...». «در کیش زرتشت همه مردم بدون توجه به جنسیت، رنگ، نژاد و ملیت با هم برابرند و هیچگونه دوگانگی در کار نیست «ویل دورانت» WIL DORANT می نویسد «جنبه اخلاقی آئین زرتشت عالی و شگفتانگیتر از جنبه الهی آن است.».

خود زرتشت می گوید «حقیقت دین در اهمیتی است که از نظر اخلاق دارد نه در اجرای مراسم ظاهری... صفات خوب در اثر استمرار عادت نیک پدیدار می شود...».

«در تفسیر اندیشه های زرتشت می توان گفت که «تکیه زرتشت بر روی اخلاق و فضیلت بوده است نه بر قدرت». افلاطون می گوید «اگر انسان از اخلاق

جدا شود مبدّل به پست ترین حیوانات می‌شود...» وی می‌افزاید که «روان آدمی وقتی بیدار می‌شود که از فضیلت پیروی کند و فضیلت هم از راه اندیشه درست به دست می‌آید و در این هنگام است که انسان پذیرای اخلاق می‌شود...». انسان‌های آزاده در زمینه قدرت احساس بدی دارند و می‌کوشند که قدرت در راه تحکیم قانون به کار افتد زیرا قدرت در دست افراد هیچگاه در راه بهروزی جامعه به کار نرفته است و افراد با انتکاء به آن، نظریات خود را به دیگران تحمیل کرده‌اند. کسی که قدرت را در دست می‌گیرد دیگران را مورد ستم قرار می‌دهد و از اینروی به گفته خانم «اوته ارهارد» «قدرت‌ش باعث عدم محبوبیتش می‌شود...». جایی که قدرت فردی حاکم است مردم از منطق و استدلال گریزان می‌شوند و به تعصّب و خشونت روی می‌آورند و آنگاه دیگر اخلاقی به جای نمی‌ماند. سرانجام زرتشت با اینگونه ویژگی‌ها به دست یکی از تورانیان به قتل رسید^(۱).

حال می‌پردازیم به پارسی سرایان این منطقه.

در تاریخ به روشنی آمده است که علت نادانی و خشونت‌های بیش از حد تیره‌های ترک و تازی در این بوده است که آن‌ها خواندن و نوشتمنی دانسته‌اند و به تفکّر و تعقّل عادت نداده‌اند و از اینروی به حماسه هم بهاء نمی‌داده‌اند زیرا فاقد گذشته تاریخی بوده‌اند و از این جهت تنها شیعیان هستند که کم‌کم به حماسه حسینی روی آورده‌اند.

تازیان در زمینه تاریخ و فرهنگ نیز مانند ترک‌ها می‌باشند و دیگران برایشان تاریخ نوشته و منابع فرهنگی و دستوری دست و پا کرده‌اند.

(۱) نگاه کنید به کتاب‌های تاریخ و فرهنگ ایرانی - دین بهی - دین مزدائی - دین پایه زرتشتی - زرتشت و آموزش‌های او صفحات ۴۸۳۰۸، ۵۰، ۷-۱۱۵، ۲۱، ۸۶۸، ۱۹-۶۹.

به دو روایت مجموع باسواندان شبه جزیره عربستان را در زمان پیامبر گرامی اسلام که فقط نوشتن در حدود داد و ستد و شعر می‌دانسته‌اند ۱۷ نفر و ۴۵ نفر آورده‌اند و از اینروی تازیان برای از بین بردن زبان فارسی با کتاب و کتابخانه برخوردهای سختی می‌کردن.

ولی مقاومنهای منفی ایرانیان و «تأثیر زبان فارسی آنچنان استوار و پی‌گیر بوده است که سلاله‌هایی مانند سلجوقیان بیشتر به روی فرزندان و بازماندگان خود نام‌های فارسی می‌نهادند که اکنون همچنین است.

در واقع تازیان با گذشته ایرانیان و سنن فرهنگی و تمدن باستانی ایران به شدت برخورد سختی داشتند و بدین جهت بود که زبان تازی به مدتی کوتاه زبان دولتی و زبان کتابت طبقه حاکمه شد... برای مثال وقتی که «قتبیه بن مسلم» به خوارزم رفت هر کس را که به خط خوارزمی، می‌نوشت و از تاریخ و علوم آگاهی داشت، کشت... و مؤبدان و هیربدان را از دم تیغ گذرانید و کتاب‌هایشان را سوزانید تا اینکه رفته رفته مردم آمی شدند»^(۱).

ولی در کتاب تاریخ مستند ایران صفحات ۵۱۴ تا ۵۱۸ نام بیش از ۲۱۵ دانشمند، پژوهشگر، ادیب، نویسنده و شاعر آزاده و ۱۱ زن شاعره از سده سوم تا ششم هجری قمری آمده است که فزونی تعداد این نخبگان علم و ادب شگفت‌انگیز است.

اینکه می‌گوییم شگفت‌انگیز، بدین جهت است که در این مدت یاد شده نخبگان علم و ادب در فرهنگ‌های «تازی - ترک» از انگلستان یک دست تجاوز نمی‌کرده است. حتی در عهد «رنسانس» ادبی در هیچ یک از کشورهای اروپای غربی به طور جداگانه چنین پدیده‌ای را نمی‌بینیم.

(۱) ابوالیحان بیرونی، آثار الباقیه صفحات ۳۵ و ۳۶

پاره‌ای از این نامداران در اثر شرایط بد سیاسی به عربی تألیف کرده‌اند و بیشتر به سبک‌های گوناگون فارسی «دری» و همه‌این مردان ادب، هنر و حکمت از تبار ایرانی بوده‌اند و از سرزین بزرگ ایران برخاسته‌اند و به طور قطع و یقین در تمام کشورهای جهان آن روزی و امروزی ستاره‌هایی درخشان شمرده می‌شوند.

ولی ستیزه‌جویان تازی با بیشتر آنان سر ستیز داشته‌اند و همانگونه که گفته شد نخستین نخبه زمان عبدالله بن مقفع را زنده در آتش سوزانیدند و گروهی بی‌شمار را تکفیر و نابود کردند تنها « Jabrīn حیان » شیمی‌دان بزرگ خراسان چون در کنار امام جعفر صادق بود از تکفیر تازی‌گرایان رهایی یافت. نگارنده در پاریس به چشم خود دید که چند تن از «اعراب بادیه» دانشمند بزرگ و پژوهشگر نامی محدثین ذکریایی رازی را که زاده شهرستان ری بود جزء مفاخر عرب برمی‌شمردند.

ترکان آسیای صغیر نیز گذشته از تجاوزات پی درپی به آذربایجان ایران با فرهنگ ایرانی نیز ستیز داشته‌اند و به جعل تاریخ پرداخته‌اند.
۱- مولانا «محمد جلال الدین مولوی معروف به ملای بلخی یا ملای رومی ۶۷۲-۶۰۴ هجری قمری» - «۱۲۷۵-۱۲۰۵ میلادی» در بلخ متولد و در قونیه پایتخت سلاجقه روم در جنوب ترکیه کنونی وفات یافت^(۱).

دیوان مولوی به نام «مثنوی معنوی» است که تفاسیر زیادی در زمینه آن تألیف یافته و از جمله آن‌ها تفسیر جواهر الاسرار کمال الدین حسین خوارزمی به فارسی و تفسیر اسماعیل بن احمد انقرابی به ترکی می‌باشد.

(۱) محمد شمس تبریزی که بیشتر با مولانا جلال الدین مولوی بوده است به سال ۶۰۰ هجری قمری در تبریز چشم به جهان گشود و در سال ۶۴۵ در قونیه به قتل رسید - نام آذربایجان صفحه ۴۱

مولوی پارسی‌گوی، پروردۀ فرهنگ ایرانی است... «مجدود منصور اوغلی» نوشته است که تنها سی و پنج بیت ترکی، فارسی (درهم) را به طور قطع از مولانا می‌دانند.

«تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم
دانم این قدر که به ترکی است آب، سو»
«آب حیات تو گر از این بندۀ تیره شد
ترکی ممکن به کشتم ای ترک ترک خو»
مردم قونیه گاهگاهی به مناسبت‌هایی درباره مولانا به شعرخوانی می‌پردازند... و در پایان نشست خود، یکی بلند می‌شود و به ترکی می‌گوید
«مولوی، بزمکی ده» یعنی مولوی از ماست.

چهار تن دیگر از نامداران ادب پارسی از سرزمین آران یعنی از بخشی که روسيه تزاری به زور از ایران گرفته است برخاسته‌اند و تعدادی دیگر از سرزمین تاریخی آذربایجان.

وجود این نخبگان ادب پارسی چون نظامی گنجوی، خاقانی شیروانی، مهستی گنجوی و دیگران که ببلان پارسی‌گوی آن دیار می‌باشند گواه گویایی بر ایرانی بودن مردمان آن سرزمین‌های جدا شده از ایران است.

۲- خانم مهستی گنجوی شاعر پارسی‌گوی دیار شمال آذربایجان است. تولد مهستی در گنجه به سال ۱۰۹۷ میلادی ۴۹۰ هجری قمری و وفاتش در واپسین سده دوازدهم میلادی ۵۷۷ هجری قمری است. مهستی گنجوی که نخستین زن سراینده پارسی‌گوست و نام اصلی اش را منیژه یا ماه خاتون گفته‌اند. معروف‌ترین زنی است که در گذشته به زبان فارسی شعر گفته و شهرتش بیشتر به خاطر رباعیاتش می‌باشد. آمده است که مهستی از ملازمان دربار سلطان سنجر بوده، اندامی زیبا داشته و چنگ و عود نیکو می‌تواخته است.

«مرحومان اسمعیل امیرخیزی و رشید یاسمی داستان عشق مهستی گنجوی و خطیب گنجه‌ای یا تبریزی را در مجله‌آینده به نام کتاب مهستی معرفی کرده‌اند... و به جا گفته شده است که داستان مهستی می‌تواند نشان‌دهنده مسائلی درباره زبان آن روزگار مردم آذربایجان باشد...»^(۱).

رندی که از فحوای کلامش پیداست تعصّب، دیده بینایی برایش باقی نگذاشته و بدین جهت دیگران را متهم به «شوونیسم» کرده و به زبان فارسی تاخته است می‌نویسد که «زبان مردم آذربایجان برخلاف ادعای «شوونیست» های تاریخ‌ساز در عصر مهستی گنجوی نه تنها فارسی نبوده است بلکه حتی باسواندی‌های آن دیار به سختی می‌توانسته‌اند از نسخ فارسی استفاده کنند...»^(۲).

این «ترکزاده» یا «ترکگرا» دیگر توضیح نداده است که پس چرا مهستی گنجوی همه رباعیات خود را به زبان فارسی سروده و نظامی گنجوی نیز چنین کرده و حتی زبان فارسی را زبان فصیح نامیده است؟. مگر این سخن‌سرا برای مردم آن دیار سخن نمی‌گفته؟. مسلّم است که برای مردم گنجه و آن پیرامون‌ها شعر می‌سروده و به زبان آنان سخن می‌گفته است.

در کتاب‌های «مهستی‌نامه» - «زنان سخنور» - «سیماه شاعران» درباره مهستی گنجوی سخن‌های بسیار آمده است... که در میان شاعران گذشته همتایی ندارد - وی پس از خیام نیشابوری بزرگترین رباعی سرای ایران است. آمده است هنگام تولّد مهستی وقتی چشم پدر که یکی از فقیهان شهر خجند بوده است به رخسار دختر می‌افتد از فرط خوشحالی می‌گوید «مَه. هستی.».

(۱) و (۲) آذری - اقل دلیل و ادبیاتی صفحات ۸۸ و ۹۰

یعنی «تو ماه هستی». بعدها مهستی همسر پسر خطیب گنجه‌ای شد ولی به علت جنسیت و جبر زمان با آن همه فصاحت و لطافت در کلام گمنام ماند. شکفتا ریاعیات مهستی با آن قدمت تاریخ چنان ساده و روان و دلنشیں است که گویی شاعری زیردست همین چند هفته پیش سروده است. یک نویسنده تاجیک گفته است که «مهستی پس از مرگ پدر با مادر خود به سوی گنجه رهسپار شده است...».

«در راه خدا صبور می‌باید بود
و ز غیر خدا بدور می‌باید بود»
«من بندۀ آن دم که ساقی گوید
یک جام دگر بگیر و من نتوانم»
۲- خاقانی شروانی از شاعران سده ششم، ۵۹۵-۵۲۰ هجری قمری در شروان از شهرهای قفقاز به دنیا آمده است. آثار منظوم این ادیب پارسی‌گوی بسی روان و دیوانش شامل هیجده هزار بیت می‌باشد که تماماً به فارسی است و مانند قصیده «هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان - ایوان مدائی را آئینه عترت دان» لطافت از سخنانش می‌بارد.

۴- حکیم نظام الدین ابو محمد. نظامی گنجوی در سال ۵۳۵ هجری قمری در گنجه متولد شد. مثنوی مخزن الاسرار و منظومه‌های خسرو و شیرین، لیلی و مجnoon، هفت پیکر، اسکندر نامه و... از آثار نظامی گنجوی تماماً به فارسی است.

«نظامی شاعر کلاسیک و نوپرداز سده ششم هجری قمری بود. این دهقان پارسی‌گوی ولایت گنجه، کرویّت زمین و دایره‌ای شکل بودن مدارات را سه قرن پیش از «کپرنيک» COPERNIECU لهستانی ۱۴۷۲-۱۵۴۳ میلادی در منظومه پارسی خسرو شیرین با نهایت روشنی چنین بیان می‌کند.

«شندم که هر کوکب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است»^(۱)
نظمی، می‌گوید: زمین کروی است و همه فلکیات تحت قوانین خاصی
چون گوی خراطی شده هستند و در هوا معلق گردیده‌اند... هر دود و بخاری که از
این زمین برمی‌خیزد تا ارتفاع معینی بالا می‌رود و آنگاه (به شکل ابر) زمین را
طواف می‌کند...»^(۲).

این شاعر که از دهقانان یعنی از بازماندگان اصیل ایرانی در دوره ساسانیان
بوده و به زبان‌های فارسی، ترکی، گردی و عربی آشنایی کامل داشته است در
کتاب لیلی و مجنون می‌گوید:

«ترکی صفت و وفای ما نیست ترکانه سخن سزای ما نیست
اشعار نظامی به زبان فارسی سروده شده و در شرفنامه جلد پنجم می‌گوید:
«دهقان فصیح پارسی زاد از حال عرب چنین کند یاد»^(۳)
۵- میرزا محمد صائب تبریزی از مفاخر گویندگان قرن یازدهم است. وی با
اینکه در عصر صفویه ترک زبان می‌زیسته به فارسی سخن گفته است... نام
صائب تبریزی در سرزمین‌های هند و عثمانی آن روز زبانزد بیشتر مردم اهل
ذوق و ادب پارسی بود.... .

«صائب از خاک پاک تبریزست هست سعدی گر از گل شیراز»
در اینجا از سالک تبریزی که از سخنوران قرن سیزدهم هجری است و دیوانی
حدود هفت هزار بیت مثنوی دارد و اوحدی مراغه‌ای متولد سال ۶۶۴ و متوفی

(۱) خسرو شیرین صفحه ۱۱

(۲) لیلی مجنون صفحه ۵۶ بند ۴

(۳) لیلی مجنون صفحه ۵۷

سال ۷۳۷ هجری قمری که دیوانش بالغ بر پانزده هزار بیت با اندکی از اشعار
ترکی است باید نام برد...»^(۱).

ع. «قطران تبریزی در شادی آباد تبریز متولد شده و درباره نامهای دوگانه
آذربایجان و ازان سخن گفته است.

«خسرو ارّانیان را سور باشد سال و ماه

نیست جز سور و سوروش در جهان کار دگر»

قطران درباره آذربایجان نیز گفته است:

«فتح آذربایجان امسال اینجا خوانده‌ام

فتح تركستان و چين خوانم دگر سالت فرنگ»

«سوی آذربایجان خواهم شدن کز هر کسی

بنده را بهتر نوازد شاه آذربایگان»^(۲)

در پیش دیدیم که رندی ادعایی کرد و اتهامی روا داشت. در پاسخ او
می‌گوییم:

«گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم

ولی در پاسخ این رفیق ترک شده تحت عنوان غارت دیگران چنین آمده است:

«ترکتازی»

جز قاتل و غارتگر و بی‌رحم و حرامی	ای ترک که به تاریخ شما نیست
آلوده چه سازد نسب مردم سامی	طفلی که نداند پدر و مادر خود را
یک روز نویسید که زرتشت بود ترک	یک روز بنالید که از ماست نظامی

(۱) دانشنمندان آذربایجان صفحه ۲۶۸

(۲) دیوان قطران تبریزی صفحات ۲۷۲-۱۱۶-۱۴۲-۱۹۸-۲۴۸

آن قوم که از علم و ادب بهره ندارد
حاصل چه ز دزدیدن انساب و اسامی
در آن همه اعصار کهن با لغت ترک
چیزی نشد اظهار ز مردان گرامی...
زرتشت و نظامی ز چه ترکی نسروندند
با آن همه دانشوری و نثر و کلامی...»^(۱)

(۱) نگاه کنید به مجله آینده سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی صفحه ۲۸۳ و به دنبال آن اردبیلهشت ۱۳۰۵ هجری خورشیدی صفحه ۳۸۳

۱۲- ستم ترک و ستم تازی (ترکتازی)

جنازه‌ای را به راهی می‌برند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بود. پسر پرسید بابا درون آن صندوق چیست؟ پدر گفت: آدمی. پسر پرسید کجاش می‌برند؟ پدر گفت: به جایی که نه خوردنی است. نه پوشیدنی. نه نان. نه آتش. نه زر و سیم. نه بوریا و گلیم. پسر گفت: بابا مگر به خانه ما می‌برندش؟.

از دیدگاه هر انسان دانایی، مردم ایران چشم طمعی به خانه خالی همسایگان خود ندارند علت آن هم بسیار روشن است زیرا ما ایرانیان در سرزمینی زندگی می‌کنیم که برخلاف بیشتر همسایگان ریز و درشت خود همه گونه منابع دست نخورده داریم بنابراین نیازی نداریم که در اندیشه تصاحب هستی دیگران باشیم. ما برای رسیدن به قافله تمدن در قالب فرهنگ ملی خود تنها نیاز به داشتمند و کارдан داریم که همسایگان ما هم در خانه خود نیاز بیشتری به آن دارند و علت نیاز ما هم بدان جهت است که متأسفانه سالیان درازی در زیر ستم «تازیان و ترکان» بوده‌ایم و این هر دو تیره در بیشتر موارد به فرهنگ ما ضربه زده‌اند و دانسته و ندانسته ما را از کاروان ترقی و تعالی بازداشت‌هاند.

حدود صد سال بنی‌امیه و پانصد سال بنی عباس که از تازیان بودند مانع پیشرفت و ترقی ما شدند و پس از آن‌ها نیز تمام سلسله‌های معتبر و نامعتبر حاکم بر ایران به جز سلسله آل بویه و یکی، دو آزادمرد دیگر، از ترک‌ها بوده‌اند که به راه واپسگرایی گام نهادند.

به طور کلی می‌توان گفت که تازیان و ترکان فرمانروا هیچ فرهنگی را با خود به ایران نیاورندند ولی ما ایرانیان در بیشتر موارد آنان را با فرهنگ خود به سوی کمال رانده‌ایم که در این زمینه ادعای خود را روشن‌تر بازمی‌گوییم.

- ۱- پس از اسلام خلفای راشدین تا سال ۴۰ هجری قمری بر ایران پهناور فرمان راندند.
- ۲- بنی امیه از سال ۴۰ تا سال ۱۳۲ هجری قمری از تازیان بودند که هر جنایتی را در ایران مرتکب شدند.
- ۳- بنی عباس از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری قمری از تازیان بودند که ایران را جولا نگاه خود کردند.
- ۴- طاهریان که از سال ۲۰۵ تا ۲۵۹ هجری قمری بر بخشی از ماوراءالنهر و خراسان بزرگ فرمان راندند از دشمنان زیان و فرهنگ ایرانی بودند.
- ۵- صفاریان که تنها یعقوب لیث شاخص آن است از سال ۲۵۴ تا سال ۲۹۰ هجری قمری در سیستان و خراسان جنوبی فرماتروا بی کردند.
- ۶- بنا به گفته «رنه گروسه RENÉ GROUSSER» سامانیان که از ایرانیان اصیل، سعدیان SOXDYAN بودند از سال ۲۶۱ تا سال ۳۸۹ هجری قمری حکومت کردند و سرانجام به دست ترکان متصرف شدند.
- ۷- دیلمیان از سال ۳۲۰ تا سال ۴۴۸ هجری قمری بر بخش‌های گسترده‌ای از ایران قدرت یافته‌اند.
«گردیزی» GARDIZI در صفحه ۸۷ کتاب خود می‌نویسد «معزالدوله دیلمی پس از فتح بغداد رسم زندان و شکنجه را که «یاران سبکتکین» از غلامان عبدالملک نوح سامانی^(۱) نهاده بودند، برداشت...».

(۱) جوزجانی مؤلف طبقات ناصری به نقل از ابوالفضل بیهقی

به علتِ علاقه شدید آل بويه «به احیاء سنن و آداب ایران باستان... خلفای بغداد کینه و عداوت شدیدی نسبت به آن‌ها داشتند... از اینروی معزالدوله روز دوازدهم ورودش به بغداد یک چندی خلیفه را به زندان افکند... و آنگاه ایرانیان شیعه در مرکز تسنن، بغداد فعال مایشاء شدند»^(۱).

۸- غزنویان که از عناصر ترک بودند از سال ۴۳۱ تا سال ۵۸۳ هجری قمری «ترکتازی» کردند. گفتنی است که بیشتر شاهان ترک مانند سلطان محمود غزنوی و تیمور لنگ «تازی‌گرا» بوده‌اند و پژوهشگران از کردار وحشیانه آنان به زشتی یاد کرده‌اند.

۹- سلجوقیان از سال ۴۲۹ تا سال ۷۰۰ هجری قمری قدرت را در دست داشتند.

راوندی صاحب «راحة‌الصور» می‌نویسد «سلطان طغول بیک سلجوقی با وزیر خود ابونصر کندری به همدان آمد... کوکب لشکر بداشت، پیاده شد... دست‌های باباطاهر ببوسید... باباطاهر سلطان را گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه که تو فرمایی. باباطاهر گفت: آن گن که خدای تعالی فرماید... سلطان بگریست و گفت: چنان کنم که تو گوی.

۱۰- خوارزمشاهیان از غلامزادگان ترک قیچاقی از سال ۵۲۴ تا ۶۲۸ هجری قمری «یکه‌تاز» میدان حکومت شدند و بر مردم ستم روا داشتند.

۱۱- مغول‌ها و ایلخانیان از سال ۶۱۶ تا ۷۶۰ هجری قمری کشور ایران را زیر و رو کردند و جنبندهای رازنده نگذاشتند.

(۱) تاریخ دیالمه و غزنویان صفحات ۹، ۷۲ و ۷۴

۱۲- تیموریان از ترکهای اصیل از سال ۷۷۱ تا سال ۹۱۱ هجری قمری بر مسند قدرت نشستند. «ادوارد براون» و «پتروشفسکی» هر دو از درنده‌خوئی‌های تیمور لنگ با وحشت یاد کرده‌اند.

(امیر تیمور در لشکرکشی‌های خود به ایران از پشتیبانی خانهای چادرنشین مغول و ترک که نمی‌توانسته‌اند در برابر نهضت‌های ملی ایران ایستادگی کنند برخوردار بوده است...).

۱۳- صفویه که داستان شگفت‌آوری دارند از سال ۹۰۷ تا سال ۱۱۴۸ هجری قمری قدرت را به دست گرفتند.

در زمینه پیدایش شاهان صفوی نکات زیادی از توده‌های «ترک و پارس» پنهان مانده است.

الف - «شیخ صفی‌الدین اردبیلی (از قریه کلخوزان) سید نبوده و نبیرگان او سید شدند.

ب - شیخ صفی‌الدین سنّی بوده و نبیره او شاه اسماعیل شیعه سنّی کُش از آب درآمده است.

ج - شیخ صفی‌الدین فارسی زبان بوده و بازماندگان او زبان ترکی را پذیرفته‌اند^(۱).

«غرض مؤسس سلسله صفویه این بود که با توسل به مذهب شیعه خود را از ممالک اسلامی دیگر جدا کند و استقلال ایران را از دیگر دول اسلامی اعلام نماید.

(۱) نگاه کنید به کتاب شیخ صفی و تبارش

دکتر «لاکهارت» ضمن اینکه سئی بودن شیخ صفی را تأیید می‌کند، می‌نویسد «شاه اسماعیل در سایه دعوت هوشمندانه خود توانست بسیاری از ترکمان‌های شیعه آسیای صغیر، سوریه و... را گرد پرچم خود درآورد و از حمایت نظامی هفت قبیله بزرگ «ترکمن، تکلو، ذوالقدر، شاملو، استاجلو، افشار و قاجار برخوردار شود...».

هنگامی که شاه اسماعیل در بهار سال ۹۰۵ هجری قمری از گیلان به اتفاق هفتاد نفر به اردبیل آمد با یکهزار و پانصد نفر از قزلباشان به قره‌باغ، ارسنجان و شیروان حمله کرد... و پس از آن قلعه باکو و نخجوان را گرفت....

شاه اسماعیل در جنگ با ازبکان، شیبک خان شبیانی را که (عنصر خونخواری بود) به قتل رسانید و سپس فرمان داد که دست و پایش را بربند و به اطراف مملکت فرستادند و استخوان کاسه سرش را قدح ساختند...»^(۱).

۱۴- افشاریه از ایل افشار ترک از سال ۱۱۰۰ تا سال ۱۱۶۰ هجری قمری به حکومت پرداختند مؤسس این سلسله نادرشاه افشار ضمن خدمات ارزنهای که برای حفظ تمامیت ارضی ایران انجام داد به فرمانش در دومین قیام مردم شیروان نزدیک به چهل و دو کیلو چشم مردم را درآوردنند...»^(۲).

۱۵- زندیه - کریمخان زند که مرد نیک نفسی بود از قبیله چادرنشین لاق با برادرش از سال ۱۱۶۲ تا سال ۱۲۰۹ هجری قمری در ایران حکومت کردند.

۱۶- قاجاریه از ترکان شمال دریای مازندران که «در نخستین هجوم از سرزمین‌های دیگر وارد ایران شدند و در آذربایجان و ایروان مسکن گزیدند...» از سال ۱۱۹۳ تا ۱۳۴۴ هجری قمری ۱۳۰۴ هجری خورشیدی حکومت کردند.

(۱) آذربایجان پیش از تاریخ صفحات ۲۷۷ و ۲۷۸

(۲) تاریخ مستند ایران و جهان صفحات ۲۵۸ و ۵۳۷

«مغول‌ها بخشی از آنان را در ایالت سرحدی سوریه جای داده بودند... تیمور لنگ بخش دیگری از آنان را به قفقاز کوچ داده بود سه قرن پس از آن ایل مزبور خیمه و خرگاهش را در استرآباد، دزه گرگان برای سکونت مناسب برگزید... آن بخش از قاجارها که در کنار رود «گُر» در قفقاز اسکان داده شدند به دوازده شاخه تقسیم شدند که مهمترینش یوخاری باش (بالاسری) و اشاقی باش (پائینسری) بودند... اینان سرانجام در آغاز سده هیجدهم میلادی با طایفه‌های «قویونلو» و «دَوَلَو» به صورت ایل مستقلی درآمدند...»^(۱).

آغا محمدخان قاجار برای دوام سلطه خود بیش از دیگر شاهان چشم‌های مردم را درآورد و از سرِ مردم بینوا مناره‌ها ساخت و با ایرانیان مانند ملت مغلوب رفتار کرد و پس از وی فتحعلی شاه هنگامی که بر تخت سلطنت نشست نخستین فرمان خود را به ترکی صادر کرد»^(۲).

در اینجا ما از دیگر حکومت‌های ترک محلی مانند چوپانیان، جلایریان، آق‌قویونلو، قره‌قویونلو که به ظلم و ستم فرمان راندند درمی‌گذریم و به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که اگر پاره‌ای پیتدارند که لازمه حکومت کردن در سده‌های یاد شده انجام اینگونه اعمال سهمگین و هولناک بوده است باید بدانند که فرمانروایان دیگری هرگز دست به چنین اعمالی نزده‌اند و در برابر بهترین عنصر ترک که نادرشاه باشد و بدترینشان که تیمور لنگ و آغا محمدخان قاجار باشند^(۳) شاهان سامانی و آل بویه و یعقوب لیث و کریمخان زند بودند که در تاریخ جای شایسته‌ای دارند.

(۱) سفرنامه ایران امروز ۱۰۹۶ میلادی «اوْنُ اوبِين» EUGENE AUBIN - روزگار نو دفتر هشتم

(۲) تاریخ مستند ایران و جهان صفحه ۵۴۴

(۳) اتفاقاً هم تیمور لنگ و هم آغا محمدخان از باسواترین شاهان بودند

بنابراین هر کس که با دیده بصیرت به این مستندات بنگرد به آسانی پی می‌برد که با اندکی وقfe در تاریخ پر فراز و نشیب پس از اسلام توده‌های صلح جو و آرام ایرانی چگونه در زیر ستم «ترک و تازی» دست و پا زده و بر جان و مال و ناموس خود ایمن نبوده‌اند.

اکنون به گذشته نزدیکتر یعنی تاریخ معاصر می‌پردازیم.

آنگاه که دولت سلاجقه روم نام امپراتوری عثمانی به خود گرفت پیش از اینکه به چهره دیگری درآید و «جمهوری ترکیه از میان خاکستر خلافت اسلامی عثمانی در سرزمین اصلی آن قد برافرازد ترک‌ها در کنار ایران وارد مرحله نوینی شدند و چون سربازی مطیع در اختیار امپریالیسم تازه نفس انگلیس قرار گرفند. دیدیم که دولت عثمانی از آغاز برپایی خود با ایرانیان که تازه از زیر ضربات مغول‌ها رهایی یافته بودند سر ستیز داشتند و چند قرن به تجاوز به خاک ایران و تصریف سرزمین آذربایجان پرداختند.

به هنگام نهضت مشروطیت که در آسیا و خاورمیانه نخستین شرارة آزادیخواهی می‌پراکند ستیز بی وقfe خود را با عناصر مترقی و آزاداندیش شروع کردند که نمونه‌اش رو در رویی با قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی و شکنجه عناصر آزاده ایرانی در استانبول بود.

در جریان نهضت افتخارآمیز ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق دولت ترکیه نوین با افکار کهنه خود یکپارچه مدافع بی‌قید و شرط امپریالیسم انگلیس و سپس آمریکا شد.

آشتیانی‌زاده در جلسه علنی ۲۳ مهر ماه ۱۳۳۰ خورشیدی مجلس شورای ملی گفت «در حادثه سوّم شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از طرف روس و انگلیس، دولت ترکیه مساعدتی را که طبق پیمان سعدآباد ملزم به اجرای آن بود نکرد و در کنار انگلیس متتجاوز قرار گرفت...».

«روز ۱۷ مهر ماه ۱۳۳۰ هنگامی که دکتر مصدق برای شرکت در جلسات شورای امنیت وارد آمریکا شد روزنامه «اولوس» ترکیه نوشت «رویه ایران در مسائل حقوق عمومی غیر موجّه است» و روزنامه ظفر ارگان هیئت حاکمه ترکیه نوشت که «ملی کردن نفت ایران موجب یک مصیبت جهانی می‌شود...»^(۱). هنگامی که انگلیس از ایران به دادگاه بین‌المللی لاهه و شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد رأی دولت ترکیه در هر دو سازمان در اختیار امپریالیسم انگلیس بود. «از ۱۴ نفر قاضی دادگاه بین‌المللی لاهه، قضات آمریکا، کانادا، آمریکای جنوبی، فرانسه و ترکیه علیه ایران و به سود انگلیس‌ها رأی دادند...»^(۲).

«با اینکه در چهارم آذر ۱۳۳۰ خورشیدی رسمًا اعلام شد که در کشور ترکیه یک حلب نفت ۹ تومانی به مبلغ چهل تومان خرید و فروش می‌شود دولت ترکیه به پیروی از انگلیس‌ها از خرید نفت ایران خودداری کرد و آنگاه که بنا به گزارش خبرگزاری رویتر در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۳ دولت ایران پیشنهاد کرد نفت مورد نیاز کشور ترکیه را با تخفیف پنجاه درصد از راه زمین به آنجا حمل کند و به ازای پول نفت هم محصولات کشاورزی بگیرد دولت ترکیه حاضر به اجرای این پیشنهاد مفید نشد.

روزنامه ظفر بدون هیچ شرم و حیایی نوشت که «خداوند دوست و متفق ما انگلیس را پیروز و ایران را منکوب و مقهور بگرداند...» و روزنامه حریت اعلام داشت که «حمایت دولت ترکیه از متفق خود انگلیس طبیعی است...».

(۱) تاریخ جامع ملی شدن نفت صفحه ۱۳۳

(۲) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به تاریخ جامع ملی شدن نفت

روزنامه «صون تلگراف» و مسئول رادیو انکارا اقرار و اعتراف کردند که «ما انکار نمی‌کنیم که اخبار و نظریات خود را از خبرگزاری انگلیسی «رویتر» و سخنپراکنی «بی‌بی‌سی» در لندن دریافت می‌کنیم»^(۱).

در این مبارزات سردمداران تازیان عراقی نیز که مانند ترک‌های استانبولی از ریشه نژادی خود بریده‌اند در خدمت انگلیس‌ها بودند و هواخواهان نهضت ملی ایران در بصره و بغداد را سرکوب می‌کردند. زیرا عراق پایگاه مطمئن انگلیس‌ها در خاورمیانه بود و پشت سرهم از مرزهای آن کشور جاسوس‌های شناخته و نشناخته شده به ایران فرستاده می‌شد.

پاره‌ای از این جاسوسان عبارت بودند از بهاءالدین نوری سفیر عراق در ایران، «کیم روزولت» که در ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۲ مخفیانه از مرز عراق به ایران فرستاده شد (و بعدها از محمد رضا شاه هدیه گرفت). «جکسن» و «تمدن الملک سجادی»، «ویلیام جمس تامپسون» و «رودلف شارپ» کشیشان انگلیسی، «موریس ژوول»، «روبرت آلیس»، «ویلیام مورگان ناسوت»، «ریجنالد دوگلاس داویدسن»، «هانری ناروا»، شیخ صالح هندی تبعه انگلیس از طرف دولت عراق شبانه به ایران فرستاده می‌شدند...»^(۲).

پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نیز همه مردم دیدند که تازیان عراقی بدون هیچ انگیزه‌ای وحشیانه به ایران حمله کردند و رنج‌های بی‌شماری برای مردم ایران به وجود آوردند.

حاکمان آران در باکو هم که مدت هفتاد سال دربست در اختیار روسیه شوروی بودند و فرامین کاخ کرملین را اجرا می‌نمودند در مبارزات نهضت ملی و پیش و پس آن هیچگاه به جانبداری از مردم ایران برخاستند و پس از فروپاشی

(۱) و (۲) تاریخ جامع ملی شدن نفت صفحات ۴۶۱، ۵۷۳ تا ۵۸۰

روسیه شوروی نیز با اینکه ایرانیان کمک‌های بی‌دریغی به مردمان آن سرزمین نمودند و به دفاع از آنان برخاستند از خط سیر صدرنشینان باکو چنین برمی‌آید که در مسیر دیگری هستند.

گفته‌یم که ایرانیان در چهار دیواری خانه خود با هیچ همسایه‌ای سرستیز ندارند آن هم همسایگانی که مقدراتشان در گرو موافقت دیگران است «گروه سازماندهی شده جبهه خلق آران» در حالی که در جریان جنگ با ارمنستان هر روز بخش‌هایی از سرزمین قره‌باغ را از دست می‌داد شعار پیوستن آذربایجان ایران را به کشور متزلزل خود سرمی‌داد حال آنکه ایران در کنار این ناسپاسی از هیچ‌گونه یاری در جنگ قره‌باغ و نخجوان به آن‌ها خودداری نمی‌کرد.

وزیر خارجه آن جمهوری کوچک در سفر خود به ایران در یک مصاحبه مطبوعاتی رسمی با گستاخانه‌ترین لحتی مردم بزرگ و قهرمان آذربایجان ایران را که بارها توطئه‌های روس‌ها و ترک‌ها را درهم کوبیده و به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند اقلیت بزرگ آذربایجان در ایران نامیده بود^(۱).

این خود دلیلی است که حاکمان این سرزمین کوچک بی‌قانون^(۲) چهار، پنج میلیون نفری خیال تصاحب سرزمین آذربایجان ده، دوازده میلیون نفری را در سر می‌پورانند. بنابراین ملت ایران که در بیگرنده تیره‌های آریایی و بومی این سرزمین است باید هوشیار باشد که چگونه آن‌هایی که سرنخ در دستشان است خواب آشفته‌ای را برای ما دیده‌اند.

به کلام دیگر چه ترکان استانبول و چه دیگر ترک‌ها در پنهان تاریخ، همیشه جانب دشمنان ایران را گرفته‌اند و تیشه به ریشه استقلال و سعادت مردم ایران زده‌اند.

(۱) نشریه پیام جبهه ملی شماره ۳۰، مرداد ۱۳۸۲

(۲) که رئیس جمهوری‌شان موروثی است

ما در این سلسله یادداشت‌ها به صراحةً گفته و می‌گوییم که ابداً نظری نسبت به آن بخش از هموطنان آذربایجانی خود که از راه عادت به ترکی سخن می‌گویند نداریم بلکه می‌خواهیم خصوصیات و فرهنگ اقوام گوناگون ترک زبان را که به دفعات از صفحات ترکستان به ایران و کناره‌های آن کوچیده‌اند از روی پیشینه تاریخی آنان پیش روی نسل آینده قرار دهیم و در این زمینه هم دلایل و مدارک مستند خود را تا آنجا که امکان داشته و دارد بیان کرده و می‌کنیم. این نکته را نیز در نظر داشته باشید که در طرح این مسائل صرفاً نشان دادن پیشینه ترکانی است که از زمان سلسله غزنویان به بعد به سرزمین ما تاخته‌اند و برای شناخت ویژگی‌های آنان هم از کردار خود آن‌ها که در تاریخ ثبت شده است استفاده کرده‌ایم.

در زمینه تمدن و فرهنگ تازیان نیز می‌دانیم که حرکت تاریخی آنان از سده‌های پنجم و ششم میلادی شروع می‌شود حال آنه ما ایرانیان به هنگام حمله تازیان به ایران دوّمین دوره تمدن دراز خود را پشت سر نهاده وارد سوّمین دوره تمدن خود شده‌ایم و در این مورد هم هیچگاه به پژوهش‌های «پیش از تاریخ» نمی‌پردازیم.

تاریخ و فرهنگ ترکان بدروی همزمان با تاریخ و فرهنگ تازیان یا کمی جلوتر از آن است و آنگونه که از محتوای کارنامه خسرو انسو شیروان ساسانی برمی‌آید او نخستین بار تیره‌های کوچک ترکان بدروی در آسیای میانه را در پاره‌ای از نقاط پهناور آن روزی ایران جای داده و نتایج دلخواهی نیز گرفته بود و پیش از این دوران هم تاریخ و فرهنگ ترکان در تاریکی است.

اگر به درستی و به دور از تعصب به پیدایش سلسله‌های ترک در ایران و پیرامون آن آگاه شویم مسئله مهم دیگری که پیش روی ما قرار می‌گیرد و به گونه

روشنی خودنمایی می‌کند این است که تیره‌های گوناگون ترک از نظر سیاسی و شیوه‌های «میلیتاریستی» شباهت شگفت‌انگیزی با نخستین گروه‌های مهاجر و مهاجم اروپایی به قاره آمریکا دارند.

تیره‌های بدوى ترک زیر نظر رؤسای قبائل خود مانند مهاجرین اوّلیه اروپایی به آمریکا عمل کردند و تنها به دنبال دست یافتن به قدرت و ثروت از هر راه و با هر روش بوده‌اند و ابدآ عنصر اخلاق و اصول متعالی انسانی را در نظر نمی‌گرفته‌اند و به هر جا که می‌خواسته‌اند، می‌تاخته‌اند. «مدنیّت» و رعایت حقوق انسان‌های دیگر در اقدامات تهاجمی آن‌ها تأثیری نداشته است و همواره در قالب «بدویّت بوده‌اند بتایرین بی‌اعراق باید گفت که ما ایرانیان خیلی هنر کرده‌ایم که در زیر سلطهٔ سلاله‌های «ترک و تازی» زنده مانده‌ایم و هویّت و زبان و فرهنگ خود را از دست نداده‌ایم.

یک نکته دیگر در اینجا نگفته مانده است و آن اینکه نسل امروز و فردای ترکان چه آن‌هایی که ترک مادرزاد می‌باشند و چه آن‌هایی که در قالب‌های سیاسی و اجتماعی ترکان رشد و نموده‌اند باید با خواندن این اسناد محکم و آشکار بی‌برده باشند که با ارتکاب اینگونه شگردهای شهمگین و دلهره‌آور به هیچ سعادتی نمی‌رسند و زیر لوای هر چهره حکومتی جای شایسته‌ای نخواهند داشت.

ختم کلام اینکه چه از نظر تاریخی و چه از نظر فرهنگی هم‌اکنون نیز اینگونه عناصر در پهنه گیتی و در جهان پیشرو و مترقّی جای در خور توجهی ندارند.

۱۳- فهرست منابع

۱- آثار الباقيه، ابوریحان بیرونی

۲- آذربایجان، اسون اولوف لورو

۳- آذربایجان پیش از تاریخ، اسماعیل وکیلی

۴- آذربایجان جنوبی، توفان آراز

۵- آذربایجان جنوبی و ملت آن

۶- آذربایجان شمالی، توفان آراز

۷- آذربایجان و اران، عنایت الله رضا

۸- آذری ائل دیلی و ادبیاتی، مجید امین مؤید

۹- آذری یا زبان باستانی آذربایجان، احمد کسری

۱۰- آهنگ سروش (تاریخ جنگ‌های ایران و روس)

۱۱- احسن التقاسیم

۱۲- اراتی فراتر از مارکس، حسین بروجردی

۱۳- الفهرست، ابن ندیم

۱۴- بخش دوّم یستا

۱۵- پایه دین زرتشتی، دکتر حسین وحیدی

۱۶- تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت

۱۷- تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا

۱۸- تاریخ ایران، عباس اقبال آشتیانی

۱۹- تاریخ ایران، کریستان سین

۲۰- تاریخ جامع ملی شدن نفت

۲۱- تاریخ دوره قاجار

- ۲۲- تاریخ سلاجقه آسیای صغیر
- ۲۳- تاریخ مستند ایران و جهان...از عهد سومر تا عصر پهلوی
- ۲۴- تاریخ مسعودی
- ۲۵- تاریخ مشروطه، احمد کسری
- ۲۶- تاریخ معاصر ایران، مؤسسه پژوهش‌های فرهنگی
- ۲۷- تاریخ و فرهنگ ایران، محمد محمدی ملایری
- ۲۸- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسری
- ۲۹- تاریخ یعقوبی
- ۳۰- تصویب‌نامه کمیته مرکزی حزب اتحاد و ترقی در آران
- ۳۱- توفان بر فراز قفقاز، کاوه بیات
- ۳۲- جغرافیای کامل قفقاز، بهرام امیر احمدیان
- ۳۳- جمهوری آذربایجان، بهناز اسدی کیا
- ۳۴- جنگ ده ساله ایران و روس، محمد صاق مروزی
- ۳۵- حدود العالم من المشرق الى المغرب
- ۳۶- خراسان و ماوراء النهر، آ.ب. بلینیسکی
- ۳۷- دائرة المعارف آریان
- ۳۸- دائرة المعارف فارسی
- ۳۹- دائرة المعارف مصاحب
- ۴۰- دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت
- ۴۱- دختری از ایران، ستاره فرمانفرماشیان
- ۴۲- درباره زبان آذربایجان، ناصح ناطق
- ۴۳- دیالمه و غزنویان، عباس پرویز

- ۴۴- دین بھی، مهرداد مهرین
- ۴۵- دین مزادائی، مهرداد مهرین
- ۴۶- دیوان خاقانی شروانی
- ۴۷- دیوان قطران تبریزی
- ۴۸- دیوان مهستی گنجوی
- ۴۹- دیوان نظامی گنجوی
- ۵۰- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران
- ۵۱- زبان دیرین آذربایجان، منوچهر مرتضوی
- ۵۲- زبان فارسی در آذربایجان، ایرج افشار
- ۵۳- زبان‌های باستانی در آذربایجان
- ۵۴- زرتشت و آموزش‌های او، مؤبد رستم شهزادی
- ۵۵- زنان سخنور
- ۵۶- زندگی شاه اسماعیل صفوی
- ۵۷- سفرنامه ایران امروز
- ۵۸- شهریاران گمنام، احمد کسری
- ۵۹- عهدنامه مؤدّت ایران و روسیّه شوروی
- ۶۰- فرهنگ علی اکبر دهخدا
- ۶۱- کاروند، احمد کسری
- ۶۲- گُردشناسی، اورنگ
- ۶۳- گُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی، رشید یاسمی
- ۶۴- کلیات دیوان هیدجی
- ۶۵- مبانی اندیشه‌های سیاسی

- ۶۶- مجلل التواریخ
- ۶۷- معارف فارسی جلد دوّم
- ۶۸- معجم البلدان، یاقوت حموی
- ۶۹- مهستی نامه
- ۷۰- ناسخ التواریخ، جلد چهارم، لسان الملک مستوفی
- ۷۱- نام آوران آذربایجان، زهره وفایی
- ۷۲- نام‌های شهرها و دیه‌ها، احمد کسری
- ۷۳- نزهۃ القلوب، حمدالله مستوفی



احمد خلیل‌الله مقدم در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. در آن زمان که متفقین ایران را اشغال کرده بودند، در اثر تعاملات سیاسی، مخالفت با سلطه‌ی بیگانگان در نهادش جای گرفت. از سال ۱۳۲۷ خورشیدی بنابر باورهای ملی گرایانه و آزادی خواهانه‌ی خود در لوای جبهه‌ی ملی وارد مبارزات سیاسی شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد به تلاش

های سیاسی زیرزمینی روی آورد و تا زمان انقلاب ۵۷ شش بار زندانی شد. با انتشار نخستین کتاب هایش «تمدن سیاه» و «فساد مدرن» در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۲ به نقد مدرنیته‌ی تصنیعی و وارداتی پرداخت. سپس با انتشار رساله‌های طنزآمیز «زنگ انشا»، «کابینه‌ی وحش»، «محاکمه‌ی شیطان» و «طنز چیست» نظام سیاسی و فرهنگی حاکم را به نقد کشاند. در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ کتاب‌های «برای آگاهی نسل جوان»، «حادثه‌ی ۹ اسفند ۱۳۳۱»، «پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد» و «تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران» را منتشر کرد. «تاریخ جامع ملی شدن نفت» و «تاریخ مستند ایران و جهان» حاصل پنجاه سال تحقیقات تاریخی وی میباشند. به ویژه در خصوص جنبش ملی شدن صنعت نفت تحقیقات احمد خلیل‌الله مقدم از اهمیت به سزاوی برخوردار است. وی با ظرافت و دقت عمل بسیار و به دور از داوری، حقایق مستند تاریخی را در اختیار خوانندگان خود قرار می‌دهد.

کتاب پیش روی قبل از هر چیز تحقیقی است مستند درباره‌ی تاریخ آذربایجان. در روزهایی که موضوع «ملیت‌ها» و «قومیت‌ها» افکار عمومی و نگرانی بخش وسیعی از جامعه‌ی ایران را به خود متوجه ساخته، نویسنده با مراجعه به ریشه‌های فرهنگی، به زبان و به حدود اقلیمی آذربایجان در مراحل مختلف تاریخی و چگونگی رشد و توسعه‌ی آذربایجان تصویری ملموس و قابل درک به خواننده داده و وی را در مواجهه با موضوع « القومیت‌ها» یاری می‌بخشد.